الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

الحمد للہ وصلوٰۃ علی حبیبہ سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در این ایام سعادت اتسام شرح قصیدۂ قطبیہ محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی شیخ سید عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وامضاعنا المسمّٰی بہ

الکواکب الدریہ

فی شرح

القصیدۃ القطبیہ

از تالیف عالم صوفی مرید وخلیفہ جناب علامہ ربانی قاری کلام اللہ القدیر مولینا ومرشدنا مولوی محمد عبد الحکیم صاحب مدظلہ خیر خواہ اہل اسلام فقیر عبد السلام الکشمیری الاحمد الکملی ثم الشملوی مقیماً والحنفی مذہباً القادری الچشتی السہروردی مشرباً عفی عنہ

باہتمام [illegible] عبد الرحمن بخش [illegible] العربی در مطبع [illegible] امرتسر

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و شکر خلاق جهان. و حمد و ثنای مالک زمین و زمان بمقدار معرفت اهل عرفان لایق. و نعوت سید بریات و زبدهٔ کائنات باهل مجاهدات فایق. و نزول نعمت بی زحمت رحمت بی نهایت و بی نهایت. بر آل و اصحاب او که نجوم هدایت اند شایق. اما بعد میگوید بندهٔ احقر و گمنام تراب اقدام اهل کرام فقیر عبد السلام الکاشمیری وطناً و الحنفی مذهباً و الچشتی النظامی السهروردی مشرباً عفی الله عنه و عن آبائه و احسن الیه و احبابه. که چون در زمان شباب از وطن خود یعنی کشمیر صانها الله تعالی عن الآفات و التدمیر بارادهٔ متعلمی و مسترشدی بر آمده بمدت سی و سه سال در سفر ماندم چنانکه وطن و اقامت جدیدم بوطن اصلی قدیم رجحان یافت. تاهم داغ مهجوری اقربا مانند نیش عقربان سخت و مفارقت یاران چون گزیدن ماران است عرصهٔ امروز و فردا کرده مقتضی شد رفتن و ملاقات با آنها میسر نگردید. ناگهان آناً فاناً عنایت محبوب حقیقی و توفیق مربی اصلی شامل حال این شکسته بال شده بتاریخ مورخه غرهٔ ماه ربیع الاول در سنه ۱۳۱۱ هجری بملاقات اقربا و احبا و سادات و علما و صلحای وطن قدیم خود رسیده فایز گردیدم و قبور والدین و اخوان را در کنار کشیدم و خاک کیپای آنها را توتیای چشمان خود ساختم خیلی فرحتم رو دید او نعم ما قال قطعه

حب الوطن از ملک سلیمان بهتر	خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر
یوسف که بمصر بادشاهی میکرد	میگفت گدا بودن کنعان خوشتر

و از ملاقات اجل کرم فرمایم سعادت سجنت نفیس سادات و صلحای وقت سجاده نشین خاندان علیه عالیه قادریه این دیار سکونت ورز و تمکنت گزین خطهٔ خانیار صانها الله و البلده عن الآفات و الاضطرار

مغتنمات الزمن المقبول فے السر والعلن اعنی میر سید حسن قادری سلمہ الباری فرحتی دیدم و خوش وقت گردیدم از کمال اوصاف حمیدہ و اخلاق برگزیدہ خود کہ آن روش و طیرہ خاندان مصطفوی و خوش عنوان فرخ نشان دودمان مرتضوی ہست باین مسکین و غریب بحسن سلوک عجیب پیش آمدند و مبالغہ در تعظیم و توقیر این فقیر فرمودند. بارک اللہ لہ بالطاف الفاخرہ فے الدنیا والآخرہ و بعد امضای چند ایام شرح وسیطہ قصیدہ شریفہ قطبیہ بیاے فرمودند و بالفاظ الحاح مؤکد نمودند. اگرچہ استعداد توضیح و تشریح آن در خود ندیدیم کہ کلام بلند و منازل ارجمند بیان فرمودہ اند کیف لا کہ صاحب قصیدہ محبوب سبحانی و معشوق یزدانی است

شعر

کس چہ داند ثنای او گفتن — یا در وصف پاک او سفتن
وصف پاکش ہمانکہ خود گفتست — در مدحش ہمانکہ خود سفتست

درست العلم حتی صرت قطباً — ونلت السعد من مولی الموالی

لیکن لقول الامر فوق الادب دانستہ و استمداد و استعانت از حضور ممدوح کردہ ازین خدمت سر جنبانیدہ نتوانستم مفوضاً الی اللہ و ہو حسبی و نعم الوکیل در ورقی چند را سیاہ کردہ کہ مدح بزرگان و مدح شان طاعت است و این چند اجزا را کہ نقل کردیم از معتبرات الکوکب دریہ فی شرح قصیدۃ القطبیہ نام نہادم واللہ منتہٖ و منہ التوفیق والیہ ازمۃ التحقیق. و اینجا ضرور است از بیان بندی از مقدمہ قصیدہ قطبیہ آن اینست کہ امام نور الدین لخمی در بہجت الاسرار فی تذکرۃ الابرار بسند پیوستہ آگاہی داد و خبر کرد ما را شیخ فقیہ ابو الحسن علی بن شیخ ابی العباس احمد بن المبارک بن سباط البغدادی الحریمی الشافعی رحمۃ اللہ علیہم بمقام محلہ قاہرہ در سنہ شش صد و ہفتاد گفت خبر کرد مرا شیخ ابو جعفر محمد بن شیخ ابی عبد اللہ عمر بن محمد بن عبد اللہ بن عمر سہروردی البغدادی الصوفی در بغداد در سنہ شش صد و چہل و سہ گفت خبر کرد مرا شیخ ابو العباس احمد بن یحییٰ بن برکۃ البغدادی معروف بابن دبیقی در بغداد در سنہ شش صد و یازدہ گفت خبر کرد مرا شیخ ابو رضا محمد بن احمد بن داؤد بغدادی بادبیہ بجا سب یعنی محتسب معروف بمفید در بغداد در سنہ پانصد و ہفتاد و یک گفت

به آرزوی بسیار میخواستم که بپرسم و درخواست نمایم از صفات قطبیه پس درآمدم و درآمد شیخ
ابوخلیل احمد بن اسعد بن وهب بن علی المقری البغدادی ثم الهروی در سنه پنجصد و چهل و هشت در جامع رصافه
که نام محله ایست و مسجد جامع همانجا بود پس یافتیم ما هر دو را در آن مسجد جامع شیخ ابوسعید قیلوی و شیخ ابوالحسن علی
بن الهیتی رحمة الله علیهما پس سوال کردم از شیخ ابوسعید قیلوی از وصف قطبیت پس گفت که قطب همان است
که منتهی میگردد و انتهای همه امورات بطرف او در وقت او و او محیط منازل و مدارج بزرگی احوال باطنی بسوی
اوست سطح امورات عالم کون پس عرض کردم و سوال نمودم کدام کس در زمان ما که بوصف قطب موصوف
باشد فرمودند و این وقت آن قطب موصوف بصفت قطب مدار شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه
پس بی توقف برخاستیم و همه برخاستند تا حاضر کنیم خود را و میرویم در مجلس شیخ عبدالقادر رضی الله عنه مقدم و
موخر نبود از ما کسی و در تفرقه نبود هیچ یکی مگر که میخواست که چیزی بشنود در معنی از حضورشان پس موافقت
کرد با این آرزو که رسیدیم ما در مجلس در حالیکه حضرت شیخ کلام میفرمودند بکلام وعظ و نصایح و ما نشستیم در مجلس
در کلامیکه و تقریریکه داشت دران آن از ان قطع کلام خود کرده و توجه بما فرموده بیان کرد نا لایق است
برای طلب کننده وصف قطبیت که میپرسید او را نیست طریقه در حقیقت مگر که قطب را در اینجا تمکین موقرا
و نیست درجتی از درجات ولایت مگر که برای قطب تمکنتی و وطنی ثابت است در ان و نیست مقامی در
مقامات ولایت مگر که دران مقام برای قطب قدمی محکم است. و نیست منزلتی از منازلات مشاهده مگر که
برای قطب دران مشربی هست گوارنده و نیست ترقی در مقامات سیر الی الله مگر که دران مقام سیرگاهی
عالی هست و نیست امری در عالم ناسوت و ملکوت مگر که دران مقام کشفی خارق باشد که همه عادات را
پاره کرده همه امور بر خود منکشف خواهد شود و نیست سری در عالم ظاهر و باطن مگر که دران مطلع باشد و نیست
وجودی ظاهر که مظهر واجب الوجود باشد مگر او را دران مشارکتی هست و نیست فعلی عظیم و قوی که دیده او دران
مبطنی یعنی سری باشد و نیست نوری از انوار عالم غیب و شهادت مگر که ویرا از ان اقتباسی باشد یعنی

قسمی خلاصه. ونسبت معرفتی مگر که ویرا دران نفسی زکیه باشد. ونسبت مسابقتی مگر که ویرا دران گرفتی باشد
یعنی بانتهای رسیده باشد. ونسبت نهایت وصل واصل مگر که ویرا دران اختیاری نهایت باشد.
ونسبت عنایتی از عنایات ایزدی مگر که وی دران مخطوب باشد. ونسبت مرتبه از مراتب این شان مگر که وی
دران مجذوب باشد. ونسبت نفسی از انفاس قدسیه مگر که وی دران محبوب باشد واو بردارنده علم عزت
ایزد است و روشن کننده سیف قدرتی است و حاکم حکومت وقت و سلطان عسکر محبت و ولیعهد و متولی
نصب و عزل و مجلس او شقی نخواهد بود و حال او پوشیده نخواهد ماند نه بر بلندی حالت بیداری و نه بر بالای
حالت غشی و هیچ مشاهده از وی غیب نخواهد ماند. ونسبت وجودی تمامتر از وجود او ونسبت شهودی ظاهرتر از
شهود او ونسبت پیروی در شرع سخت تر از پیروی او مگر که او پاینده و داننده نزدیک و دور زمینی و آسمانی از عالم
قدس و غیب واسطه خالص بشیر نافع و برای او حدی است از حدود او صاف قطبیت که منتهی شود و لوی دوام
بشود بروی و وصف قطبیت منحصر بقطب است و تکلیف مکلف حقیقی واجب بروی مگر که آن قطب مستتر بیا شد
باتصال جمع در مقامات و مواقع ازلیه از خوف عین تفرقه مابین خوف و رجا و هیبت و انس است ظاهر است بوقت دور
شدن از مقام تفرقه در مقام اقسام مشاهدات البته متجلی است در صفات جلال و عیش و راحت جمال بحالت
و مداومت وصف مقام قطبیت و زوال صفت حال نیز او دربان است علیحده بدرگاه عزت ندای ظهور سر آن
الهی بآیات الهیه که پوشیده اند و آن امر را در اقتران حکم او بامر معروف اگر اینچنین نبود که میتوانست ظهور
آن امر معروف ببسط از روی بودن منازل او و محل غلبه و قهاریت قبض و بسط اگر این چنین نبودی تحقیق
عالم ملک و ملکوت ظاهر نشدی دران هیچ چیز از عالم غیب و از عالم قدرت مگر همه در حجاب بودی و مستور شدی
و اشاره رمز و قید حصر البته ظاهر است بطور محجوبیت بر اهل عالم ورنه اجمال او و تفصیل او و اول او و آخر او پیچیده
شده است و رحاشیه تمکین و عزت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آمیخته شده و مخلوط نموده است
پیاله از آب تسنیم که پیاله مقربان است مرعید او و محصول او در اختیار او و آمد و رفت او و جمع و تفرقه او البته

میسوخت تیر قضا و قدر ایشان حکومت را اگر پیدا کرده شده برای این امر که امر قطبیت است که اشاره بسوی
اوست زبانی زکیه البته می نیوشید شما از زبان احوال قطبیت می دید از آن بیان عجوبات احوال قطبیت
پس خواند این قصیده قطبیه بلا توقف و ترنم و فرق درمیان تصنیف و تنشید آنست که تصنیف بتأمل و تدبر
و تفکر و خیال بسته خوانده شود و تنشید عکس آن که مثل خواندن هست حاجت تفکر و تدبر ندارد و درین دلالت است
بر کمال جناب شیخ رضی الله عنه هر علمی که باشد باعتبار قوت حافظه و ممارسات آن آید برای و میماند و بقوة
ذهنیه بیان آن کما حقه خواهد کرد دیگر انشاد اشعار که بلا تأمل و توقف ابیات گفتن نه ابیاتی که صرف موزون
باشد بفصاحت بلکه بمقامات غوثیت و منازلات قطبیت و تقربات ازلیه ابدیه و مایلازم العارف
والقطب فی الوصل والفصل و حل کردن و بیان نمودن جلوه قدرت قادریت است پس همان وقت این قصیده
شریفه قطبیه بر منبر خواندند و در کتاب روض الریاحین فی احوال الصالحین روایت کردند سلف صالحین باسند
رسانیدند تا حضرت انس بن مالک رضی الله عنه و عن کل الصحابة گفت انس تحقیق نبی صلی الله علیه وسلم فرمودند که
بدلاء امتی یعنی ابدال امت من چهل تن اند منجمله آن بیست و دو تن (۲۲) در شام شریف و ثمانیة عشر (۱۸) یعنی هژده
تن در ملک عراق و هر وقت که میمیرد از ایشان یکی بدل کند بمقام او دیگری را و چون قرب قیامت شود
همگی قبض کرده شوند و انتقال آخرت فرمایند و نیز سلف صالحین روایت کردند و سند رسانیدند تا ابن مسعود
رضی الله عنه و عن کل الصحابة گفت ابن مسعود رض فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم تحقیق برای حضرت حق جل شانه
در روی زمین سیصد مرد اند که دلهای شان بر دل آدم علیه السلام و برای او چهل مرد که قلوب شان
بر قلب موسی علیه السلام و برای او هفت مرد اند که قلوب شان بر قلب ابراهیم علیه السلام و برای او پنج تن اند
که دلهای شان بر قلب جبرائیل علیه السلام و برای او سه (۳) مرد اند که قلوب شان بر قلب میکائیل علیه السلام
و برای او یک مرد است که قلب او بر قلب اسرافیل علیه السلام و چون بمیرد آن یک مرد که مراد از قطب است
بدل میکند بجای او الله تعالی از آن سه تن یکی را و چون بمیرد یکی از آن سه تن بدل میکند الله تعالی

بجائے او یکے را ازان پنج تن وچون بمیرد یکے ازان پنج تن بدل میکند الله تعالی بجائے او یکے
را از هفت تن وچون بمیرد یکے ازان هفت تن بدل میکند الله تعالی بجائے او یکے را از چهل تن
وچون بمیرد یکے از چهل تن بدل میکند الله تعالی یکے را بجائے او از سه صد تن وچون بمیرد یکے ازان
سه صد تن بدل میکند الله تعالی یکے را از عامه مسلمانان بجائے او بردارد الله تعالی ببرکت انفاس شان
بلاها را ازین امت مرحومه وآن یک تن که قطب است او را غوث هم خوانده شود ومرتبه ودرجه او مانند نقطه دایره
که او مرکز وقطر دایره میباشد واو قطب مدبر صلاح عالم است وبعضی روایت کردند که ذکر نه کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که قلب قطب کقلوب جمله انبیاء وملائکه واولیاء چونکه پیدا نه کرده است الله تعالی در عالم خلق
که عالم ناسوت است ودر عالم امر که عالم جبروت ولاهوت است بهتر وعزیزتر ومحبوب تر وشریف تر از دل مبارک
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس قلوب ملائکه وانبیاء واولیاء صلوات الله علیهم اجمعین با ضافت
بقلب او باشند اضافت نجوم بجمال نور آفتاب وبعضی گفته اند که بر قلب قطب مدار را نور از قلب سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم است تا به حدیکه نور شمع در مشکوٰة وزجاج انعکاس گرفته همه را متجلی گرداند انتهی وچون در ملک
کشمیر استعمال زبان فارسی بعام وخاص محاوره دارد آنچه که از کتب فارسی نقل کردیم بعینه اصل عبارت نوشتیم
وآنچه از کتب عربی نوشتیم در فارسی ترجمه کرده نوشتیم از تسوید این اوراق مورخه ۱۳ ماه رجب المرجب ۱۳۴۲ھ
فراغت یافتیم امید است که خوانندگان این جمع وتالیف را فایده میدهد وعقیده خراب نشود فقط وقصیده
شریفه قطبیه این است - بیت اول -

إِلَّا وَلِي فِيهَا الْأَلَذُّ الْأَطْيَبُ	مَا فِي الصَّبَابَةِ مَنْهَلٌ مُسْتَعْذَبٌ

صبابه مصدر صبّ بفتحتین بمعنی ریختن وریخته شدن آب وآب ریزان وعاشق منهل بفتح میم وسکون نون
وفتح ها ظرف یعنی چشمه در چراگاه ویا در صحرا که مردم وبهائم وهوام حشرات ازان آب نوشند واین ماخوذ
از نهل است که بمعنی سیراب شدن باشد صراح ورشیدی یعنی نیست در مقامات عشق مشربی وجائے

سیراب شدنی و منزلی رفیع مگر مراد ازان حظی و لذتی شیرین تر و پاکیزه تر است همگی مخلصان من نزدیک
و دور غائب و حضور را از مشرب من سیراب شدند و تا قیام قیامت سیراب شده میروند مرید را عشق پیر باید
بوده و او جاذب او ست لکل شئ اصل واصل المعرفة العشق زیرا که برای هر چیز اصلی و مبدئی است
که از ان منبع و مشرب او یافته شود لانه نار یحرق ما سوی الله عشق آتش است و مبدء و مشرب معرفت
ایزد تعالی جل شانه عشق است و عشق عبارت از محبتی که محدود نباشد و حرکات و سکنات آن زیر تصرف
نباشد و خود را همگی در عشق و قرب معشوق خود محو کرده باشد مراد هر چه از ما سوی الله باشد سوختانده باشد
همچنانکه آتش همه چیز را از صاف و ناصاف و از لطیف و کثیف میسوزاند چنانچه امیر صاحب علیه الرحمة میفرماید

قطعه. عاشقی چیست بگو بندهٔ جانان بودن	دل بدست دگری دادن و حیران بودن
سوی زلفش نظری کردن و رویش دیدن	گاه کافر شدن و گاه مسلمان بودن

و در محاوره اهل تصوف کافر آنرا گویند که یکرنگی و یگانگی در عالم وحدت اختیار کرده باشد و تمامی روی
دل از ما سوی برتافته باشد و زلف اسرار الهی را گویند که حصول آن بجز سوختانیدن از آتش عشق بآن
اسرار راه نیابد و در تحفة الکرامات آورده که روزی جناب غوث الثقلین رضی الله عنه خادمی را پیش
خواهرزادهٔ خود سید احمد کبیر رفاعی الموسوی رحمة الله علیه فرستاده فرمودند که از وی بپرسی که ما العشق
خادم رفته پرسید که چیست عشق سید احمد بمجرد استماع این سخن آهی از جوشش عشق بر آورده فرمودند
هذا هو العشق یعنی اینست آن عشق ناگاه درختی مقابل ایشان بود سوختن گرفت و سید احمد نیز همراه
آن سوخته شد و خاکستر گشت و آب شد خادم چون این مشاهده دید زود رفته در خدمت عالیه حضرت
جناب غوث الثقلین کیفیت بیان نمود فرمودند که برو اگر آب بر جای باشد اطرافش را بالعطریات گردن
خادم آمده دید که آب بر جای است عطریات برگرد آن پاشید بعد از ساعتی سید احمد رجوع
بحال وجود آورده زنده گشت و چون این خبر بحضرت غوث رضی الله عنه رسید فرمودند که ازین

مقام دو کس مراجعت کردند یکی از اسلاف دوم ایشان. والاهر ولی که درین مقام رسید بازنگشت

بیت. درین ورطه کشتی فرو شد هزار — که پیدا نه شد تخته بر کنار

رباعی. شهسوار اینکه دیده‌اند حسن یار — یافتند دریائے جنبش بے کنار
جمله گشتند غرق بحر حسن دوست — نے خبر از بحر دارد نے کنار

چون حضرت مصنف قصیدهٔ قطبیه علیه الرحمة والتحیة در استعمال و اشتغال علم ظاهری و مدارسات فنون
علم بکمالی داشت که فرمودند در قصیدهٔ خمریهٔ مصنفه خود دَرَسْتُ الْعِلْمَ حَتّٰی صِرْتُ قُطْبًا الخ
وبفحوائے آیهٔ بلند پایهٔ کلام ایزد سبحان وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ میفرمایند گویا ادائے شکر ایزد تعالی
سبحانه آرند من آن بندهٔ پروردگارم که درین دوام مقتضاء مراد علم و عشق است لذتے یافتم و لطفے
برداشتم و قرب و معیتی چنان حاصل شد که دیگرے نیافت و مزه الذی چشیدم که دیگری نچشیده باشد
بعونه تعالی از جام عشق الذ واطیب آن نوش کردم و از فضالهٔ آن جام عشق و محبت بسی بمنزل مقصود
رسیدند و میسر شدند و از بیت قصیدهٔ شریفهٔ خمریه بقوله شَرِبْتُمْ فُضْلَتِيْ مِنْ بَعْدِ سُكْرِيْ الخ ظاهرین
ایمائی است پس محقق گردید که حضرت شیخ رضی الله عنه داد محبت دادند و در دوانیدن گوی عشق تگ
پوے نمودند و در میدان مبارزت عشقبازی مبالغه کردند با اینهمه برابر سر موی از اتباع شریعت و مدارست
علم دین فقه و حدیث مسامحت یافته نشد چنانکه مستقیم بر شریعت و طریقت بودند بواسطه محبت و ملاحظهٔ آن
ملقب بشیخ و به قدوة الواصلین و محبوب سبحانی و غوث صمدانی و قطب ربانی شدند چنانچه در تفسیر فتح العزیز
آورده است که محبت خدا چه معنی دارد علماء ظاهر میگویند که محبت نوعیست از خواهش و خواهش متعلق نمیشود مگر
بچیزے که بودن و نبودن او نزد عقل سلیم محتمل باشد و در ذات و صفات باریتعالی چون واجب الوجود دائما تعلق
محبت بذات و صفات او تعالی معقول نیست پس معنی محبت او تعالی همین است که عبادت و طاعت او را
دوست دارد یا ثواب و رضامندی او را دوست دارد .... اهل سلوک

درحقایق آگاهِ این راه میگویند که کمال محبت بالذات است و محبت نام میل دل است خواه مبنی بر غرضے باشد
خواه نباشد زیراکه اگر در هر محبت غرضے هم ضرور میشد و هر چیز را برائے چیزے دیگر دوست میداشتیم
دور و تسلسل لازم مے آید و آن خوب نیست مقدوح است و هرگاه از حال خود بوجدان و تجربه در میابیم
که دربعض اوقات مرد عالم را محض برائے علم او بے توقع غرضے از و دوست میداریم و همچنین مرد شجاع
را محض برائے شجاعت او دوست میدارد. و مرد زاهد را محض برائے زهد او دوست میدارد. پس ذات
اقدس بیچون و بیچگون الهی که بهر کمال جامع است و هر کمال ذاتی اوست چرا محبوب نتواند شد و هر قدر که یاد او
بسیار کرده شود و علامات و قدرت و حکمت او را بیشتر در نظر آورده شود و نعمات و احسانات او را که لا تحصی
اند بر خود و بر تمام مخلوقات زیاده تر ملاحظه نموده آید آن محبت ترقی و تضاعف می پذیرد تا آنکه سلطان حب
بر دل او غالب مے آید و التفات بغیر او موجود مے ماند و از حظوظ نفس فنا دست میدهد و علامات محبت الٰهیه
آنست که محبان و محبوبان او را دوست میدارد و مبغضان و حاسدان او را دشمن میدارد و پیرامون معصیت
او نگردد و عبادت را بکمال نشاط و شوق ادا نماید و مال خود بکمال خوشدلی و خرسندی در راه او ایثار کند و در آیات
و احادیث صحیحه محبت خدا را بعشق و طرب باشد روز بروز در ترقی باشد و بر امثال بسیار است و بسبب عشق
و محبت خدا حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام را بعشق غلبه شوق خلّت خلعت یافت بخلیل الله ملقب شد
عشق بهترین وسایل است چنانچه در صحیحین آورده است که بادیه نشینی در حضور خدمت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
آمده و پرسید که یا رسول الله روز قیامت کے خواهد بود آنحضرت فرمودند وای بر تو چه سامان برائے قیامت
درست کرده که از آمدنش می پرسی گفت. یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من نه روزه بسیار دارم و نه نماز بسیار
اینقدر هست که خدا و رسول خدا را از ته دل دوست میدارم فرمودند که خوش باش هر شخص با محبوب خود است
بقوله اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ و باید دانست که محبت و عشق نه مخصوص بچشم و دیدار است بسا کس بمسموع گفتار یار است

بسا کین دولت از گفتار خیزد	بیت ـ نه تنها عشق از دیدار خیزد

وازآیه بلند پایه کلام قدیم وبیان حکیم بقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا این آیت در آخر سوره
مریم پاره شانزدهم است یعنی الله تعالی خبر میدهد از آنکسانکه گرویدند وایمان آوردند وکردند عملهای
پسندیده زود باشد که پدید کند وبظهور آورد برای ایشان در قلوب خلایق بیواسطه وسیله رابطه محبتی که شهره
آن تا عرش معلی خواهد بود. همین مفهوم میشود اول القای محبت میجانب الله باشد بقوله تعالی یحبهم
ورسول صلی الله علیه وسلم نیز ازین خبر داده است در صحیح مسلم وارد است بروایت ابی هریره رضی الله عنه
گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم تحقیق حضرت حق سبحانه جل شانه چون کسی را از بندگان خود
دوست میدارد حضرت جبرئیل علیه السلام را بخواند وبفرماید ای جبرئیل من فلانے بنده خود را دوست میدارم
تو هم اورا دوست میدار پس حضرت جبرئیل دوست میدارد وتمام ملکوت را خبر کند ومیگوید که الله تعالی تحقیق
فلان بنده را دوست میدارد ومن هم اورا دوست میدارم شما همه ملایک اورا دوست بدارید پس همه ملکوت
دوستدار او شوند پس مے نهند در زمین قبولیت او. وچون الله تعالی بنده را مبغوض دارد بخواند حضرت
جبرئیل را پس میگوید ای جبرئیل من فلان بنده را مبغوض میدارم شما هم اورا مبغوض دارید پس جبرئیل
علیه السلام هم اورا مبغوض میدارد پس منادی باسمانها میکند که الله تعالی فلان بنده را مبغوض میدارد وشما همه
ویرا مبغوض دارید پس نهاده شود بزمین برائے او نفرت وبغض پس کسے را بجز بد نگوید وهمه ویرا مبغوض
دارند وازین است که عشق ومحبت اولیاء الله سرمایه دارین است ومفتاح باب جنت وسرفرازی دار عقبی
اهل اسلام هرچند گنهگار باشد اگناه را گناه میدانند ودل او از محبت اولیاء الله سرسبز است الله تعالی آن بنده
را در عذاب دوزخ مبتلا نسازد ودر سرا او خجل نگرداند آورده اند که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام روز غرق
شدن فرعون ولشکر او چون دید که هامان بیسامان بر کنار نیل زنده است وسلامت مانده متحیر شده ناله
وزاری در بارگاه باری آغاز نمود وخاک بر سر کرد وبر زمین مانند مرغ نیم بسمل می غلطید جبرئیل علیه السلام را
حکم شد که پیش حضرت موسی برو وتفقد احوال او بکن وسبب اضطراب از وی بپرس حضرت جبرئیل

علیہ السلام حاضر شد تفقد حال نمود موسی علیہ السلام گریہ کرد و گفت ای جبرئیل حضرت حق ازین بندہ چہ پرسد
با وجود او تعالی سبحانہ از ہمہ اعلم است من در دولتخانہ فرعون پروردہ شدم حال آنکہ فرعون دشمن من بود در پئے
قتل من ہشتاد ہزار اطفال شیرخوارہ بقتل رسانید- اللہ تعالی ویرا بر من مہربان گردانید از ولادت تا
بعثت در خانہ وے بودم و مدام ویرا نصایح و حکمت و توحید و تذکیر میکردم و از کفر و شرک باز میداشتم
اما بشقاوت ازلی زیادہ در طغیان سرکشی شدہ میرفت تا آنکہ علی رؤس الاشہاد و علی سبیل الاعلان
دعوی الوہیت نمود و گفت انا ربکم الاعلی و با من زیادہ حسد و دشمنی پیدا کرد و غمخواری و نصیحت گری
من با و ہیچ فائدہ نداد- و یرا یقین شد کہ این جوان آنست کہ پیش از وجود موجودگی او در کشتن ہ
ہشتاد ہزار بچہ شیرخوارہ را کشتم چہ قدر خونخوار تشنہ جان بر من گردید یک جماعہ در عقب من تعین نمود ہر جا کہ
یابید بکشید سخن حق کہ ہمیشہ تا قیام قیامت موجود مے ماند کما قال صلی اللہ علیہ وسلم جودۃ الکذب
ساعۃ و جودۃ الحق الی الساعۃ- کذب را ساعتی نشو و نمائی میماند و حق را تا قیام قیامت نشو و نمائی است
درہمان مجلس فرعونیان شخصی مسلمان با وجودیکہ از قوم فرعون بود گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ
آیا میکشید مردیرا کہ میگوید پروردندہ من حضرت اللہ است لیکن تعجب است کہ اینچنین کس کشتنی نمیباشد
وقد جاءکم بالبینت- حالانکہ آمد بشما بمعجزات خصہ از حضرت پروردگار بر تقدیر اگر کاذب است و بال
کذب بر اوست و اگر صادق است میرسد بشما بان آنچہ موعود است و از نصیحت آن مرد مومن ہم ہیچ اثر
نشد و مرا گفت ای موسیٰ گم کن و پوشیدہ دار خود را ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج
انی لک من الناصحین بیشک جماعت قتال مشورت میکنند در باب شما تا بقتل رسانند ترا بر وی ازینجا
برو من ترا در باب خروج ازینجا نصیحت میکنم پس بر آمدم از مصر شبا شب براہ مدین گرفتم و با حضرت
شعیب پیغمبر علیہ السلام ملاقات شد و با من بکمال حسن سلوک ورزید و بر وعدہ خدمت دہ سال وعدہ نکاح دختر
خود با من نمود و بعد انقضائے مدت موعود دختر در نکاح من داد و تسلی تمام بر مدارج نبوت دادہ

وعصا عطا فرمودند وعیال من باسن کرده رخصت دادند و مرا بحصول مقاصد دعا نمودند وحق سبحانهٗ
وتعالیٰ در وادی ایمن بمن تجلی نمود وبه پیغمبری سرفراز کرد وبه نبوت برادرم هارون قوت بازوی من نمود
باز مارا بدعوت آن طاغی مأمور کرد وما هر دو برادر را به تبلیغ او فرستاد وآن مردود ازلی را انواع انواع
معجزات رانشان دادیم هیچ فایده نداد بجز مقولهٔ شیخ الانبیا نوح علیه السلام فلم یزدهم دعائی الا فرارًا
وچون از اسلام وی مأیوس شدیم دعاء غرق شدن بر وی نمودیم ودر مناجات مدتی در تمنای غرق
شدن وی گذرانیدیم آخر الله تعالیٰ چون آنوقت را رسانید فرعون مردود را معه لشکر او در دریای قلزم
غرق کرد وبعده می بینیم که منبع فساد ومرکز بدنهاد هامان بی سامان زنده است همیشه فرعون بمصلحت این مردود
کار میکرد واین مردود گاهی بایمان آوردن صلاح مشورت نداد هرچه کرد به مصلحت این مفسد ومعاند نمود
وچون چنین حاسد بدکیش زنده است گو فرعون زنده است ندانم که این مردود چه عمل نیک کرده است
از عذاب دنیوی وغرق شدن نجات یافت ومولینا عبد الرحمٰن جامی در سلسلة الذهب این قصه را نظم آورده است

ابیات زآل فرعون بود مسخره	هرزه گو مسخرهٔ ناسره	بود بر سیرت کلیم الله
گاه و بیگاه با عصا و کلاه	پیش فرعونیان بناسرگی	مثل موسی شدی بمسخرگی
سر تقلید وی درآوردی	هرچه دیدی نمودی همان کردی	ماتم غرق را چو زد جبرئیل
جامهٔ عمر قبطیان در نیل	نشد آن مسخره هلاک زغرق	ریخت موسیٰ ز درد خاک بفرق
کای نکوکار زین تبه کردار	از همه بیش دیده‌ام آزار	وی بدین مکرمت چه ارزنده است
که همه مرده‌اند و او زنده است	گفت حق کای گزیدهٔ وی یک چند	ساختی با تو خویش را مانند
هرکه بر صورت گزیدهٔ ماست	بعذاب مخالفان نه سزاست	این تشبه که از عداوت خواست
بین که چون مرگ گاه و غم فزاست	وانکه از محض دوستی خیزد	کس چه داند که تا چه انگیزد
وبعد چند ابیات میفرماید ابیات	سوی پاکان توجهی میکن	بتکلف تشبهی میکن

و در تشبه تکلف کردن چنانچه	بحدیث نبی از ایشان است	هرکه در زی پاک کیشان است

در فضائل تلاوت قرآن آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند بخوانید و تلاوت کنید
قرآن کریم را و گریه کنید و اگر گریه نیاید پس روی خود را مثل روی گریه کننده سازید و بر نیامدن گریه محزون
شوید و بر فقدان گریه کنید که آن اعظم مصائب است و در قرآن کریم در سورهٔ بنی اسرائیل آیت است
در فضیلت گریه کردن در حالت تلاوت بقوله تعالی ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا۔
یعنی بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده و بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشان را فروتنی و خضوع این
همه برکات و حسنات دوستان خداست و با اینها محبت گرفتن و اتباع صورت و سیرت ایشان
نمودن موجب نجات است چنانچه اینچنین نقال بے ادب که خود را بمسخر موسیٰ قرار داده اللہ تعالے
در تعظیم دوستان خود را مبالغه نمود که مسخرهٔ فرعون نقل صورت موسیٰ ساخت الله تعالیٰ سزائے آن نقال را
بجزائے سیرت بدل نمود نجات یافت هر مومن که بعشق و محبت انبیا و اولیا سرسبز و تر و تازه باشد کے
بعذاب مبتلا گردد حاشا و کلا هر کس را که بعذاب شدن مقدر باشد از محب اولیاء الله نخواهد بود و در تشبیه و تکلف
آیت کریم و من یتولهم منکم فانه منهم هر مومنی که مذهب یهود و نصاری نباشد اما در لباس و صورت
مثل ریش تراشیدن و پتلون و کوٹ پوشیدن و بر پوشش آن خوش بودن و فخر نمودن و بیباک بودن
و بیحیا شدن و بر عذاب اخروی خوف نکردن اینهمه اوصاف یهود و نصاری هستند چون مومنی در خود
متفعل این اوصاف را بگیرد معلوم شد که پسند کرد این طریقه را پس دوست طریقه یهود و نصاری شد نه دوست انبیا
و اولیاء پس مفسر کرده الله تعالیٰ درین آیت و من یتولهم منکم فانه منهم هر کس که دوستی کند و دوست دارد
یهود و نصاری را او در روز قیامت با اینها محشور شود و در حدیث آمده است بروایت ابی هریره رضی الله عنه
که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر در دو مرد با هم محبت باشد آن محبت صرف برائے رضای من
باشد اگر یکے در مشرق و دیگرے در مغرب البته الله تعالیٰ جمع کند درمیان آن هر دو را روز قیامت و میگوید

پروردگار را این آن بندہ نیست کہ دیدار رضائے تو دوست میداشتم انتہی۔ وہمچنین تعریف و مدح دوستان خدا را نیز از جملہ عبادت است چنانکہ شیخ بابا داؤد خاکی در شرح ورد المریدین مسمی بہ دستور السالکین ہست مے نویسند بیت

مدح شیخانست طاعت زان بمولانای روم	مدح پیر خویشتن مقصود دشمن دفتر شدہ است

ومدح بدون عشق ومحبت تصویر بے سر است ودرخت بے بر چنانکہ بعض شعرا الطمع وحطام دنیا شاہان وامرا را مدح میکنند خطا است وحضرت شیخ بابا داؤد در متن شرح مذکور میفرماید۔ بیت

حب دینداران بود دین فرض وکلید جنت است	حب اموال است مار وحب جاہ اژدر شدہ است

پس معلوم شد کہ تمام سلطنت ومملکت عبادت بندہ بمعبود عشق است ہر چند عبادت بعشق باشد واستحقاق معبود خود دانستہ وخود را بندہ عاجز وذلیل شمردہ از چنان عبادت در اندک زمان بمنزل مقصود برسد چنانچہ حضرت پیر ومرشد ومولای این حقیر جناب خلیفہ صاحب مولوی عبد الحکیم سلمہ رب الکریم ونفعنا برشدہ حیاتہ باکثر اوقات میفرمایند کہ مرید را تا اکہ در عشق ومحبت پیر خود فنا حاصل نشود ودر پیروی شیخ خود استقامت نورزد مستعد ومامور فی کل الامور نباشد وتعظیم وتوقیر پیر دستگیر خود در ہر آن ملحوظ ومرکوز خاطر خود نسازد وہمت در خدمت بستہ نکند وادب ما ادیب خود نسازد ومرکب تشخص خود را در فرمان برداری وے نتازد وخیر خواہ دین ودنیا کسی دیگر را از کردہ او نشمارد مرید صادق ومعتقد شایق نیست ومثال عاشق وبے عشق مثال زندہ ومردہ است ہمچنانکہ در حدیث آمدہ است مثال کسی کہ پروردگار خود را یاد میکند ومثال کسی کہ یاد پروردگار خود نکند مانند مثال زندہ ومردہ است در ملہمات آوردہ کہ حضرت شیخ محبوب سبحانی میفرمایند رایت الرب تعالی شانہ فسألتہ یارب ما العشق فقال یا غوث الاعظم عشق لی ودع قلبک عن سوائی یعنی دیدم رب العالمین را جل شانہ پس سوال کردم چیست عشق یا رب گفت ای غوث الاعظم زندہ باش وزندگانی کن بمن ونگہدار دل خود را

از غیر من مراد از عشق آنست که در دل و بر زبان بجز یاد وی نباشد و چیزے بران نگذرد من احب شیئاً
اکثر ذکره ابیات. بر محبان واجب آمد هر زمان * تا که ذکر یار خود سازد بیان * زانکه ذکر
یار قوت عاشقان * آمده ای جان من گفتم عیان * سرور دین چون در معنی بسفت *
من احب همدرین معنی بگفت * دور درون خود ما سوی را راه ندهد که قلب المؤمن حرم الله وحرام
علیه ان یلج فیه غیر الله شاهد این حال ست قوله قال یا غوث الاعظم اذا عرفت ظاهر العشق
فعلیک بالفناء من العشق لان العشق واسطة ورابطة وحجاب بین العاشق والمعشوق
اذا وصل العاشق الی المعشوق ومحی العشق فهو وصل ترجمه دل مومن حرم خدای عزوجل ست
وحرام ست بر آن که دخل کند دران غیر الله او گفت یا غوث الاعظم چون شناختی تو ظاهر عشق پس بر تو ست ا
لازم که خالی و فانی شوی از عشق زیرا که عشق برائے معرفت واسطه و رابطه ست و حجاب ست درمیان
عاشق و معشوق چون عاشق بمعشوق رسید و محو شد عشق پس آن مقام مقام وصل ست و حضرت شیخ
مصنف قصیده قدس سره چون در مقامات عشق عزیز ست او در مقامات و مراتب وصل عزیز ترست میفرماید بیت دوم

أَفِي الوِصَالِ مَكَانَةٌ مَخْصُوصَةٌ	إِلَّا وَمَنْزِلَتِي أَعَزُّ وَأَقْرَبُ

یا در وصال ست دران هم منزلتی مخصوص مگر منزلت من عزیز و قریب ترست اگر معرفت ایزد تعالیٰ
را قرب وصال نام می نهیم و مطابقت و موافقت با شرح مذکور الصدر تام ست زیرا که در عشق هم حقیقی و
مجازی است و کتب متداوله در تصوف ازان مملو است همچنان مرتبه وصال با اینهمه که مراتب و مدارج
عشق و وصال لا منتهی است و مراتب بلند و درجات ارجمند که در مقام قرب و کمال عظمت باشد حضرت
شیخ را علیه الرحمه منجانب الله عطا شده است و جاذبه حق که ارباب معرفت ازان خبر داده اند بقوله جذبة
من جذبات الحق یوازی عبادة الثقلین ایشانرا یار و مددگار شد نقل ست که از ابی عبد الله محمد
رحمه الله علیه که حضرت شیخ محی الدین علیه الرحمه سریع الدمع بودند و شدید الخشیه بودند و کثیر الهیبة و مستجاب الدعوة

واکرم الاخلاق واطیب الاعراق وابعد الناس عن الفحش واقرب الناس الی الله بودند وغضب نمیکردند برکسی
از جهت نفس خود و یاری نمیکردند بکسی مگر بجهت حق و هرچه میکردند از برای دوست میکردند و هرگز سوال
هیچ سائل را رد نمیکردند و از جود خود محروم نمیساختند چنانچه صاحب برده میفرماید بیت

دعی الی اللہ فالمستمسکون به	مستمسکون بحبل غیر منفصم

خواند مخلوق را رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بسوی خدا و عبادت وی و متمسک شدند کسانیکه ایمان آوردند
بکتاب خدا و رسول وی را بشریعت حقه غیر منسوخه امان یافتند از عذاب الٰهی و در آمدند در حصن حصین مضبوط
غیر متناهی و کسانیکه بقبول آن دعوت نپرداختند در مهاوی هلاکت افتادند و بهیچ وجه روی و راهی
بسوی بارگاه ایزدی ندارند همچنان اولیاء الله وارث انبیا اند و سید الاولیا و شیخ الاصفیا جناب شیخ سید
عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه بر همه اولیا سردار هستند و هرکس که اولیاء الله را دوست دارد و طریق اتباع شریعت
لازم میگیرد گویا در متمسکین بحبل الله غیر منفصم داخل است اگرچه گناهگار باشد و هرکسی که دشمن اولیاء الله وبد اعتقاد
در نسبت ایشان باشد ربقه نجات از گردن خود بیرون کشید چونکه جناب محبوب سبحانی علیه الرحمة از اولاد
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم است و رسالت و تبلیغ بکمال جانفشانی بخلق الله خود ادا کرد و بقول
الولد سر لابیه حضرت محبوب سبحانی علیه الرحمة نیز خود را خیرخواه خلق ساخت هر که در پیروی ایشان چنگ
زدند کسی که دست بریسمان محکم زد خوف گسستن نباشد همچنانکه حضرت محبوب سبحانی و جمله اولیاء الله علیهم
الرحمة بر طریق شریعت نبوی چنگ زدند و متمسکین بحبل الله شدند همچنین هر مرید صادق که در پیروی پیر کامل
خود چنگ زند از همه بلا نجات یافت و مامون شد و حضرت شیخ محبوب سبحانی علیه الرحمة در قصیده روحی
میفرمایند بیت

مریدی تمسک بی ان کنت واثقا	انا احمیک فی الدنیا ویوم القیامة

یعنی ای مرید من تمسک بما کن در اعتقاد و انقیاد در همه احوال اگر تو راسخ الاعتقاد و واثق الانقیاد هستی

ومرا از خدا دور و علیحده نشماری من حامی و مددگار تو هستم در دنیا و در روز محشر و نوشته اند
الحبیب یعنی محبوب دوست داشته شده و هر یکی از انبیا مخصوص است بلقبی چنانکه آدم صفی الله
و نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و عیسی روح الله و موسی کلیم الله و نبی ما صلی الله علیه وسلم ملقب بحبیب الله
شدند و فرق در خلیل و حبیب اینست که خلیل هرچه میکند برائے رضائے حق میکند و حبیب آنکه حق
تعالی در آنچه رضائے حبیب باشد میکند و در حدیث قدسی آمده است که میفرماید حق سبحانه و تعالی
كُلُّهُمْ يَطْلُبُونَ رِضَائِي وَأَنَا أَطْلُبُ رِضَائَكَ يَا مُحَمَّدُ و ثابت شد که حضرت شیخ را درمیان جمله
اولیاء الله درجه محبوبیت عطا شده بود ـ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در تحفة القادریه مے آرد که جناب
شیخ عبد الرزاق بن شیخ محی الدین سید عبد القادر رضی الله عنهما روایت میکند که آنحضرت رح فرمودند که
چون در ایام سن صغر میخواستم که با کودکان بازی کنم ناگاه از حضرت غیب لاریب ندائے آمد که
بجانب من آئی اے مبارک من ـ بیت چند سوئے دگران میروی اے راحت جان
سوئے من آ که ترا یار وفادار منم ❊ چون این ندا شنیدم میگریختم از ترس چنان که عادت طفلان است
و خود را در کنار والده مے انداختم اکنون من آن را در خلوت مے شنوم و نیز فرمود که من جوان شدم
و بسیاحت مے گشتم آوازے مے شنیدم و لے شخصی را بچشم نمی دیدم میگفت ای عبد القادر
ترا برائے خود گزیدم و در زمان مجاهده و ریاضت چون چشم من بخواب گرم شدے میشنیدم که
قایلی میگفت ای عبد القادر ترا برائے خواب نیافریدم از برائے خود برگزیده ام ـ ابیات

محی الدین بهر خواب نیامده
رو بکار آر و خواب را بگذار

جز پی معرفت نه سر زده
در چشم کسے خار بود چون خسپد

بندگی کن ترا بخواب چه کار
وانرا که غم یار بود چون خسپد

و تو چیزے نبوده اکنون چیزے شده از من غافل مباش ـ ایضاً شیخ عبد الرزاق رح روایت
میکند که از آنحضرت را پرسیدند که تو کے خود را باز شناختی که ولی خدائی فرمود ده ساله بودم بسوے

مکتب میرفتم ملائکه را میدیدم که در گرد من میرفتند چون در مکتب میرسیدم آواز ملایکه می شنیدم که میگفتند افسحوا لولی الله برخیزید وجای دهید ولی خدا را وقتی مردی را دیدم که من همیرا نمی شناختم چون آواز ملائکه شنید پرسید یکی را از اطفال مکتب که این پسر کیست بعد ازان فرمود سیکون له شان عظیم یعطی فلا یمنع ویمکن فلا یحجب ویقرب فلا یمکر۔ ابیات۔

گفت میباشد ز الطاف کریم
این جوان را عاقبت شان عظیم
باشدش تمکین علی وجه صواب

کس نباشد هیچ ذل احتجاب
داخل حق باشد و مهجور نی
قرب یابد بدان ممکور نی

بعد ازان آن مرد را پس از چهل سال شناختم که از ابدال آن وقت بود۔ غزل۔

تشنه لب گریان بسوی بحر عرفان میروم
سر زده چون سیل اشک خود با فغان میروم

پا بسکار و خاره در راه فنا بر بستۀ او
گشته دیوانه و گریان و خندان میروم

حاجی بغداد و گیلانم ز شوق حضرتش
گه سوی بغداد گاهی سوی گیلان میروم

هم غریب شد هم عجیب صید تو ای ترک عجم
بر اسیر خویش رحمی کن که حیران میروم

با دل پرخون چشم خون فشان در راه او
میروم زانسان که گوئی در گلستان میروم

با سگان کوی او عقد محبت بسته ام
هر دم از راه وفا سوی محبان میروم

غربتی آن سرو قد خضر مبارک پی کجاست
تا شود رهبر که سوی آب حیوان میروم

شکر نعمت بشمار سوهو به لاینتهی ادا کردن و اظهار آن نمودن موجب ازدیاد نعمت است بقوله اما بنعمة ربک فحدث پس تحدث باظهار نعمت که حضرت شیخ بیان نموده تلبیس بلکه

بیت سیوم

وَهَبَتْ لِیَ الاَیَّامُ رَوْنَقَ صَفْوِهَا
فَحَلَتْ مَنَاهِلُهَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ

بخشید مرا ایام حسن صفائی خود پس شیرین شد شربات آن و خوش گشت مشرب آن۔

یعنی الله تعالی بخشید و عطا فرمود و اکرام نمود که مدت حیات مرا چنان رونق و صفائی و جلوه و زیبائی
از حقایق علوم ظاهری و دقایق اسرار باطنی از مدارج و مراتب سلوک و مراقبات و مشاغل ذکر و فکر و منازل
معرفت که عبارت از مشارب اهل تصوف است بدرجه شیرین شده شیرین تر گشت و این بیان واقع
که متضمن حمد است کما ورد و حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و این نعمت
که بخشیده شدم و اکرام کرده شدم از محض کرم او تعالی و نسبت با یام نسبت مجازی نسبت و حقیقة
مجتبی و مصطفی حضرت حق است و این مرتبه علیا و درجه قصوی وهبی است نه کسبی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و در فتوح الغیب که تصنیف حضرت شیخ رضی الله عنه است در مقاله سی و سوم در تفصیل الناس اربعة
اَلوَلِیُّ فِی سِرِّ اللهِ و محفوظ ذو سلامةٍ ولی دوست خدائے عز و جل در سری که با خدا دارد نگهداشته
شده است از آفات النفس و آشکارا کردن سر بے گزنده است ازین آفات وَعَقلٍ وافرٍ جلیس الرحمن
و خداوند عقل تمام است همنشین خدائے مهربان و مقرب درگاه اوست منعم علیه نعمت داده شد
و افاضه کرده شد بروی فالخیر کُلُّ الخیر عنده پس نیکی از هر اقسام که باشد از هر باب همگی نیکی نزد اوست
و در صحبت اوست و این مبالغه است در حصول خیر و برکت نزد وے تداونک و مصاحبة و مخالطة
و خدمة پس لازم گیر او را دیاری او را و آمیزش او را و چاکری او را و التحبب الیه بقضاء حوائجه
تسنم له و دوستی نمودن بسوئے او به پرداختن حاجتهائے او که عارض شوند مر او را بسبب اختیار کردن
صحبت او را و امداد از صحبت کلا میکه ثواب دران صحبت مرتب نباشد و مرافق بر تتفق فیها و به پرداختن
منفعتها که منتفع گردد وے دران فیحبک الله و یصطفیک پس دوست دارد ترا خدا تعالی
به سبب محبت داشتن تو آن مرد را و برگزیند ترا و یُدخِلُکَ فِی زُمرَةِ اَحِبَّائِه و نیز در آرد ترا در گروه
دوستداران یا دوست داشته شدگان خود و عِبَادِهِ الصّٰلِحِینَ ببرکته انشاء الله تعالی
و در گروه بندگان خود که نیکانند و هیچ خللی و تباهی در کار و بار ایشان راه ندارد و صلاح مرتبه عظمی است

و جامع جمیع کمالات ظاہری و باطنی است و لہذا حق سبحانہٗ تعالیٰ در کتاب مجید انبیاء را باران وصف کردہ است عباد و الصالحین یعنی ہمہ کمالات و سعادات ببرکت آنمرد صالح و صحبت او اگر خواستہ است اللہ تعالیٰ انتہیٰ در تحفۃ القادریہ نقل است از شیخ علی ہیتی رحمۃ اللہ علیہ کہ وقتی با خدمت شیخ سید عبد القادر رضی اللہ عنہ بزیارت خواجہ معروف کرخی رفتیم حضرت شیخ گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا شَیْخ معروف کرخی عبرناک بدرجۃ یعنی گذشتہ از ما بیک درجہ بعد مدتی باز بزیارت او رفتیم حضرت شیخ گفت السلام علیک یا شیخ معروف کرخی عبرنا بدرجتین سلام باد ای شیخ معروف کرخی گذشتیم بدو درجہ از گور آواز داد و علیک السلام یا سید اہل زمانہ وفیہ ایضاً یعنی در تحفۃ القادریہ حضرت شیخ محی الدین رضی اللہ عنہ در اوائل حال اصحاب خود را میفرمودند کہ عراق مرا تسلیم کردہ اند بعد از مدتی فرمود کہ اینزمان جمیع زمین شرق و غرب و بحر و بر و سہل و جبل مرا تسلیم کردند چنانچہ در قصیدہ خمریہ تصریح فرمودہ اند درین بیت -

بِلَادُ اللّٰہِ مِلْکِی تَحْتَ حُکْمِی	وَ وَقْتِی قَبْلَ قَلْبِی قَدْ صَفَالِی

ہیچ ولی از اولیاء اللہ نماند دران وقت مراتکہ بر شیخ آمد و تسلیم کرد او را بقطبیت رضوان اللہ علیہم اجمعین وذکر محی الدین الاربلی فی کتابہ تفریح الخاطر فی مقالات شیخ سید عبد القادر رضی اللہ عنہ نقلاً عن الامام الاورع الازہد محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن زریع الزنجانی فی کتابہ المسمّٰی بروضۃ النواظر ونزہۃ الخواطر فی مناقب الشیخ سید عبد القادر رض فی الباب السادس فی ذکر المشایخ الذین بشروا فرداً فرداً برتبتہ السنیۃ فی قطبیتہ یعنی ذکر کرد محی الدین اربلی در کتاب خود تفریح الخاطر در مقالات و مناقبات شیخ سید عبد القادر رضی اللہ عنہ نقل کرد از امام اورع و ازہد محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن زریع الزنجانی در کتاب خود مسمی بروضۃ النواظر و نزہۃ الخواطر در مناقب شیخ سید عبد القادر رض در باب ششم در ذکر آن مشائخین کہ آنہا ہر یکے

علیحدہ علیحدہ بشارت دادند بر مرتبہ بلندیت در باب ثبوت قطبیت ۔ ابیات ۔

شهدت برتبة جمیع مشایخ — فی عصره کانوا بغیر تناکر

اما الذین تقدموا قد بشروا — بقدومه المیمون اکرم طائر

کالعالم البصری هو الحسن الذی — عمر طریق السالکین لسائر

من عصره السامی الی عصره الشریف — القطب محی الدین عبد القادر

مامن رئیس کان صدر زمانه — الا وبشرهم بعبد القادر

هو صاحب الذی خضعت رقاب — الاولیاء له بغیر تشاجر

اذ قال ماموراً علی کرسیه — قدمی علی رقبة جمیع اکابر

فحنت جمیع الاولیاء رؤسهم — لجلاله بادیرهم والحاضر

لم یمتنع احد سوی رجل سها — عن حاله من اصفهان مکابر

قد کان بین الاولیاء معظما — بالعلم والحال الشریف الفاخر

وذکر ایضاً ۔ فی روضة النواظر فی الباب الخامس من لدن ابی علی الحسن البصری الی ظهور الشیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه ما تقید شیخ فی مجلس ولا جلس علی سجادة الا وبشر بظهور الشیخ محی الدین عبد القادر الگیلانی رضی الله عنه واخبر بانه قطب زمانه رضوان الله علیهم اجمعین ۔ انتهی ۔

مرتبۂ قطبیت عین مرتبہ قربت است وابراریت ہست وایشان را محویت بنور خدا مے باشد واستغراق دران عین صحو است وموجب انکشاف ہمہ امور ازان چنانکہ فرمود اللّٰہ نور السموات والارض ونیز ثابت است کسب نور قمر از نور خورشید انور ہمچنان جلوہ ایام از حصول خدمت

بابرکت حضرت مصنف است رضی اللہ عنہ وازان در قصیدہ خمریہ ایمائے فرمودہ اند وما منہا شہود
او دہو الخ زیراکہ ببرہان ان کانت الشمس طالعۃ فالنہار موجود طلوع شمس علت است برائے
وجود نہار وجود زمان بوجودگی قمرین است واین ہر دو کاسب نور اند بنور اللہ وحضرت حق جل سبحانہٗ
باعظمت ورفعت وباشان وشوکت اشارہ بآیہ بلندپایہ اللہ نور السموات والارض مراد ازان
نور ذات حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ علت غائیہ آسمان وزمین وما فیہما است وآل طاہرین
واصحاب طیبین او تا قیام قیامت بدین نور منور ند وارباب معرفت واصحاب کمال از غوث واقطاب
کہ ہستند از برکت شان نور آفتاب نور قمر طلوع کند یعنی جرم شمس وقمر بدعائے آنہا است وحضرت شیخ
مصنف قصیدہ سرور اولیا اند پس خود زینت یافت ایام از ارباب کمال عموماً وزرین ترشدند برائے
خدمت حضرت مصنف رضی اللہ عنہ خصوصاً گویا شیرین تر گردید شارب مقامات معرفت ببرکت
شان این محض لطف خداست بر من نہ این قدر بس بلکہ بیت چہارم۔

لا یہتدی فیہا اللبیب ویخطب		وغدوت مخطوبا بکل کریمۃ

صبح کردم در حالتی کہ مخطوب گردم بہر صفتی وخوبی کہ راہ نیابد دران ہیچ دانائی وخطبہ کردہ نشود۔
حضرت مصنف رضی اللہ عنہ از حال باکمال خود خبر میدہند کہ صبح کردم ہمچنانکہ صبح از طلوع فجر از صداقت
خود خبر میدہد واہل عالم را از چیزیکہ منور گرداند وآگاہ میکند ہمچنین من کہ آفتاب ہدایتم وموصوف ومخطوب
کردہ شدم بہر صفت محبوبیت کہ دران حال وصال من کسی راہ نیافت ہرچند ہر یکے از قوم دانا
وہوشمند وظاہر وباطن شان از معرفت وصال مرشد ند اما من ارشدم گویا اشارہ میفرمایند کہ واقف
این راہ منم ارارت طریق وبیان نکات حقائق دقیق ونصائح واسرار لائق حق من است متضمن این اشارہ آنست
کہ در قصیدہ خمریہ میفرمایند وہموا واشربوا انتم جنودی الخ ظاہر است کہ اہل زمین عموماً بوقت صبح
باہمدیگر ملاقی شوند واحوال یکدیگر معلوم میکنند وامور عظیم در مشورہ مے آرند واجرائے کارہا کہ متعلق

شان باشد میکنند زیراکہ وقت صبح مبارک وقتی ہست وموجب برکت وسلامتی ہست وظاہرا احساس
بشریت بنوم واستراحت بحد اعتدال میباشد وحدوث خطرات ووساوس محدثات آن روز ہنوز ظاہر
نشدہ باشد ونہ بگوش شنیدہ ونہ بچشم دیدہ تا خاطر او مشوش می شد حتی المقدور صلاحیت دماغ
واعتدال مزاج مستحکم میباشد واین وقت بنسبت اوقات دیگر بہتر میباشد وہر کاریکہ درینوقت کردہ
شود اصلح میگردد خصوصًا حضرات اولیاء اللہ علیہم الرحمۃ کہ باریتعالی درشان اینہا میفرماید و مدح میکند
بقولہ تتجافا جنوبہم عن المضاجع الخ وبقولہ وبالاسحار ہم یستغفرون وقت صبح وقت
مناجات دوستان ہست ونماز صبح آرام جان بیدلان ہست ومراقبہ اداذکار واذکار نیز ہمانوقت
عادت مشایخان است ووقت نماز صبح وخود نماز صبح را اللہ تعالی بلفظ قرآن یاد فرمود بقولہ ان قرآن
الفجر کان مشہودا۔ واین وقت وقت حضوری ہست ملایکہ چوکیداران شب میروند وچوکیداران
روز مے آیند اجتماع آن ہر دو ہمین وقت میباشد وحضرات اہل اللہ از عبادات ومناجات شب
پرداختہ متوجہ بعبادات روز میشوند واشراق چارگانہ میخوانند واز عبور ومرور خلایق واز شور وشرور اہل دنیا
ومردمان بدکار ومفسدان ناہنجار درقبضہ نوم واستراحت نفس حیوانیہ جسمانیہ بیہوش فتادہ می باشند
وزبان عاشقان ومخلصان بشکر وسپاس ایزد بیچون بالفاظ مختلفہ بوقلمون تر میباشد وطرب
وبشاشت شب گذرانیدن بایار وفادار وحضوری یافتن دیدار دلدار ہم درقرار وہم بیقرار چون
بلبل درفراق گل درنالہ وزاری میباشد چنانکہ حافظ شیرازی میفرماید۔ رباعی

بلبلے برگ گل خوشرنگ درمنقار داشت ۔ وندران برگ ونوا خوش نالہای زار داشت
گفتمش درعین وصلے نالہ وفریاد چیست ۔ گفت مارا جلوۂ معشوق دراینکار داشت

واصحاب کمال درہمچنین حال چون کاسۂ لب ریز ومالا مال خوشحال میباشند ونغمہ ساز باین
مقال ای غنی لایزال وای قادر ذوالجلال ہمہ نعمتہائے قرب ووصال تو بمن عطا فرمودے واجل

نعمت استقامت وہمت کہ خالی شدم از ماسوائے تو ومشغول ہستم بفضل وکرم تو باتو رباعی

من بے تو دمے قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد

گر برتن من زبان شود ہر موئے یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد

وحضرت شیخ مصنف قصیدہ قطبیہ رضی اللہ عنہ از حال خود آگاہ فرمایند من صبح کردم با وجودیکہ وقت صبح وقت مناجات مستغفرین ہست ومن مخطوب شدم از حضرت غیب الغیب بکلام قدرت لاریب کہ ای عبد القادر ترا بمحبوبیت برگزیدم وہر چیز محبوبیت ترا عطا نمودم وجلوہ قدرت وقادریت وقیومیت از ذات تو باہل عالم ظاہر کردم واین آثار وانوار وکرامات تو جلوہ اسم قادر ہست ودر کتاب غوثیہ نوشتہ است کہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ می فرمایند قال اللہ تعالے لی یا غوث الاعظم ان لی عباداً سوی الانبیاء والمرسلین لا یطلع علی احوالہم احد من اہل الدنیا ولا احد من اہل الآخرہ ولا احد من اہل الجنۃ ولا احد من اہل النار ولا مالک ولا رضوان وما خلقتہم للجنۃ ولا للنار ولا للثواب ولا للعقاب ولا للحور ولا للقصور ولا للغلمان ولا للولدان فطوبیٰ لمن یحبہم وامن بہم وان لم یعرفہم یعنی اللہ تعالیٰ بمن خطاب فرمود ای غوث اعظم بتحقیق برائے من بندگانست علیحدہ از جملہ بندگان بغیر انبیا ومرسلین ومطلع نشود بر احوال شان کسی از اہل دنیا ونہ کسی از اہل آخرت ونہ کسی از اہل جنت ونہ کسی از دوزخ ونہ مالک دوزخ ونہ رضوان جنت ونہ پیدا کردیم آنہا را برائے جنت ونہ برائے دوزخ ونہ برائے دوزخ ونہ برائے ثواب ونہ برائے عذاب ونہ برائے حور ونہ برائے قصور ونہ برائے غلمان ونہ برائے ولدان مرحبا بکسانیکہ آنہا را دوست میدارند وایمان آرند وتصدیق کنند اگرچہ آنہا را نمی شناسند بدانکہ سبب استثنا انبیا ورسل آنست کہ بعثت ایشان برائے ہدایت خلایق ہست وتبلیغ احکام حق بخلق واظہار معجزہ نزد تحدی وطلب معارضہ دعوی نبوت بدلیل قطعی ثابت شدہ ہمہ کس بطوع ورغبت قبول کنند تا راہ ہدایت واسلام بند نہ گردد ومراد از عباد اولیاء اللہ اند ومنزلت ومرتبہ

ایشان جز ذات ذوالجلال کسی ندانند اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری ازان خبر میدہد کہ این
رتبہ ایشان است آوردہ اند چنانکہ ایشانرا در دنیا کسی نشناسد و در آخرت نیز کسی نشناسد کہ حق تعالی
روز قیامت دو بال از نور ذات خود ایشانرا عنایت فرماید تا پرواز کنند از قبور بسوئے بہشت پس
رضوان بہشت از ایشان بپرسد کہ شما کیستید در جواب گویند انا عباد من عباد اللہ پس گویند
ملائکان دیدید قیامت و میزان گویند نہ باز گویند دیدید پل صراط دوزخ و عبور کردید ازان گویند
نہ پس گویند چہ کار کردید بار شما در دنیا گویند شناختیم خدا را بغیر شرک بتحقیق نہ بتقلید و عبادت کردیم او در خفیہ
و ترسیدیم ازو در جلوت و خلوت پس گویند ملائکہ سزاوار باد شما را این مقام و در دنیا ایشان گاہے
مشہور باشند در خلق و گاہے مستور باشند از خلق بہر طوریکہ الہام الٰہی در رسد بہمان طور ظاہر شوند
گاہے بپرورش ظاہری مامور باشند چنانچہ اشتغال بامر معروف و تہدید و تنبیہ از نہی و منکر و ترتیب
و تلقین و تربیت خلق اللہ و گاہے بطریق آزادی و بے قیدی کہ ہیچ رسمی از رسوم و بہ ہیچ عملی از اعمال
مقید نباشند و ایشان تابع حال و وقت اند بہر نوعیکہ گردانندہ بگرداند بگردند و از اختیار خود بے اختیار
و از صحبت خلایق متنفر و محترز باشند و بہ ہیچ قیدی مقید نگردند بجز این یک قید اللہ ولا سواہ
ایشان امین آسمان و زمین اند الا امین امین چنانچہ در دنیا بنعم دنیوی و بحظ آن ملتفت نیستند و در آخرت
بنعماء جنت نیز ملتفت نباشند و ایشانرا حق سبحانہ تعالی نہ برائے حظ حور و قصور و غلمان و ولدان و انواع
نعمتہائے بہشت و نہ برائے دوزخ کہ فریق فی الجنۃ و فریق فی السعیر آفریدہ بلکہ ایشانرا محض برائے عبادت
مخلصہ خود آفریدہ و از جمیع مضار و مہالک دنیوی و از جملہ مخافات مسالک اخروی در امان خود داشتہ
و ہمیشہ رقیب احوال و مراقب افعال ایشان بود و بکمال عنایت بمرتبہ کمال رسانیدہ پس ایشان اگر
بجنبند بحق بجنبند و اگر خورند بحق خورند و اگر بنوشند بحق بنوشند و اگر بنشینند بحق بنشینند و اگر
خیزند بحق خیزند و اگر بینند بحق بینند و اگر شنوند بحق شنوند و در غنیۃ الطالبین و یتحبب الی ربہ

بکثرۃ النوافل مخلصاً للہ تعالیٰ حتی یصل الی اللہ عز وجل۔ ومحبوب میگردد بطرف پروردگار
خود بکثرت نوافل درحالیکہ باشد دران عبادت اخلاص وخلوص برائے حضرت او تعالیٰ تاکہ واصل شود
بسوئے او تعالیٰ عز وجل ویحصل فی زمرۃ احباب اللہ تعالیٰ ومرادیہ فحینئذ یسمّٰی
مراداً فتحط عنہ وپیوندند در گروہ دوستان خدا ومراد او پس این ہنگام نامیدہ شود مراد پس
فرود آوردہ شود اثقال سالکی طریق اللہ از و از گرانیہائے سالکان راہ خدا ویغسل بماء رحمۃ اللہ
ورأفتہ ولطفہ وغسل کنند برحمت خدا ورأفت او ولطف او فیبنی لہ بیت فی جوار اللہ و
تخلع علیہ انواع الخلع وھی المعرفۃ باللہ والانس بہ والسکون والطمانیۃ الیہ وینطق بحکمۃ
اللہ واسرار اللہ بعد الاذن الصریح بل الخبیر من اللہ عز وجل پس بنا کردہ شود برائے او خانہ
در ہمسائگی خدا ودادہ میشود او را انواع خلعتہا واین ہست معرفت خدا وانس باو وسکون وطمانیت باو
وکلام کند بحکمت خدا وراز ہائے خدا بعد اذن صریح بلکہ خبر از خدائے عز وجل ویلقب بالقاب یتمیز بہا
بین احباب اللہ تعالیٰ فیدخل فی خواص اللہ تعالیٰ وملقب میشود بالقاب کہ متمیز میشود بآن
میان دوستان خدا تعالیٰ پس درآید در خاصان خدا ویسمّٰی باسماء لا یعلمہا الا اللہ ویطلع
علی اسرار تخصہ فلا یبوح بہا عند غیر اللہ عز وجل فیسمع من اللہ ویبصر باللہ وینطق باللہ
ویبطش بقوۃ اللہ ویسعیٰ فی طاعۃ اللہ ویسکن الی اللہ وینام مع طاعۃ اللہ وذکر اللہ فی
کلاءۃ اللہ وحرز اللہ فیکون من امناء اللہ وشھدائہ واوتاد ارضہ وشحن عبادہ وبلادہ و
احبائہ ۔۔۔۔ واخلائہ ونامیدہ شود بنامہائیکہ نمیداند آنرا مگر خدا تعالیٰ ومطلع میشود بر اسرار
حق کہ خاصہ اوست پس ظاہر نمیکند آن اسرار نزد غیر خدا تعالیٰ پس میشنود از خدا ومی بیند بخدا
وگویا میشود بخدا ومیگیرد بقوت خدا ومیدود در طاعت خدا وآرام گیرد بسوئے خدا وخواب کند
با طاعت خدا ویاد خدا در نگہبانی خدا ودر حرز خدا تعالیٰ پس باشد از امینان خدا وگواہان او واوتاد

در زمین او تعالیٰ و نگہبانی بندگان او تعالیٰ و شہرہائے او تعالیٰ و دوستان و یاران او تعالیٰ
وقال صلی اللہ علیہ وسلم حاکیا عن اللہ تعالیٰ لایزال عبدی المؤمن یتقرب الیّ بالنوافل حتیٰ
احبہ فاذا احببتہ کنت سمعہ وبصرہ ولسانہ ویدہ ورجلہ وفوادہ فبی یسمع وبی یبصر
وبی ینطق وبی یعقل وبی یبطش الحدیث فھذا عبدہ حمل عقلہ العقل الاکبر یعنی فرمود نبی
صلی اللہ علیہ وسلم درحالیکہ حکایت کنندہ اند از حضرت حق تعالیٰ ہمیشہ بندہ مومن من نزدیک میشود بمن
بنوافل تا آنکہ دوست میدارم من او را پس ہرگاہ کہ دوست میباشم و دوست میدارم او را باسم
شنوائی او و بینائی او و زبان او و دست و پائی او و دل او پس بمن میشنود و بمن می بیند و بمن گویا میشود
و بمن می فہمد و بمن میگیرد پس این بندہ ایست برداشتہ .. عقل او عقل بزرگ را انتہیٰ ما فی الغنیۃ
صفحہ ۷۷۹ در فصل ارادالمرید ۔ و نیز در غوثیہ قادریہ نوشتہ ست یا غوث الاعظم ما اکل الانسان
شیئا وما شرب وما قام وما قعد وما نطق وما صمت وما فعل فعلا وما توجہ بشئ
وما غلب عن شئ الا انا فیہ مسکنۃ ومحرکۃ وفی موضع اخر فیہ قال اللہ تعالیٰ یا غوث
الاعظم لا تاکل طعاما ولا تشرب شرابا ولا تنم نومۃ الا عندی بقلب حاضر وعین ناظر
فما اکلت طعاما وما شربت شرابا وما نمت نومۃ الا عند ربی وبہ آزار ربے آزار غبار اغیار
خلق نگاہ ایشان شود چنانچہ حقتعالیٰ از احوال این طایفہ خبر میدہد بقولہ لا تلھیھم تجارۃ ولا
بیع عن ذکر اللہ و ظاہر با خلق و باطن با حق باشند و این خلوت در انجمن میگویند چنانچہ بزرگی درین
رباعی میفرماید ۔ رباعی

سر رشتۂ دولت ای برادر بکف آر	وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دایم ہمہ جا با ہمہ کس با ہمہ کار	میدار نہفتہ چشم دل جانب یار

طوبیٰ ہر آنکس را کہ ایشان را یافتہ باشد و انانیت و امامیت قبول کردہ و حق تعظیم و تکریم ایشان

نگہدارد و چنانچہ در شریعت انکار تو یکی را از انبیاء کفر است ہمچنان در طریقت انکار تو یکی را از اولیاء
خدا زندقہ و ارتداد است و منکر اولیاء اللہ را زندیق و مرتد خوانند و احوال و تعریف ایشان نہ در عبارت و
نہ در اشارت و نہ در تحریر و تقریر گنجد و نہ زبان بتکلم بسنجد و اللہ المطلع بالاحوال الاولیاء لا غیر اللھم
اجعلنی منہم قولہ قال یا غوث الاعظم انت منہم ومن علاماتہم فی الدنیا اجسامہم
محترقۃ من قلۃ الطعام والشراب ونفوسہم محترقۃ عن الشہوات وقلوبہم محترقۃ عن
الخطرات وارواحہم محترقۃ عن الخطئیات وہم اصحاب البقاء المحترقون بنور اللقاء
بدانکہ بعد از بیان شوق این قوم برائے تسلی دل غوث صمدانی فرمان شد کہ تو از این قوم ہستی بعد تسلیہ
خاطر غوث الاعظم اخلاق و سیر ایشان بیان فرمود تا دیگران بقدر استعداد خود در اقتضائے آثار و
اتباع و اقتدا و سعی تمام مبذول دارند و قابلیت و استعداد از ان بہم رسانند کہ تا از فیض ایشان بہرہ ور
گردند و بقدر قابلیت خود نصیبی گیرند و علامات شان ہست کہ تن خود را بآتش جوع سوزند خواہ بقصد خواہ
بغیر قصد و نفس را از آتش خلاف شہوات بسوزند ہیچگاہ بمراد وے نگذارند و بہ تیغ محاربہ خطرات خواطر
را بحکم عبادۃ الفقیر نفی الخواطر قطع کنند کہ رجعنا من جہاد الاصغر الی جہاد الاکبر و ارواح را از نار نیستی
ہستی و وجود وہمی را نیست و نابود سازند کہ وجودک ذنب لا یقاس علیہا ذنب آخر است تا از انانیت
ہستی پاک گردند و شوائبہ سوائیہ و غیریت در باطن شان نماند و ایشان آنہا نند کہ بخلعت بقا کہ صار العبد
فانیاً و بالحق باقیاً اختصاص و امتیاز یافتہ اند و در حدیث نبوی واشوقاہ الی لقاء اخوانی در شان ایشان
است انتہی و حضرت شیخ بر نعایم مواہب ایزدی فخر میکنند و از حال خود خبر میدہند کہ جملہ اولیاء اللہ مستغفرین
در اسحار میباشند و مرا و حضرت ایزدی بمحبوبیت مخطوب گردانیدند و ازدیاد شکر موجب ازدیاد نعمت است
بقولہ لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید چنانچہ در حدیث قدسی آمدہ است
فرمود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم فرمود حق تعالے من استسلم لقضائی وصبر علی بلائی

وشکر لتعالی کتبتہ صدیقًا وبعث یوم القیامۃ مع الصادقین یعنی کسیکہ تسلیم کند و راضی شود بقضای حق وصابر باشد صبر کند بر بلائے حق وشکر گذار باشد بر نعماء حق نوشتہ کردم او را صدیق وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ بر نعما موہوبہ حق مشکور اند النعم اللہ علیَّ کذا وکذا فقال بیت پنجم

انا مِن رجال لایخاف جلیسہم ۔۔۔ ریب الزمان ولایری مایرھب

من ازان جماعہ ام کہ نمی ترسد ہمنشین آنہا سختی زمانہ را ونمی بیند چیزہائے ہولناک یعنی من از جملہ آن رجالیم کہ عبارت از افراد واقطاب اند مخصوص اند بعلم ظاہری وباطنی وحاکم اند بحکومت صوری ومعنوی وخلیفہ باطن اند ہمچو خلفائے راشدین بعد نبی صلی اللہ علیہ وسلم اند واوصاف محمودہ واخلاق برگزیدہ ایشان از حد وعد بیرون است وانموذجے از مراتب ہمنشینان ایشان این است کہ مامون اند از گزند زمان ومکر جہان ونمی بینند آنچنان کہ مکروہ کند خاطر شان ودر ترس وبیم انداز د ومراد از جلیس عام است نہ جلیس خاص کہ شب وروز در سفر وحضر ولیل ونہار جلیس باشد مثنوی

یک زمانے صحبت با اولیاء ۔۔۔ بہتر از صد سالہ بودن در تقا
ہر کہ خواہد ہمنشینی با خدا ۔۔۔ گو نشیند در حضور اولیا
گر تو سنگ صخرہ ومرمر شوی ۔۔۔ چون بصاحب دل رسی گوہر شوی

کما ورد فی الحدیث القدسی۔ من اراد ان یجلس مع اللہ فلیجلس مع اہل التصوف ملا معین علیہ الرحمۃ در تفسیر فقرہ قصر سورہ یوسف آوردہ است کہ چون یوسف صدیق علی نبینا وعلیہ السلام بہ زندان آوردند میر زندان را چنین گفتند کہ این را در زندان بگیر وبعقوبت تمام بغل وبند مغلول ومقید ساختہ در چاہ زندان محبوس گردانی وآب ونان از وی باز داری وبہ انواع عذاب وعقوبتش معذب ومبتلا گردانی سوکلان وسرہنگان کہ ہمراہ یوسف علیہ السلام بودند میر زندان را سپرد کردہ پیغام ملک رسانیدہ باز گشتند ومیر زندان یوسف علیہ السلام را باوقار وتمکین درون بردہ واعزاز وتکلم شیرین با وی نمودہ بمقام پسندیدہ اش فرود آورد وبعد مرغوب ملحوظ خاطرش ما امکن بالیق او

بود مے نمود و عوانان زندان با میر زندان گفتند کہ چرا خلاف حکم ملکہ میکنی و آنچہ با آن ماموری بتقدیم
نمیرسانی و خلاف ورزی حکم آمر خود نمودن موجب ندامت و مذلت ہست گفت شما ازین معاملہ ناواقف
ہستید ما می بینیم کہ در جبین این جوان علامت زندانیہ نیست مقصود ازین حبس تہذیب ہست نہ تعذیب
و در میان ہمین سخنان بودند کہ رسول ملکہ زلیخا رسید و فرمان صادر نمودہ است کہ ای میر زندان نہار
صد بار این محبوس را عزیزداری و سر مو بر اندام وے نیازاری میر زندان روئے خود بعوانان کرد
گفت شما را از ہر کار خبر نیست من میدانستم کہ حال چیست او را از برائے تہذیب درینجا فرستادہ است
نہ از برائے تعذیب نصیب درویش یاد کہ اولیاء اللہ را بقولہ الدنیا سجن المومن و جنۃ الکافر
زندان است نہ زندان دزدان بلکہ فرحت و خندان خانۂ یزدان است انتہی۔ و ایضاً در تفسیر مذکور
نوشتہ است کہ چون حضرت موسیٰ علیہ السلام با بنی اسرائیل بکنار دریا رسیدند دریا شورش آغاز کرد
خطاب آمد کہ ای دریا اولاد و احفاد آنہا اند کہ یوسف علیہ السلام در حق ایشان گفتہ است ادخلوا مصر
ان شاء اللہ آمنین ببرکت این کلمہ کل عقوبات و آفات در امان اند آب ببرکت این کلمہ از غرق کردن
باز ایستاد و سبب نجات بنی اسرائیل شد انتہی و در نخبۃ الاخبار نقل کردہ است کہ بود شیخ علی ہیتی رحمۃ
اللہ علیہ می آمد بزیارت آنحضرت رضی اللہ عنہ و حال آنکہ باوی اعیان و اصحاب وی می بودند پس ہرگاہ
کہ میرسیدند بہ شہر بغداد امر میکردند ایشان را کہ غسل کنید در دریائے دجلہ و گاہ خود نیز غسل میکرد با ایشان
پس می گفت ایشان را پاک دارید سرہائے خود را و دلہای خود را زیرا کہ میخواہیم ما کہ در آئیم بر سلطان پس
در می آمد در بغداد و ملاقات میکردند ہمہ را و سرعت میکردند پس میگفت مر آنہا را بروید پیش شیخ عبدالقادر
رضی اللہ عنہ پس چون میرسید بدر مدرسہ شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ نعلین بر سر مے آورد و
مے ایستاد پس ندا میکرد او را آنحضرت بسوئی من بیا اے برادر من پس در مے آمد و می نشانید او را
بہ پہلوے خود و حالانکہ شیخ علی دعا میکرد پس میگفت شیخ عبدالقادر بوی میترسی تو و حالانکہ تو شحنۂ عراقی

پس میگفت او را شیخ علی ای سید من تو سلطانی امان دہ مرا از خوف خود پس چون مامون شدم از خوف تو مامون شدم بالکل پس میگفت او را نیست خوفی بر تو گفتند یاران شیخ علی ہیتی کہ حاضر شدیم پیش وی یکبارے و پیش وی بود صاحب دیوان و مردم دیگر پس ناگاہ آمد وی را امر شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ پس برخواست و گریست پس گفت او را صاحب دیوان یا سیدی چیست این گفت شیخ علی چون می آید ترا حکم خلیفہ چہ میکنی تو گفت یا سیدی ہمچنین کہ تو کردی گفت بتحقیق آمد مرا حکم خلیفہ و لازم است مرا مبادرت و سبقت کردن در امتثال امر وی و حاضر شدن در صحبت وی گفت صاحب دیوان کہ کیست چون خلیفہ گفت شیخ علی کہ وی شیخ عبدالقادر کہ خلیفہ اولیا و مشائخ است در نبوت و سلطان وجود در عصر چنانچہ شیخ سعدی علیہ الرحمۃ بر تاثیر صحبت و مجالس بیان کردہ است و ہو ہذا۔ ابیات

گل خوشبوئے در حمام روزے
رسید از دست محبوبے بدستم
بدو گفتم کہ مشکی یا عبیری
کہ از بوئے دل آویزے تو مستم
بگفتا من گلے ناچیز بودم
ولیکن مدتے با گل نشستم
جمال ہمنشین در من اثر کرد
وگرنہ من ہمان خاکم کہ ہستم

ایضًا۔ ابیات

دیدم گل تازہ چند دستہ
بر گنبدے از گیاہ بستہ
گفتم چہ بود گیاہ ناچیز
تا در صف گل نشیند او نیز
بگریست گیاہ گفت خاموش
صحبت نکند کرم فراموش
گر نیست جمال و رنگ و بویم
آخر نہ گیاہ باغ اویم
گر بے ہنرم وگر ہنرمند
لطف ست امیدم از خداوند
با آنکہ بضاعتے ندارم
سرمایۂ طاعتے ندارم
من بندۂ حضرت کریمم
پروردۂ نعمت قدیمم
رسم است ز مالکان تحریر
آزاد کنند بندۂ پیر
ای بار خدائے عالم آرای
بر بندۂ پیر خود ببخشای

ونیز امام اعظم ثانی حضرت شیخ بابا داؤد خاکی علیہ الرحمۃ در مصنفہ خود ورد المریدین میفرمایند۔ ابیات

یا علی صحبت بہ پیران بہتر از ہر طاعت است
این وصیت از نبی با آن شہ خیبر شارہ است

هفت روزه خدمت پیر محقق در ثواب
مرعبادتهای هفتصد سال را همسر شده است

وجناب شیخ جلال الدین رومی در دفتر اول مثنوی آورده است که وصیت کرد رسول صلی الله علیه وسلم مرتضیٰ علی کرم الله وجه را که چون هر کسی بنوع طاعتے تقرب جوید و تو تقرب جوئی بصحبت عاقل و مخلص بندهٔ خاص حق باشد تا از برکت صحبت او پیش قدم تر باشی مثنوی

گفت پیغمبر علیؓ را کای علیؓ
شیر حقی پهلوانی پر دلی
لیک بر شیری مکن هم اعتمید

اندر آ در سایهٔ نخلے امید
اندر آ در سایهٔ آن عاقلی
کش نداند برد از ره غافلی

ظل او اندر زمین چون کوه قاف
روح او سیمرغ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نعت او

هیچ آنرا مقطع و غایت مجو
در بشر روپوش آمد آفتاب
فهم کن والله اعلم بالصواب

یا علی از جملهٔ طاعات راه
برگزین تو سایهٔ خاص اله
هر کسے با طاعتے بگریختند

خویشتن را مخلصی انگیختند
از همه طاعات اینت بهتر است
سبق یابی بر هر آن سابق که هست

در ولد بزرگوار مولانا که مشهور بسلطان ولد است رحمة الله علیه این معنی را زیاده بیانے کرده است وگفته دربیان آنکه اگرچه عمل صالح مرد را بخدا میرساند لیکن عاقبت صحبت شیخ ازان بالاتر است زیرا که زودتر و بهتر میرساند که موسیٰ علیه السلام را بحق وصلت و معجزه و صاحب کتاب بود با آن همه عظمت و کمال طالب جناب خضر علیه السلام شد و از خدا بدعاها صحبت او بخواست تا عاقبت باجابت مقرون گشت چنانکه در فرقان حمید فرموده است فوجدا عبدا من عبادنا الخ وهم جناب پیغمبر علیهم الصلوٰة والسلام میگفت واشوقا الی لقاء اخوانی وبازاز سر سوزش عشق میفرمود و میقوله انی لاجد نفس الرحمٰن من قبل الیمن و وصیت فرمود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را که چون هر کسی بنوع طاعتی تقرب میجوید تو تقرب بجو بصحبت بندهٔ عاقل و خاص الله تا از همه پیشتر و بیشتر باشی اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر والتقویٰ وتقرب الی الله بانواع العقل تسبقهم بالدرجات والزلف عند الناس فی الدنیا وعند الله فی الاٰخرة و چنین

اولیاء ومشایخ کامل واصل رحمہم اللہ تعالیٰ جویان خاصان حق بودند نظم

یکدمی صحبت بمردان خدا	بہتر از صد سالہ بودن در تقیٰ	ہر کہ او شد ہمنشین اولیاء
ہمنشینش دان ہمیشہ با خدا	مظہر حق است جسم ظاہرش	شیر یزدان است جان ظاہرش
حق نماید خویش را از ہر ولی	کی شود بی شیخ سر حق جلی	زین سبب صحبت موسیٰ خضر را
تا بر از وی نہفتہ سیرہا	انتہیٰ دستور السالکین زیر شرح یا علی صحبت بہ پیران الخ آوردہ است	

وحضرت شیخ فریدالدین عطار می فرماید۔

حب درویشان کلید جنت است	دشمن ایشان سزای لعنت است	گر ترا عقل است وبا دانش قرین
باش درویش وبدرویشان نشین	ہمنشینی جز بدرویشان مکن	تا توانی غیبت ایشان مکن

واین برکت نہ مخصوص بذات پاک انبیاء واولیا بلکہ ہر چیزیکہ ہر را کہ نسبت کردہ شود بلباس شان او وغیرہ آنہم موجب برکت وعظمت است چنانچہ در تفسیر نقرہ قصہ مذکور است کہ یوسف علیہ السلام را سہ پیراہن بود۔ یکے پیراہن علامت کذب بقولہ وجاؤ علی قمیصہ بدم کذب۔ دوم پیراہن شہادت بقولہ ان کان قمیصہ قد من دبر۔ سیوم پیراہن بشارت بقولہ اذھبوا بقمیصی ھذا پیراہن علامت کذب برادران ظاہر کردند وسبب اندوہ یعقوب علیہ السلام آمد۔ پیراہن شہادت دروغ زلیخا ظاہر کرد واندوہ زلیخا شد۔ پیراہن بشارت خبر سلامتی یوسف علیہ السلام پدید آورد وموجب بہجت وسرور یعقوب علیہ السلام آمد ورسول ما را صلی اللہ علیہ وسلم چہار پیراہن بود۔ پیراہن رحمت وپیراہن عطیت وپیراہن نبوت وپیراہن معجزت۔ وپیراہن رحمت آن بود کہ عبداللہ بن سلول طلب کردہ بود تا بسبب آن پیراہن ہزار منافق مومن خالص گشتند۔ وپیراہن عطیت آن بود کہ بدرویش داد ودر خانہ برہنہ ماندہ بود تا آیت آمد ولا تبسطہا کل البسط پیراہن نبوت آن بود کہ حق تعالیٰ دربارۂ آن فرمود وثیابک فطہر۔ پیراہن معجزت آن بود کہ جمعی از منافقان مسجد ضرار ساختہ واستدعا حضور آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بآن می نمودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عزیمت فرمودند که بآن مسجد روند
در انجا باداء نماز قیام نمایند پیراهن هجرت پوشیده گوی گریبان می بستند هر گرهے که دربستی
فی الحال کشاده شدے جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد افمن اسس بنیانه علی تقوی
من الله الخ بند مومن را نیز چهار پیراهن است پیراهن خلعت خذوا زینتکم عند کل مسجد پیراهن
عصمت ولباس التقوی ذلک خیر پیراهن معرفت وزینه فی قلوبکم و پیراهن نعمت ولباسهم
فیها حریر پیراهن اول باز بسته بتوفیق است و پیراهن دوم باز بسته بتحقیق و پیراهن سیوم
باز بسته بتصدیق و پیراهن چهارم باز بسته بتشویق ترا در دنیی بآن سه خلعت امروز مشرف گردانید
امید وار باش که فردا در بهشت از خلعت چهارم درنمانی انتهی و حضرت سید عبد القادر رضی الله عنه ازان
خلعت اشارت فرمایند کسانی خلعة لطراز عز و در حدیث آمده است در صحیحین که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مر خدا تعالی را فرشتگانند که مے گردند و گرد خانها میجویند خداوندان
ذکر را پس چون می یابند گروہے را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند بیائید
بسوے حاجت که می جستید گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گرد اگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهاے
خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر است گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میروند فرشتگان
بدرگاه عزت پس می پرسد فرشتگان را پروردگار ایشان و حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال
ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس ایشان است و تعریض بملایکه که
بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند می پرسد پروردگار تعالے
چه میگویند و چه میکنند بندگان من گفت آنحضرت میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت
بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا گفت آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی آیا دیده اند ایشان
مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان ندیده اند بخدا سوگند ترا گفت آنحضرت پس میگوید خدا تعالے

چگونہ بود حال ایشان اگر میدیدندمرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان اگر میدیدند ترا میبودند سخت تر در عبادت کردن مرترا وسخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مرترا وبسیار تسبیح میکردند مرترا گفت آنحضرت پس میگوید الله تعالی پس چه چیز میخواهند میگویند فرشتگان میخواهند از تو بهشت را گفت آنحضرت میگوید حقتعالی آیا دیده اند بهشت را پس میگویند ملایکه یعنی فرشتگان نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است وباوجود آن بریقین ثابت اند بخلاف ملایکه که ایمان ایشان عیانی است گفت آنحضرت میگوید وے تعالے پس چگونہ بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را میبودند سخت تر از روئے حرص کردن بران ومیبودند سخت تر از روئے طلب مرآنرا ومیبودند بزرگتر از روئے رغبت کردن دران گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند گفت آنحضرت میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را گفت آنحضرت میگویند فرشتگان ندیدند آتش را گفت آنحضرت میگوید وے تعالی پس چگونہ حال ایشان اگر میبودکه میدیدند آتش را گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبودکه میدیدند آتش را میبودند سخت تر از روئے گریختن از آتش ومیبودند سخت تر از روئے ترسیدن مرآتش را گفت آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی پس گواه میگیرم مرشمارا ای ملایکه بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم ایشان را گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان در ایشان فلان ست که نیست از ایشان ونیست ذکرکننده ونیآمده مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت میگوید حق تعالی ایشان را قوم اند همنشینان ایشان بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برائے کار دیگر بیاید وهم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم وآمرزیدم آنرا نیز بیت .

همنشینی اولیا چون کیمیا ست		کیمیائی خود باین خوبی کجا ست	

این روایت بخاری بود و در روایة مسلم ان لله سیارة و یبتغون مجالس الذکر وهم القوم لا یشقی جلیسهم باقی الفاظ موافق بخاری است و شیخ عبد الحق الدهلوی رحمة الله علیه در اشعة اللمعات در ترجمه همین حدیث بیت حضرت شیخ آورده است و قال غوث الثقلین شیخ محی الدین سید عبد القادر رضی الله عنه شعر

انا من رجال لا یخاف جلیسهم ریب الزمان ولا یری ما یرهب

پس ظاهر است بدلایل و براهین و واضح گردید که الله دوستدار اولیاء الله را دوست دارد اگر هر کسی بادنی صحبت اولیاء الله نشسته باشد محروم نگردد و اینها یعنی حضرات اولیاء خوش نشوند اگر یکی از دوستداران اینها محروم شود و این بشارت که لا یشقی جلیسهم بران دلالت کند و آیه بینه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولاهم یحزنون نیز ازین اشارت کند که اولیاء الله را خوف و حزن از مصاحبان و جلیسان خود نخواهد بود حقتعالی آنها را هم محروم از رحمت نسازد و مغفور و مرحوم گرداند بقول مولینا روم علیه الرحمة مثنوی۔

صحبت صالح ترا صالح کند
دل مده الا بمهر دل خوشان
دست زن در ذیل صاحب دولتی

صحبت طالح ترا طالح کند
هین غذای دل بده از همدلی
تا ز افضالش بیابی رفعتی

مهر پاکان درمیان جان نشان
رو بجو اقبال را از مقبلی

و توضیح این پیر طریقت خواجه عبد الله الانصاری الهروی رحمة الله در اقتباس الانوار میفرماید که فردای قیامت مومنان را بر عموم بهشت آرند عاصی آمرزیده و مطیع پسندیده و عاشق برگزیده پس از انکه اهل معصیت بوده اند بمغفرت فائز گشته بهشتیان را در بهشت گذارند و اهل معرفت را که عاشقین اند بدولت قربت و سعادت و زلفت و لقمت مخصوص گردانند و بمقام طمانیت بحضرت عبدیت فرود آرند و در مقام فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جای دهند و در زمره عبدیت اهل خدمت و اهل صحبت اند اما اهل خدمت

اسیران بہشت اند. واہل صحبت امیران بہشت واہل خدمت بہ بہشت تنازند واہل صحبت کہ عارفین
و عاشقین اند بصحبت قربت نازند اہل خدمت اصحاب نازند اہل معرفت واقفان رازند ونیز پیر طریقت ہروی
میفرماید کہ اہل جنت چون در جنت مقام ومراتب اعلیٰ ومدارج ودرجات قصوی اہل صحبت را مشاہدہ
آرند باہم مذاکرہ مینمایند این از چیست واین ازکیست کہ نسبت مقام ما بانسبت این کسان نسبت قطرہ
بدریا است ونسبت ادنیٰ باعلیٰ در بندگی باما شریک بودند واین ترقی از چہ افزودند تفحص کنند وتجسس
نمایند ہاتف غیبی وبشیر لاریبی درمابین اینہا حکم شدہ می رسد بلاشک وریب شما بندگان خدا بودید
تمام عمر در بندگی او مصروف نمودید در حفاظت وحراست اوامر ونواہی او تعالیٰ مستعد ومستقیم بودید
خواستگار نعماء بہشت واستعاذ عذاب دوزخ کہ از اجر وثواب عبادت است ودر قلوب شما ملحوظ
ومرکوز بود واینہا کہ مشاہدہ کردید از اول عمر تا وقت یقین کہ عبارت از آیہ بلند پایہ واعبد ربک حتیٰ
یاتیک الیقین یعنی موت شمہ از اجر وثواب ومزد عبادت کہ نعماء جنات واز درکات نار است بدل
اینہا راہ نیافت ونہ گذشت چنان بعشق ربانی مشغول بودند معلوم نبود کہ جنت ودوزخ آفریدہ شدہ است
یا نہ واز ولولہ ودبدبہ روز جزا وسزا کہ روز قیامت است نیز بیخبر بودند ودر مشاہدہ اینہا نعمتہائے جنت
ومحنتہائے دوزخ عبارت از خوشنودی وے تعالیٰ وعدم رضامندی وی است اصحاب عرفان و
ارباب عاشقان را مہجوری از دیدار سخت تر از نار است بلکہ ہمان قیامت است چنانکہ حافظ گفتہ است شعر

قیامت آن زمان باشد کہ یار از یار دور افتد		بنالد بلبل مسکین چو از گلزار دور افتد

وازین صاف معلوم شد کہ یاری اخیار وصحبت ابرار چیست. وخواری اشرار ناقص وعیار کیست ودر تفسیر
زیر آیت وفیہا ما تشتہیہ الانفس وتلذ الاعین نوشتہ است از ما تشتہیہ الانفس مراد
از اہل خدمت اند واز تلذ الاعین اہل صحبت اگر ہمہ نعمتہائے بہشت کہ مراد از ما تشتہیہ الانفس است
ہمگی در جنت تلذ الاعین مانند تراوت سوزنی است کہ در بحر تلذ الاعین ترشود نسبت دارد زیرا کہ

انا من رجال لایشقی جلیسھم ہمان رجال مراد اند کہ عاشقان تلذالاعین اند نہ میل کنندہ ما تشتہیہ الانفس باشد و متصرف در خلق اللہ و مدبر عالم میباشند ہمچون شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ و دیگر اولیاء اللہ چنانچہ در شامی صفحہ ۱۴ جلد اول و منھم ختم الدائرۃ الولایۃ الخ ترجمہ یعنی بعضی از اولیاء اللہ کہ ختم دائرہ ولایت قطب الوجود سید محمد شاذلی البکری مشہور بحنفیہ فقیہ فاضل واعظ عالم و عامل این یکی از انہاست کہ تصرف دادہ است اللہ تعالیٰ در عالم کون و ممکن ہست با حوال کہ تحول کند از حال بحال دیگر و کلام کند از علم غیب و از خرق عادات و منقلب کند اعیان را مرد را زن و زن را مرد۔ مردہ را زندہ و زندہ را مردہ انتہیٰ و در تفسیر کبیر مصنفہ امام فخر الدین رازی علیہ الرحمۃ در جلد پنجم صفحہ ۴۸۰۔ لاشک ان المتولی للافعال الخ۔ ترجمہ یعنی شک نیست تحقیق صاحب اختیار در افعال روح است نہ بدن و شک نیست تحقیق معرفت حضرت حق جل سبحانہ برائے روح است ہمچنان روح برائے بدن بر ہمین قرار شدہ است نزد مایان و در تفسیر قولہ تعالیٰ ینزل الملئکۃ بالروح من امرہ و قال علیہ السلام شب گذرانیدم نزدیک پروردگار خود و مرا بخورانید و آشامانید و برائے ہمین معنی ما می بینیم ہر کس را کہ علم زیادہ باشد با حوال عالم غیب قوی باشد از روئے قوت و طاقت دل و کم باشد از وئے ضعف بدل ہوائے نفسانیہ و برائے ہمین فرمود علی مرتضیٰ کرم اللہ تعالیٰ وجہہ قسم بخدائے عزوجل نہ کشیدم باب خیبر را بقوت جسمانیت ولیکن کشیدم او را بقوت و طاقت ربانیت و این برائے ہمین است کہ جناب علی کرم اللہ وجہہ در الوقت منقطع النظر بود از عالم اجساد و منور شدہ بود بقربت ملائکہ بانور عالم کبیر پالش مقوی بود روح شان و مشابہ بود بجواہر ارواح ملائکہ و می درخشید دران روشنی عالم قدس و عظمۃ آن پس ازین سبب حاصل شد ایشان را آن قوت و طاقت کہ نبود بران قادر از صحابہ کسی بغیر او خیبر چہ اگر خیبر گردون بودے از جاے بکندے و ہمچنین بندہ چون مواظبت کند بر اطاعت و بندگی خدا و میرسد بمقام ابلغ المقام کہ آنجا میگوید خدا تعالیٰ شدم من سماعت او و بصارت او پس چون میشود بندہ مستغرق نور جلال حضرت حق سبحانہ سماعت او میشنود قریب و بعید

یکسان وچون میشود این نور بصارت او می بیند نزدیک و دور یکسان وچون میشود آن نور دست پائے او قادر میشود بر تصرف در ہر کار یکہ مرا مری وحالی کہ سخت تر باشد و کاریکہ سہل تر باشد وقادر میشود بر بعید وقریب وہمچنین تصرفات لازم حال او باشد وآنرا کرامت ہم میگویند۔ انتہیٰ۔ وحضرت محبوب سبحانی قدس اللہ سرہ العزیز سر برآوردہ علماء وقت در علوم ظاہری وسرور وسید اولیاء اللہ وسند عارفین وکاملین قطب الاقطاب در طریقت وعلوم باطنی ومتصرف احوال بودند وبراین نعمت موہوبہ ایزد تعالیٰ سبحانہ مشکور بودند ہریک صاحب معرفت منتصب بمرتبہ بودند وہریک سلطان عسکر چنانچہ میفرمایند بیت ششم

قوم لہم فی کل مجد رتبۃٌ	علویۃٌ وبکل جیش موکب

گروہے ہستند کہ آنہا را در ہر مرتبۂ بزرگ منزلتے است عالی و در ہر لشکری حشمتی است مخصوص طائفہ اہل معرفت در مراتب معرفت مختلف بزرگی دارد مخصوص برائے اینطائفہ کہ این طائفہ ایست عظیم الشان در بارگاہ حضرت ایزد جہان بمثال سرداران عسکر اند مقرر است کہ عسکر را از عساکر سرداری میباشد ودر ہر گروہ نامے علیحدہ میباشد واین عساکر محمول بر سلاطین زمان دنیوی نخواہند بود بلکہ علت غائیہ زمین و زمان جناب پیغمبر دوجہان صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند تا وقتی کہ سلاطین وعساکر شان برائے اشاعت اسلام وایمان با کافران ودشمنان دین جنگ میکنند وکفار را نرا میکشند وخود ہم شہید میشوند با اینہمہ این جہاد اصغر است فقال رجعنا من جہاد الاصغر الی جہاد الاکبر وچون بمقابلہ نفس کافر بمجاہدات وریاضات بمعیت اذکار واشغال داوراد وذکر ومراقبہ وارشاد مستر شدین جنگ میکنند وسامان و آلات حرب ظاہری بسامان وآلات حرب باطنی مہیا سازند در راہ خدا غزا میکنند ودرجہ شہادت مے یابند واین از گروہ قسم اول کہ جہاد اصغر نام داشت اشد واکبر وبہتر است کہ جہاد اکبر نام دارد ازینجہت کہ در مقابل کفاران باآلات وسامان بزور دست وبازو وبنظر وسمع گوش وہوش محسوس بہر نوع در مقابل بود واین نفس کافر کہ عبارت از عداوت ودشمنی ابلیس لعین است کہ بواسطہ نفس امارہ وسوسہ مے اندازد

وتصرف کند بظاہر بوجود عنصری پیش روی خود نمی بیند وہمراہ این جنگ کردن بسیار سخت است
بنسبت آن دشمن کہ در مقابل بوجود عنصری استادہ میباشد واین ہردم نباشد وآن ہردم باشد واین
از کمیات است وآن از کیفیات مشتبہ باشد واین مرتبہ حاصل نشود از سد ابواب حواس ظاہری وباطنی
ازینجہت این راجہاد اکبر فرمودند واین جیش دسردار جیوش عبارت از خاندانہا است کہ ارباب معرفت اند
چنانکہ خاندان قادریہ علیہ وچشتیہ وبہشتیہ وکبرویہ برہانیہ ونقشبندیہ سنیہ وسہروردیہ نورانیہ وغیرہ
تا دوازدہ خاندان وہر یکے در خاندان خود رتبتی عالی دارد واین ہمہ گروہ عالی شکوہ با چنین دشمنی کہ نفس و
شیطان ہست مقابلہ کردند واین ہمہ مبارزان طریق اند وپہلوانان اوادی معرفت اند وحضرت شیخ سلطان
الاولیا وقطب الاقطاب۔ ابیات

اولیا قافلہ راہ حق اند اینہا را	پیشرو قافلہ سالار نمیدانی کیست
خلف حیدر کرار نمیدانی کیست	سیکنم این ہمہ تکرار نمیدانی کیست
چند دنبال طبیبان جہان میگردی	چارہ ساز دل بیمار نمیدانی کیست
چشم یاری ز رفیقان چہ عبث میداری	جان من مونس وغمخوار نمیدانی کیست
چہ قدر ہا بنتد در پردہ بگویم اکنون	میکنم نام وے اظہار نمیدانی کیست

قرۃ العین علیؓ سبط حسنؓ آل حسینؓ
دستگیر دو جہان حضرت غوث الثقلین

ونقریر لی ظہر نقلاً من بہجۃ الابرار قال کان الشیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ یقول
الانس لہم مشایخ والجن لہم مشایخ والملئکۃ لہم مشایخ وانا شیخ الکل انتہی
وجناب شیخ عبد الحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در مصنفہ خود اخبار الاخیار رسیدہ نقل ست از شیخ عدی بن مسافر
رحمۃ اللہ علیہ فرمود از اصحاب مشایخ ہر کرا من خرقہ طلبید بدہم وملاحظہ نکنم مگر اصحاب شیخ محی الدین عبد القادرؓ

زیراکہ ایشان غرق اندر دریائے رحمت الٰہی وہرگز کسے دریا راگذاشتہ بسقایہ نیایدہ والقضافیہ نقل است
کہ تاجرے پیش حضرت شیخ رضی اللہ عنہ عرض کرد پیش من مالی است از غیر مال زکوٰۃ خواہم کہ آنہا را
بفقرا ومساکین صرف کنم لیکن مستحق را از غیر مستحق ندانم حضرت شیخ فرمود ہرکرا مستحق دانند بدہند فرمود
بدہ ہرکرا خواہی از مستحق وغیر مستحق تا ترا اللہ تعالیٰ نیز بدہد بدانچہ مستحق ہستی وبرانچہ مستحق نیستی انتہیٰ
وقاضی محمد حسین قادری کشمیری درکتاب نخبۃ الاخبار فی ترجمۃ زبدۃ الآثار مے آرد کہ نقل کردہ نشدہ
است از ہیچ یکے از مشایخ متقدمین ومتاخرین مانند آنچہ نقل کردہ شدہ است از آنحضرت از مقامات
وکرامات وتصرفات وکمالات وانقیاد ہمہ اہل زمان مراورا وبودن ایشان مجبور بر فرمانبرداری آنحضرت
وتعلیم وے زیادہ تر از آنچہ تصور کردہ شود وممکن باشد واگرچہ خالی نیست از قطبی کہ اعتماد کردہ
شود بروی وغوثی کہ رجوع کردہ شود بسوئے وے پس ایشان اقطاب اند وآنحضرت قطب
الاقطاب وایشان سلاطین ووی سلطان السلاطین وامام المقربین واکمل العارفین انتہیٰ
وصاحب بہجۃ الاسرار مے نویسد کہ تکلم الشیخ صدقۃ البغدادی بکلام انکر علیہ فیہ
بطریق الشرع فطولع بہ الخلیفۃ فامر باحضارہ الی باب المتولی وتعزیرہ فلما احضر
کشفوا رأسہ فصاح خادمہ واشیخاہ فشلت ید الذی ھم یضربہ والقی اللہ سبحانہ
الھیبۃ لہ فی قلب المتولی فطالع الوزیر بذلک فالقی اللہ سبحانہ الھیبۃ لہ فی قلب
الخلیفۃ فأمر باطلاقہ فدخل الی رباط الغوث فوجد المشایخ والناس جلوسًا ینتظرون
خروج الغوث لیتکلم علیھم فجاء وجلس بین المشایخ فلما صعد الغوث الکرسی لم
یتکلم ولم یامر القاری بالقرأۃ واخذ الناس وجد عظیم وداخلھم امر جلیل فقال
الشیخ صدقۃ فی نفسہ الغوث لم یتکلم والقاری لم یقراء فمم ھذا الوجد فالتفت
الغوث الی جھتہ وقال یا ھذا جاء مرید لی من البیت المقدس الی ھنا

فی خطوۃ وتاب علی یدیہ والی الحاضرون الیوم فی ضیافتہ فقال الشیخ صدقہ فی نفسہ من کانت خطوتہ من البیت المقدس الی بغداد فہم یتوب وما احتیاجہ الی الشیخ فالتفت الغوث الی جہتہ فقال یا ھذا یتوب من الخطو فی الھواء فلا یرجع الیہ وتحتاج الی ان اعلمہ الطریق الی محبۃ اللہ عز وجل ثم قال انا سیفی مشہور وقوسی موتور ربنا لی مفوقۃ وسہامی صائبۃ ورمحی منصوب وفرسی مسروج انا نار اللہ الموقدۃ انا سلاب الاحوال انا بحر بلا ساحل انا دلیل الوقت انا المتکلم فی غیری انا المحفوظ انا الملحوظ انا المحظوظ یا صوّام یا قوّام یا اھل الجبال دکت جبالکم ویا اھل الصوامع ھُدّمت صوامعکم اقبلوا الی امر من امر اللہ انا امر من امر اللہ باثبات الطریق یا رجال یا ابطال یا ابدال یا اوتاد یا اطفال ھلموا وخذوا عن البحر الذی لا ساحل لہ یا عزیز انت واحد فی السماء وانا عبدک واحد فی الارض یقال لی بین اللیل والنہار سبعین مرۃً وانا اخترتک لنفسی ولتصنع علی عینی یقال لی یا عبد القادر بحقی علیک کل وبحقی علیک اشرب بحقی علیک تکلم تسمع منک وامنتک من الرد ۱۲- وفیہ وعزۃ ربی ان السعداء والاشقیاء لیعرضون علی عینی فی اللوح المحفوظ انا غائص فی بحار علم اللہ ومشاھدتہ انا حجۃ اللہ علیکم انا نائب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ووارثہ فی الارض وکان یقول علی الکرسی یا اھل الارض شرقًا وغربًا ویا اھل السماء قال اللہ تعالی ویخلق ما لا تعلمون انا مما لا تعلمون یا اھل الارض شرقًا وغربًا تعالوا تعلموا منی الاحوال عندی کثیاب معلقۃ فی بیتی ایتھا شئت لبست فعلیکم بالسلامۃ او لاتینکم بجنود لا قبل لکم بھا یا غلام سافر الف عام لتسمع منی کلمۃً یا غلام الولایات ھھنا الدرجات ھھنا فی مجلسی تفرق الخلع وما من نبی خلقہ اللہ تعالی ولا ولی الا وقد حضر مجلسی

یمد الاحیاء بابدانہم والاموات بارواحہم یا غلام اسال عنی منکرا ونکیرا اذا جیئتہما
الی قبرک یخبراک عنی۔ انتہی ہمچنین در میزان شیخ عبد الوہاب شعرانی رحمۃ اللہ علیہ منقول است وہو ہذا
وقد ذکرنا فی کتاب الاجوبۃ عن ائمۃ الفقہاء والصوفیۃ ان ائمۃ الفقہاء والصوفیۃ کلہم
یشفعون فی مقلدیہم ویلاحظون احدہم عند طلوع روحہ وعند سوال منکر ونکیر لہ
وعند النشر والحشر والحساب والمیزان والصراط ولا یغفلون عنہم فی موقف من المواقف
ولما مات شیخنا شیخ الاسلام الشیخ ناصر الدین للقانی رحمۃ اللہ علیہ راٰہ بعض الصالحین
فی المنام فقال لہ ما فعل اللہ بک فقال لما اجلسنی الملکان فی القبر لیسئلانی اتاہم
الامام المالک رض فقال مثل ہذا یحتاج الی سوال فی ایمانہ باللہ ورسولہ تنحیا عنہ فتنحیا
عنی واذا کان مشائخ الصوفیۃ یلاحظون اتباعہم ومریدیہم فی جمیع الاہوال
والشدائد فی الدنیا والآخرۃ فکیف بائمۃ المجتہدین وہم ائمۃ المذاہب الذین ہم
اوتاد الارض وارکان الدین وامناء الشارع علی امتہ رضی اللہ عنہم اجمعین
فطب نفسا یا اخی وقر عینا بتقلید کل امام شئت منہم الحمد للہ رب العلمین۔
میزان شعرانی صفحہ ۵۸ وتمام اولیاء اللہ از ہر خاندانے کہ ہستند مقرب بارگاہ ایزدی اند حمایت
کنندہ در ہر اہوال وشداید وحامی اند در ہر مقام مصائب وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ حامی ہمہ آنہا
عموماً وحامی مریدان ومعتقدان خاندانے قادریہ علیہ اند خصوصاً در قصیدہ روحی میفرمایند۔

مریدی تمسک بی ان کنت واثقا　　انا حمیات فی الدنیا ویوم القیامۃ
مریدی اذ دعانی فی البلاد شرقہا　　اغثہ اذ نادانی فی کل بلدتی

الحدث انواع نعماء ایزدی واقسام عطایات سرمدی ہمگی متضمن شکر وسپاس اند ومیفرمایند بیت ہفتم

انا بلبل الافراخ املاء دوحہا　　طربا وفی العلیا باز اشہب

سنم ہزار دستان باغ خوشیہا پر میکنم باغ آن خوشیہا از روئے طرب در مراتب علیا باز اشہبم
یعنی باز سفید حضرت مصنف رض بیان واقع کہ متضمن شکر ایزد است میفرمایند من آن بلبلم گلستانم کہ
باغم پرست بجملہ زینتہائے خود از درختہا و از میوہ ہا و گلہا و از سبزیہا و جویہا و منم مطرب آن بوستانم
کہ از ازہار و انہار و از مجالس احرار و ابرار تجلی ہست زیادہ میکنم بر این خوشیہا زیراکہ من بلبل این باغم
و ترنم بلبل و زیب و تلون انواع گل نسبتی ملزوم است حالات ارباب معرفت از یک وقت تا بوقت دیگر
ساوی نیگذرد بقول مشاہدۃ الابرار بین التجلی والاستتار۔ بیت

گہے بر طارم اعلیٰ نشینم		گہے بر پشت پائے خود نہ بینم	

حضرت مصنف بلبل باغ مشاہدہ است ہمچنانکہ بلبل از باغ سیر نمیشود من از مشاہدہ ہر وقت عاشق
ترم سیر نمیشوم و این امثال باز مراقبہ اند و من درمیان شان باز سفیدم بمشاہدہ در ہر وقت در ترقی ست
چنانچہ در قصیدہ خمریہ میفرمایند انا البازی اشہب کل شیخ۔ الخ و صاحب کتاب غوثیہ می آرد۔ کہ
فرمودند جناب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ قال اللہ تعالیٰ لی یا غوث اعظم فقلت لبیک
یا رب عرش اعظم فقال لی قل لبیک یا رب الغوث الکریم الرحیم قال یا غوث الاعظم
نم عندی کنوم العروس لا کنوم العوام نزالی بک بلا واسطۃ فقلت یا رب کیف انام عندک
قال بخمود الجسم عن اللذات وخمود النفس عن الشہوات وخمود القلب عن الخطرات وخمود
الروح عن الخطیات و فناء ذاتک بالذات بامعنی فی ای فی الذات۔ وخمود بالضم مردن
و فرو نشستن آتش۔ و بالفتح و تشدید میم جائے کہ آتش دران نگہدارند ۱۲ رشیدی۔ بدانکہ حق تعالیٰ بے کام
و زبان ندا الغوث اعظم کرد پس غوث اعظم جواب داد لبیک یا رب العرش العظیم باز ندا از عالم غیب
لاریب در رسید فقل لبیک یا رب الغوث الکریم الرحیم و سر درین اعادہ و تلقین آنست کہ انسان
مظہر اسم جامع است و جامع جمیع کمالات و ذکر او مستجمع جمیع اسماء و صفات پس بجمیع صفات حمد

حق گفتہ باشد و متصف بجمیع صفات موصوف گشتہ و عرش عظیم مظہر یک اسمی ست از اسماء کہ محیط باشد ناچار ذکر او مستلزم جمعیت بناشد بخلاف یا رب الغوث و ہم برین معنی ست قول سلطان العارفین کہ عرش و صد ہزار عرش در گوشۂ دل عارف گذرد و عارف را ازان خبر نباشد و کلام قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولیکن یسعنی قلب عبد المومن برین وسعت شاہد قوی است و نیز در کلام قدسیہ آمدہ است کہ داؤد علیہ السلام گفت الٰہی ولکل ملک حوانۃ فاین حوانتک قال سبحانہ وتعالٰی حوانتی اعظم من العرش واوسع من الکرسی واطیب من الجنۃ وازین من الملکوت وارضہا المعرفۃ وسماہا الایمان وشمسہا الشوق وقمرہا المحبۃ ونجومہا الخواطر وسحابہا الفضل ومطرہا الرحمۃ واشجارہا الطاعۃ وانہارہا الخدمۃ وحیدارہا الیقین ومکانہا الھمۃ ولہا اربعۃ ارکان التوکل والتفکر والانس والذکر ولہا اربعۃ ابواب العلم والحلم والصبر والرضاء الا وھی القلب فرمان شد نم عندی لا کنوم العوام یعنی محو ساز خود را در من محو تمام تا موتوا قبل ان تموتوا حاصل نماید نہ مثل محو غافلان وجاہلان کہ الناس نیام فاذا ماتوا انتبہوا۔ پس بازجناب غوث اصمدانی النجا بدرگاہ قدس اوراوہ وکیفیت محو سوال کرد کہ چگونہ محو سازم خود را در تو فرمان شد کہ نحو والجسم عن اللذات ای اللذات البشریۃ یا خلاف اوامر ونواہی ازو در وجود نیاید پس پاسبان تن باش باداے ارکان شریعت وپاسبان نفس باش از بجا آوردن آداب طریقت وپاسبان دل باش بتخلیص اعمال وپاسبان ارواح از تلبیس بصفات اشباح در حالتیکہ متخلق باش باخلاق فتاح چون مستجمع بجمیع این مراتب گشت واز خود در گذشت موت اختیاری کہ موتوا قبل ان تموتوا روی نمود حال صدیق اکبر رضی اللہ عنہ شاہد حال او شد چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من اراد ان ینظر الی میت یمشی علی الارض فلینظر الی ابن قحافۃ ہر کہ باین مرتبہ رسید فنا ر مطلق کہ فنا ر ذات در ذات است دریافت وبیافت خود یافت آنچہ یافت اللّٰہم اجعلنی منہم آمین

وحضرت مصنف رضی اللہ عنہ از جملہ آنانند بلکہ سرور آنہا نند کہ حق تعالیٰ لباس بشریت از ایشان برکشید و در لباس ملکیت و قربت درکشید در پردۂ عظمت و جلال الکبریاء ردائی والعظمۃ ازاری تلبس گردانیدہ و بدرجۂ قرب رسانیدہ ایشان انبیا و اولیا اند کہ ایشان را از غایت عنایت و نہال کرمست بزیور معجزات و کرامات مزین و محلی نمود و نشا زوالی کہ ان اللہ لغنی عن العلمین ست متصف و متخلق فرمودہ تا بحکم ما زاغ البصر وما طغیٰ بدون حق ملتفت نگروند اللھم اجعلنا منھم حقا کہ آیہ کریمہ ان الارض یرثھا عبادی الصالحون آسمان در اطاعت زمین است و در ادای حوائج زمین کمر بستہ مے گردد و زمین میراث بندگان صالحین ہست مے آرند کہ چون عزیز مصر زلیخا را وصیت باکرام یوسف علیہ السلام نمود فقال اکرمی مثواہ زلیخا نزول یوسف علیہ السلام را در ہیچ جائے و منزلی گرامی تر از دل خود ندید لاجرم دران مقامش فرود آورد و سجدہ شکاری وی کمربستہ کاری طرفہ کاری کہ برادرانش در گلخن انداختند و بیگانہ در روشن جائے کرد و ایشان بثمن قلیلش فروختند و زلیخا از ثمن و نیلش بخریدہ خلیلش ساخت کہ این آنکہ خبر میدہد وکذلک مکنا لیوسف فی الارض زلیخا عبارت از دنیا است و برادران عبارت از نفس دنیا ہست . و در روضۃ الریاحین آوردہ است کہ پادشاہے بشکار رفتہ بود از فوج و لشکر جدا ماند تا کہ قریب وقت مغرب رسید از زندگانی خود مایوس شد از بارگی نزول کرد نظر باسمان کرد دید یک عماری از آسمان بزمین فرود می آید و چون آن عماری بر زمین رسید صاحبے عظیم الشان دران عماری نشستہ دید و از عماری برآمد و تفقد احوال بادشاہ نمود معلوم کرد راہ گم کردہ است و صاحب عماری بیمین و یسار خود نظر کرد و آواز داد کہ آب بیار معًا زنی عجوزہ بظہور آمد کاسۂ آب سرد در دست وارد پیش صاحب عماری نہاد و صاحب عماری بادشاہ را گفت آب میخوری گفت عین عنایت است بپادشاہ آب داد پادشاہ خوب آب خورد و سیراب شد گفت ای پادشاہ این زن را مے شناسی کہ کیست گفت صاحب نمی شناسم فرمود کہ این دنیا است بصورت عجوزہ و تو از این عجوزہ بپرس وقت

پیدا شدن تو اے دنیا بخدا چہ وعدہ کردہ آمدی باد امتثال نمود از دنیا پرسید از خدا چہ وعدہ کردہ آمدہ ای دنیا گفت اللہ تعالیٰ این ارشاد فرمود گفت ایها الدنیا علیک اخدمی من خدمنی واستخدمی من خدمک یعنی اے دنیا لازم گیر کہ خدمت کنی کسی را کہ مطیع من باشد و خدمت گیری از کسیکہ خدمت تو کند مدعا آنکہ من طلب المولیٰ فلہ الدنیا والعقبیٰ ولہ الکل بندگان خاص خدا را ہر چیزیکہ در دنیا ہست وخود دنیا تابع است بیت. ہرکہ ترسد از حق وتقوے گزید ٭ ترسد ازوی جن وانس وہرکہ دید ٭ وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ از حال باکمال خود خبر میدہند کہ من بلبل گلزار احدیتم وزینت میدہم تمام بلبلان این گلزار را ومن برہمہ بلبلان این گلزار مثال باز سفیدم از کمال مسرت وفرحت شکار معرفت میبازم ودر طے منازل قربت ومعرفت خود را مشغول داشتم وزشان یوسف علیہ السلام کریمہ نازل شد بقولہ تعالیٰ مکنا لیوسف فی الارض ودر شان چنین اشیاخ کامل ومکمل فرمود ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون وحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ وفرمود العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ودیدہ تمکین یوسف علیہ السلام در مصر بود وتمکن وتوقیر بندگان خاص خدا چنانکہ جناب حضرت شیخ سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ از مشرق تا مغرب واز جنوب تا شمال واز زمین تا آسمان بقولہ طبولی فی السماء والارض دقت فرمودند طبل ولایت وقطبیت من مے زد در زمین وآسمان وفرمودند امداد میدہم مریدان خود را ہر جاکہ باشم چنانچہ در بہجۃ الاسرار آوردہ است قال رضی اللہ عنہ اعطیت سجلا مد البصر فیہ اسماء اصحابی ومریدی الی یوم القیمۃ وقیل لی قد وہبوا لک وسالت مالکا خازن النار ہل عندک احد من مریدی فقال لا وعزۃ المعبود ان یدی علی مریدی کید السماء علی الارض فانا جید. ابیات

تو گفتی دست من چون آسمان ہست	بفرق کو مریدم در جہان است

مرا نامِ تو چون وردِ زبان است　　اگر لطفے نمائی وقت آنست

بفریادم برس یا غوث اعظم

تو در بغداد خوش بر مسندِ ناز　　من اینجا در غم از چرخ ستمگر ساز
باین بیچارہ یک دم چارہ ساز　　کہ مے خواند ترا ہر دم بآواز

بفریادم برس یا غوث اعظم

وَعِزّۃِ ربی وجلالہ لا برحتُ قدمالی من بین یدی ربی حتی ینطلق بی وبکم الی الجنۃ وَعِزّۃِ ربی لا تزل یدے علی رأس مریدی فی المشرق وانا فی المغرب وان کشفت عورتہ لمددت یدی من المغرب وسترتھا۔ ابیات

باین جور و جفائی نفس گمراہ　　من و دعوائے ایمان حاش للہ
ولی سررشتۂ امید بر جا است　　توسل چون بغوث دین و دنیا ست
کنم ہر لحظہ روئے دل ببغداد　　زنم از التہاب سینہ فریاد
کہ رحمے کن بحالم اے خداوند　　غلامان را باین ادبار مپسند
چو لعلِ پاک تو گوہر فشان بود　　باین الطاف لمبیز بیان بود
کہ در مشرق از مرید بینوا ایم　　بلغزو بر سرش از مغرب آیم
تو گر در مشرق باشی من بمغرب　　شوم حاضر نباشم از تو غائب
مریدین مترس از ہر غم و رنج　　کہ در ویرانۂ دنیا منم گنج
منم ضامن کہ بے توبہ نمیری　　اگر دامان اخلاصم بگیری
ہر کہ یا غوث وا غثنی در دعا　　گوید اندر صبح یا وقتِ مسا
شاہ جیلانش بگوید اے مرید　　این ندائے تو بگوشِ من رسید

حاضرم از تو نیم غایب دمی		خواہم از حق ہرچہ بے خواہی ہمی

مثنوی مولینا روم۔ اولیا اطفال حق اند اے پسر ❊ حاضری و غایب بس باخبر ❊
ربی لا قفن یوم القیمۃ علی باب جھنم حتی یعبرھا کل مرید لی فان اللہ اعطانی عھدًا
ووعدًا ان لا یدخل لی مریدًا النار وقد اخذت العھد علی منکر ونکیر ان لا یروعا
مریدًا الی فی القبر انتہی۔ واین عنایت حضرت شیخ رضی اللہ عنہ نہ مخصوص برائے مریدان ست
بلکہ با مخالف و موافق ہمین معاملہ است کہ روزے و زوے برائے دزدیدن درآمدہ بود آن
نقصان مال بود و عین مخالفت بود در مقابلہ تحایف و ہدایا آوردن و ترک ادب نیز مگر حضرت شیخ
رضی اللہ عنہ محض خیر و محبہ رحم اند قطع نظر از ان کہ این سزاوار زجر و توبیخ و قطع ید خلعت ابدالیت داد
چنانچہ صاحب قصیدہ بردہ میفرماید۔ **بیت**

ولن تری من ولیٍّ غیر منتصرٍ		بہ ولا من عدوٍّ غیر منفصمِ
احل امتہ فی حرز ملتہ		کاللیث حل مع الاشبال فی اجمِ
کم جدلت کلمات اللہ من جدلٍ		فیہ وکم خصم البرھان من خصمِ

ترجمہ و ہرگز نہ بینی ہیچ دوستی غیر نصرت یابندہ بوی صلی اللہ علیہ وسلم و نہ ہیچ دشمنی را کہ شکست یابندہ
باشد از وی فرود آورد آنسرور امت اجابت خود را در حصار استوار دین خود ہمچو شیر یکہ فرود آمد با بچگان
خود در بیشہ ہا بسا کہ بزمین مذلت انداخت قرآن مجید کسی را کہ بدشمنی پیش آمد با نحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و بسا کہ غالب شد برہان اثبات نبوت او بر مردمان شدید العداوۃ الحاصل چونکہ ناظم عارف
رحمۃ اللہ علیہ در بیت اول دعوے کرد کہ اولیائے آنجناب ہمیشہ مظفر و منصور باشند و اعدائے دین
او دائم مغلوب و مقہور زند بر ہر دو مقدمہ دلیلی میگذراند دلیل مقدمہ اولی اینکہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم مستبعین خود را
در حصن حصین حفظ و حمایت خود آوردہ کہ در دنیا از دست برد شیطان و غلبہ کافران و در آخرت از عذاب نیران

مصئون و محفوظ اند پس صحابه که مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اند چسان در سایهٔ حمایت و کنف عنایت او از کید دشمنان مامون اند نباشد و دلیل مقدمهٔ ثانیه اینکه مغلوبیت خصوم بالبیان است پس جمعیکه متصدی محاربه بعلم و دانش و بفصاحت و بلاغت شدند مستاصل ایشان قرآن مجید و فرقان حمید است بسبب اشتمال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصاقعهٔ بلغار را بر خاک مذلت انداخت و از اتیان بمثل عاجز و ذلول ساخت و فرقه که طالب خرق و عادت گردیدند آنها را بظهور معجزات باهره و خوارق ظاهره که از پیغمبر این قدر ظاهر نشده بود ملزم و ساکت گردانید و قومیکه بمقابله پیش آمدند دست بسیف و سنان گشادند آنها را استقامت با یکی از بهادران اسلام دشوار افتاد و غیر از رسوائی و خفت و سوای فرار که سراسر عار است چاره کار ندیدند و آخر بقیة السیف در فتح مکه سر در ربقهٔ اطاعت کشیدند و بحکم الاسلام یعلو و لا یعلی تا قیام قیامت هم همین است - ابیات

دوستانش را نبینی غیر منصور ای عزیز — هم نه بینی دشمنش جز خوار گشته در قصم

است خود را نشانده در حصار ملتش — همچو شیری کو بود با بچگان اندر اجم

هر که با قرآن بجنگ آید فکندش بخاک — گفتگوے دیگران زبان او گشته است کم

اللغات - الولی من الولایت دوست و دشمن و دوست و صاحب اختیار و متصرف و دوست آنسرور صلی الله علیه وسلم کسی که مخالفت فرمان او نکند و حتی الوسع در اجرائے احکام شرع کوشد المنقصم بضم المیم و سکون النون و فتح القاف و کسر الصاد المهمله من الانقصام چیزے شکسته از هم جدا کردن کما فی الصحاح احل بتشدید اللام من الاحلال فرود آوردن و التحلول فرود آمدن کما فی القاموس. الحرز بکسر الحاء و سکون الراء المهملتین جائے محفوظ - الملة بکسر المیم و فتح اللام المشددة کیش و شریعت - اللیث بفتح اللام و سکون الیاء المثناة التحتانیه شیر نر درنده - الاشبال بفتح الهمزه و سکون الشین المعجمه و فتح الباء الموحده جمع شبل بچه هائے شیر الاجم بفتح الهمزة و الجیم جمع اجمه بیشهٔ شیر حدلت بتاء التانیث من التجدیل بر زمین افگندن کما فی القاموس

الجدل بفتح جیم وکسر الدال المہملہ مرد شدید الخصومہ خصم بفتحتین من الخصومۃ غلبہ کردن البرہان بضم الباء الوحدۃ حجت الخصم بفتح الخاء المعجمہ وکسر الصاد المہملہ دشمن قوی و مخالف وچون اولیاء اللہ منصور اند از حضرت نبوی و ناصر اند بر احبا و قاہر اند بر اعدا و حضرت شیخ سید عبد القادر رضی اللہ عنہ سید الاولیاء و سند الاصفیا منصور تر اند از نصرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و ناصر قوی ہستند بر مریدان و محبان و قاہر تر اند بر اعدائے دین و بر اعدائے محبان خود وشکور اند عنایات ایزدی میفرمایند۔ بیت ہشتم

۸ ضحت جیوش الحب تحت مشیتی		طوعًا ومہما رمتہ لا تغرب

چاشت کردلشکرہائی دوست الٰہی زیر مشیت من برغبت وانقیاد وہر گاہ طلب میکنم آن حب را غائب نمیشود۔ وحضرت مصنف رضی اللہ عنہ نہ صرف کہ سردار جیش خاندان خود وبس بلکہ سردار ہمہ جیوش اند نیز بیان واقع کہ شکر ادائی حمد وثنائے حق میفرمایند من آن بندہ شکر گذارم بشکر نعمت ایزدی کہ صبح شود وچاشت سجادہ نکند کہ حاضر شوند جیوش عاشقین کہ عبارت از ارباب معرفت اند ایزد متعال چنان مرتبہ بخشیدہ مرا کہ ہمہ زیر ارادت ومشیت من می باشند و برغبت واعتقاد استفادہ میگیرند وبخشش ایزد تعالیٰ بیقین وقت نیست ہر وقت طلب میکنم آن غلبہ عشق را ومی یابم در خود غروب نمیشود وہمیشہ این آفتاب انوار بجائے نصف النہار است ✦

میندار آنکہ مہرت کز دل عاشق بدر ہرگز		چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد

نامہ اعمال ہر یکے بوقت مفارقت روح از جسم بند میشود ومنطوی میگردانند وبعد از ان ہیچ گناہے وثوابے دران دفتر رقم پذیر نمیگردد مگر رباط ومسجد وآب ومہمان سرائے عمومًا وعلم وتعلیم دینا وعمل خالص وراہبری در منہائے بطریق اولی باقی است خصوصًا پس اولیاء اللہ قدس اسرارہم ہم در حیات وہم در ممات از عشق جدا نمیشوند ودر مشاہدات شان فرقی نمی آید تا وقتی کہ خلفاء شان وخلفاء خلفاء شان تخم وتخم وصدق ارادت مریدان شان ومعتقدان وپیروان شان الی یوم الدین

وایں ہمہ عبادت عبادت خود ایشان اند و برائے ہر یکے را ہمچنین لہم اجر غیر ممنون ثابت باشد وا ینہا متوجہ مزد و ثواب نمی باشند کہ خلاف مقتضائے عاشقین است قطعہ

نمی خواہم ز تو از جنت و حور	نمی خواہم کہ از دوزخ شوم دور
ولے خواہم ز تو این در کمین ست	کہ تو خشنود باشی بس ہمین است

پس ثابت شد کہ خداوند تعالیٰ جل شانہ از عاشقین خود کہ در مشاہدہ معشوق و معبود خود باشند خوشنود است و عشق را موت نیست پس برائے عشق فنا ہم نیست و برائے عاشقین نیز فنا نیست و جائے عشق دل است کہ دل را وسعتی دارد کہ عرش عظیم باین وسعت و فراخی و کشادگی کہ از یک قندیل تا قندیل دیگر مسافت چنان است کہ از زمین تا آسمان و اگر آسمان ہمگی ہفتگانہ و ہفت زمین و ہفت دریا و آنچہ دران است در میان یک قندیل انداختہ شود ہمچنان باشد کہ یک خشخاش دانہ در میان آن باشد باین ہمہ عرش عظیم تمنا میکند کہ کاش جائے وسیع می بود و وسعت خود را نظارہ میکردم اللہ تعالیٰ جل شانہ عرش عظیم را اشارۃ بدلہا را انبیا و اولیا و فرمود زیرا کہ دل مومن عموماً و دل خاصان حق خصوصاً حرم اللہ است و صفت او از زبان بشر کما ینبغی ادا کردہ نشود و قرآن مجید و فرقان حمید کہ ہمہ کتب سماوی دروی مندرج اند نموذجی از عظمت او و لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مدداً است قطع نظر از تدبر و تفکر معانی آن و غافلی از ادراک مضامین آن در دل خود جائی مید ہد کہ آنرا حافظ قرآن می گویند و اگر آنرا اعتیانہ تدبر و تفکر آن می باشد کہ در دل من چیست زہرہ اش پارہ گردد ازین سبب پروردگار عالمین دل را بخود اضافت نمود چنانکہ در فتوحات شیخ ابن عربی رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ است کہ مریدے از مریدان شان در واقع دید عرش عظیم را و پروردگار عالمین کہ از کیف و کم ذات او منزہ است بر عرش مستوی دید و آن ذات بے کیف و کم را از عرش فرود آورد و خود بر عرش نشست و چون از خیالات بیدار شد و در دل خود فکر کرد کہ این بے ادبی از من بظہور آمد و بر خود بسیار بیزار شد

ونهایت ندامت روی داد گویا از کفر هم گذشت و حیران شد که چکنم برخاست کمر بسته کرده در خدمت
شیخ خود رفت ونالیدن وگریه وزاری کردن آغاز نهاد شیخ پرسید چه حالت است وسببش چیست
مرید عرض کرد یا حضرت از گفتن آن زبانم بریده گردد وتنم چون شاخ بید میلرزد فرمود که غم مخور در اظهار این
واقعه خیر شما است مرید را قدرے تقویت شد زار زار میگرید ومیگوید تا واقعه خود همگی حرف حرف در
خدمت شیخ بیان نمود وشیخ ویرا فرمودند که یاد کن در شب بوقت استراحت بخاطر شما چه گذشته بود ودران
خیال بخواب رفتی مرید عرض کرد که جائے سکونت من شکسته وریخته شده بود وسکونت کردن درانخانه
متعذر بود خواستم که این خانه را نیکو سازم تا این تکلیف دور شود شیخ این آیت خواند لقوله
تعالے افرایت من اتخذ الٰهه هواه یعنی دل من عرش است وعرش جای آن ذات بے کیف
وکم است وتو بران عرش که محل تجلی ذاتی رب العزت است حرص وهوائے خود را که بنا ساختن مکان بود
الله تعالٰی ترا آگاهی داد که شے قلیل مقدار بضاعت علیل مکان سکونت تو است کالعدم که وجود وعدم
او برابر است آنرا بر عرش جائے دادے یعنی بر دل خود گرفتی واین خیال بد را بر دل خود مستحکم کردی ندانستی
که این جائے رحمانی است نه جائے خطرات انسانی است نصیب درویش باد که از امتعه دنیوی واز
بضاعت دنیائے فانی مجتنب باشد خلاصه کلام که وسعت دل معلوم شد که از وسعت عرش برتر است
وآنرا بخوبی اهل دل دانند اولیاء الله علیهم الرحمة از فتوحات دل کارها میکنند وفیضها مختلف بمناسب حال
مرید بمریدان میرسانند چنانچه خبر دادند مشایخ از شیخ عارف ابوالخیر بشیر بن معروف که گفت بودم من
وشیخ ابوالسعود ومشایخی که ذکر میکنم نامهائے ایشان را در اثنائے بیان که حاضر بودند نزد آنحضرت
رضی الله عنه در مدرسه وے بودند پس گفت وے رضی الله عنه کو بطلبد هر کدام از شما حاجت خود را عطا
میکنم او را پس گفت شیخ ابوالسعود احمد بن حریمی میخواهم من ترک اختیار وگفت شیخ محمد بن قاید میخواهم قوت
بر مجاهده وگفت شیخ ابوالقاسم عمر بزاز میخواهم خوف از خدا تعالٰی وگفت شیخ ابومحمد حسن فارسی بود

حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات

من طلب العلی سهر اللیالی

مرا حاصل شود با خدا تعالی بتحقیق گم کردم آن حال را میخواهم برد آن حال را بر من و زیاده بر آن وگفت
شیخ جمیل صاحب خلوة میخواهم هم حفظ وقت را وگفت شیخ ابی حفص عمر غزال میخواهم ازدیاد در علم
وگفت شیخ خلیل صرصری میخواهم که نمیرم تا آنکه یابم مقام قطبیت را وگفت شیخ ابو البرکات همی
میخواهم استغراق در محبت خدا تعالی وگفت شیخ ابو الفتوح معروف بابن حصری نصر بغدادی میخواهم
حفظ قرآن را وحدیث را وگفت شیخ ابو الخیر میخواهم معرفتی را که فرق کنیم بآن درمیان موارد ربانیه وگفت ابو
عبد الله بن هبیره میخواهم نیابت و وزارت را وگفت ابو الفتوح عبد الله بن هبة الله میخواهم که باشم دربان
سرای خلیفه وگفت ابو القاسم بن حاجب میخواهم که باشم من حاجب باب عزیز پس گفت
شیخ سید عبد القادر رضی الله عنه کلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربك وما كان عطاء
ربك محظورا یعنی هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا وجویندگان عقبی اند امداد کنیم و عطا دهیم آن
گروه را که بمقدار کفایت وآن گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم از عطای
آفریدگار تو ونیست از عطای آفریدگار تو منع کرده و باز داشته از مومن وکافر مومن را در هر دو سرای
وکافر را همین در دنیا فقط و میگوید راوی پس سوگند بخدا یافتند همه ایشان آنچه طلب کردند و دیدم هر کدام
از ایشان را در حالی که خواسته بود آنرا مگر خلیل صرصری که هنوز نرسیده بود آن وقت که وعده
شده بود در ان وقت مقام قطبیت را وتحقیق آمده است در غیر این روایت که شیخ خلیل صرصری قطب
شد پیش از موت خود بهفت روز گفت راوی که شیخ ابو السعود پس وی رسید در ترک اختیار غایت قصوی
را و برآمد بر مرتبه عالی وشنیدم من او را که گفت خطور نکرده است مرا خاطری خارج از سجاده خود اما
شیخ ابن قاید از قوت بر مجاهده چیزی را که نرسید بآن مثل وی از اهل زمان وی و نشست در آخر
عمر خود زیر زمین چهارده سال بعد از چهارده سال دیگر وشنیدم من او را که میگفت گرسنه کردم گرسنگی را
وتشنه نمودم تشنگی را و خوابانیدم خواب را و بیدار گردانیدم بیداری را و ترسانیدم خوف و ترس را و بلا میگریزد

از من. و خدا غالب است بر امر من و اما شیخ عمر بزاز پس وی رسید بدرجہ عالی در خوف تا آنکہ گاہے
میریخت مغز سر وے بسوئے حلق وے از شدت خوف و اما شیخ حسن فارسی پس بدرستی کہ شیخ
عبد القادر رضی اللہ عنہ نظر کرد بسوئے وی و حال آنکہ نشستہ بود در مجلس آنحضرت پس مضطرب شد
و ایستاد در وقت خود پس ملاقات کردم او را و نزد وم و پرسیدم او را از حال وے پس گفت بتحقیق
رد کرد شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ بر من حالے کہ گم کردہ بودم آن را با زیادتی دران نظر و اما شیخ جمیل پس
یافت در حفظ وقت و مراعات انفاس چیزے را کہ نیافت غیر وے در آنچہ ما میدانیم تا آنکہ بود وی وقتی
کہ در می آمد خلا را می آویخت سبحہ خود را بمیخی کہ در دیوار بود پس میگردید سبحہ دانہ دانہ تا آنکہ میگرفت آن را دیدم
من سبحہ را بدین حال بارہا و اما شیخ عمر غزال پس وی جمع کرد از علوم انواع مختلفہ و یاد گرفت از ان بسیارے
و فروخت یکبار از خزانہ خود زیادہ از ہزار کتاب پس سرزنش کردہ شد او را در بیع آن پس گفت ہمہ
آنہا بر یاد من است و اما شیخ ابو البرکات ہاشمی پس شیخ رضی اللہ عنہ نظر کرد بسوئے وی یک نظر و حال
آنکہ وے نشستہ است در مجلس آنحضرت رضی اللہ عنہ پس افتاد و بیہوش شد پس برداشتہ شد
او از پیش روئے آنحضرت و حال آنکہ وی عقل ندارد و گم کردیم ما او را از بغداد زمانے بسیار و دیدم من
او را بعد مدتے در خراب کوفہ و حال آنکہ وی باز ماندہ است چشم وے بسوئے آسمان پس گفتم با وی و کلام
کردم اما او کلام نکرد با من پس برگشتم پیشتر فرود آمدم بعد سالہا بصرہ پس دیدم او را مانند حالت اولی
ہر تلّی از بطایح پس آمدم من او را نزدیک پس کلام کردم او را و کلام نکرد با من پس رفتم من و نشستم
روبروے او و گفتم اللّٰہمّ انّی اسئلک بحرمۃ الشیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ ان تردّ علیہ
عقلاً حتّی یکلّمنی پس برخاست و آمد پیش من و مرا سلام داد پس گفتم من چیست این حال تو گفت
یا اخی بتحقیق دادہ شدم من بآن نظر کہ کرد مرا شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ از محبت خدا چیزے را کہ غائب
ساخت مرا از وجود و از نفس من و گردانید مرا چنان کہ می بینی پس برگشت بمکان خود و عود کرد بسوئے

حال خود ور گشتم من گریان پیشتر رسید من کہ فوت شد وے بر ہمین حالت - واما شیخ ابو الفتوح بہ تحقیق حفظ کرد وے قرآن کریم را در شش ماہ و آسان شد بر وے حفظ آن بعد ازان کہ دشوار بود و متقن گشت و دانا شد بقرأت سبعہ و کتب بسیار از حدیث و ہمیشہ حی شنوانید و افادہ میکرد واما شیخ ابو الخیر بشیر وی راوی این روایت است پس میگوید نہاد حضرت شیخ رضی اللہ عنہ دست حق پرست خود را بر سینہ من پس یافتم نورے در سینہ خود من تا الآن فرق میکنم بآن نور درمیان حق و باطل و درمیان احوال ہدایت و ضلالت بودم من پیش ازان سخت در اشتباہ و در التباس واما ابو عبد اللہ بن ہبیرہ پس وے متولی شد نیابت و وزارت را و متولی شد ابو الفتوح دار الخلیفہ را و متولی شد ابو القاسم حجابت باب عزیز را و تصرف کردند درین ولایت بزمانی دراز ابیات

ای پیر جہانگیر کہ جان ہمہ کس	وارد ز درت نیل مراد است ہوس
بر خاک در تو از سر صدق و صفا	من از تو ترا میطلبم اینہم بس

دُعَاءٌ یا غوث الآفاق - ویا متصرفاً فی الوجود علی الاطلاق - من الذی توسل بک فلم تقض حاجتہ - ولم ینل مقصودہ - انت الذی سلم الیہ الاکوان مطلقا لعنان التصرف فی میدان الزمان - یا سلطان ممالک الوجود - ویا محبوب رب الودود - ویا نائب الرسول محمد المحمود - کل یسأل منک حاجتہ وھا انا نسأل منک ان نتخلص من ظلمات البشریۃ وورطات الطبیعیۃ ویظھر لنا من انوار الشھود - ما یستضیٔ بہ قلوبنا ویھبّ علینا من نسمات الانس ما یروح بہ ارواحنا - وصلاح امرنا کلہ - یا سیدنا انت لا تردنا من جنابک - وتنظمنا یا مولٰنا فی سلک مریدیک وتبشرنا بہ وتجعل لنا علی ذلک دلیلاً انتھی بھجۃ الاسرار ترجمہ خطاب میکند مصنف زبدۃ الآثار شیخ عبد الحق بن سیف الدین البخاری ثم الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ بآنحضرت و حاجت ز کار برآری خود میخواہد میگوید اے غوث آفاق و ای متصرف

عالم کون علی الاطلاق کیست کہ توسل کرد بتو وحاجت اور روا نشد وبمقصود خود نرسید تو آنکسی کہ سپردہ کردہ شد بتو عالم کون در حالتی کہ مطلق است عنانٔ تصرف تو در میدان زمان۔ ای سلطان مملکت وجود وای محبوب ودود۔ ای نائب رسول محمد محمود ہر یکے سوال میکند از تو حاجت خود را وما میخواہیم از تو کہ خلاص شویم ما از ظلمات بشری وعوائق طبیعی وظاہر شود ما را از انوار شہود چیزی کہ روشن شود بآن دلہاے ما را ونور زند برما از نسمات انس آنچہ راحت یابد بآن ارواح ما ومدار کار تمام ای سیدما اینست کہ ردنکنی ما را از درگاہ خود ومنتظم سازی ما را در سلک مریدان خود وبشارت بدہی ما را بآن وبسازی براے آن امر دلیلی ایضاً دررسالہ نخبۃ الاخبار مندرج است کہ خبرداد ند مشایخ از شیخ عمر بزاز گفت برآمدم با سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ بسوے مسجد جامع بروز جمعہ پس سلام نکرد بروی ہیچ یکے پس گفتم در نفس خود ای عجب ما ہر جمعہ نمیرسیدیم بجامع مگر بمشقت بسیار از ازدحام مردم بر شیخ رضی اللہ عنہ پس تمام نشد خطرہ من کہ نظر کرد شیخ بسوے من تبسم کنان وشتافتند مردم بسوے وی تا آنکہ حائل شدند مردم میان من ومیان حضرت شیخ پس گفتم در نفس خود آنحال بہتر بود ازینحال کہ ازدحام سخت است پس التفات نمود بسوے من حضرت شیخ رضی اللہ عنہ سبقت کنندہ خاطر مرا پس فرمود اے عمر آیا ندانستی کہ دلہاے مردم در دست منست اگر خواہم بگردانم دلہا را از خود واگر خواہم پیش آرم آنہا را بسوے خود انتہی ومصنف زبدۃ الآثار التجا میکند بسوے جناب وی رضی اللہ عنہ یا مالک القلوب اقبل قلوبنا علیک ولاتصرفها عنک بحرمة سيد الكائنات عليه افضل السلام واكمل التحيات ترجمہ ای مالک دلہا متوجہ ساز دلہای ما را بسوے خود ومگردان دلہای ما را از خود بحرمت سید کائنات نازل باد براو بہترین تسلیمات وبزرگترین تحیات فقط نقل است یاد دارم کہ چون از بہوپال بطرف ہندوستان واپس آمدم این سخن درسال ۱۲۹۶ھ یک ہزار ودوصد ونود وشش بود در اجمیر شریف یک سال ویک ماہ ماندہ بدہلی آمدم وچون از دہلی بمزار شریف جناب سلطان جی صاحب

بیان تصرف اولیاء

علیہ الرحمۃ رفتم ہمیشہ مزار شریف مع خانقاہ بعد نماز خفتن دروازہ ہا را بند میکنند و قفل میزنند بحسن
اتفاق من در خانقاہ بودم و خادم قفل کنندہ مرا ندید بہر دروازہ را قفل زد و چون از گوشہ خانقاہ
در صحن مزار شریف بیرون آمدم کسے ندیدم تخمیناً یک بجہ شب بود آخرم یک سنگ سفید مرمر درمیان
صحن ہست و تاریخ روز نہادہ گی او بران سنگ نوشتہ است اینوقت یاد ندارم عرض بہمان
سنگ نشستہ تا وقتی کہ صبح قریب آمد خواب دیدم کہ آفتاب برآمدہ است بقدر یک دو نیزہ بالا
شدہ است و من بسوئے آفتاب بسیار می بینم و غمگین شدم کہ آفتاب برآمد در چنین زیارت گاہ شب
کردہ افسوس از نماز تہجد و از نماز صبح ماندم ازین چہ خطا آمد کہ این واقعہ بر من رسید و او بسیار استغفر اللہ
و لاحول و لا قوۃ الا باللہ میگویم چشمم بیدار شد می بینم کہ ہنوز شب باقی بود الحمد للہ خواندم و نماز تہجد
و غیرہ خواندہ قدرے ماندم متوجہ بفیض کہ وقت استفاضہ بود اذان خواندند صبح شد و نماز با جماعت
خواندہ بر مزار شریف رفتہ فاتحہ و درود خواندہ برآمدم و در دہلی توقف نکردم بر ریل سوار شدہ در شہر
لدہانہ آمدم کہ در آنجا چند کسان مریدان و معتقدان آبائی بود ند ارادہ دارم کہ بعد دو سہ روز روانہ کشمیر
شوم اتفاقاً برادر ما بر کوہ شملہ بود از من خبر یافت کہ در لدہانہ است و بکشمیر میرود فی الفور بذریعہ تار
مرا بر شملہ طلب کرد و الحاح کثیر نمودہ بود آمدم بر شملہ چنان در تقدیر بود کہ بر شملہ با امت منتصب شدم از
رفتن کشمیر باز ماندم و یک سال شد کہ جناب قبلہ و کعبہ پیر و مرشد ہادی و حامی عالم ربانی فاضل یزدانی
ممدوح لقاری قرآن کریم جناب مولٰنا مولوی عبد الحکیم مدظلہ بر شملہ بحسن اتفاق جلوہ افروز شدند اول کسی را کہ
دستگیر شدند من بودم و مرید شدم و آنچہ با من وعدہ شدہ بود یافتم بعد سالے جناب مولٰنا و مرشدنا
این نیازمند را بدہلی طلبید کہ دادا پیر این حقیر در دہلی تشریف آوردہ بودند و جناب مولٰنا و مرشدنا ہمرکاب
شان بودند و چون بدہلی رسیدم عرس جناب سلطان جی صاحب محبوب الٰہی علیہ الرحمۃ نزدیک
بود پیش از عرس شریف دو روز بمزار شریف ہمگی رفتیم و جناب دادا پیر روشن ضمیر بوسالت مولٰنا و مرشدنا

خیلے باین خاکسار بعنایات بیشمار تقرب دادند و چون روز عرس آمد قوالی شروع شد و مجلس سماع متجلی گردید و الٰہی بخش صاحب ملتانی سنگ تراش و الہ نیز یاران خود بعرس شریف آمدہ و در دایرہ سماع بودند روبرو برابر جناب بودند طوفان سلطان العشق رو بداد و بر منصہ شہود چہرہ نمود پس حضرت جناب دادا پیر صاحب قبلہ ولایت کعبہ ہدایت مفخر عباد و ملجا اوتاد جناب خواجہ مستان شاہ صاحب کابلی سقی اللہ ثراہ و جعل الفردوس مثواہ در وجد آمدند آنوقت حضرت بر ہمان سنگ ایستادہ شدند کہ در اول ذکر یافت و مرشدنا نیز بایستادہ و مرا فرمودند کہ ازدحام کثیر است و دیگر خلفا ہم بودند ہمگی باہمہ بگیر دست بند کردہ بحوالی شان مشغول شدیم کہ صدمہ ازدحام بایشان نرسد و من آنوقت آنچہ کہ دیدم تعبیر ہمان خواب بود کہ بر آن سنگ دیدہ بودم در ہمان شب چندین کرامت ہا را دیدم و لپس از انقضائے ایام عرس چون در شہر دہلی رسیدم در مکانات سلیمان جاہ فروکش بودند یک ہفتہ ماندم ہمین دیدم کہ در مجلس یک را چیزے بنظر مے آید و دیگر را چیز دیگرے یکے را در انہ دحام کشادہ گی و فراخی باشد و دیگر را در کشادہ گی ضیق تنگی روئے دہد کہ توضیح و تشریح آن نمی توانم و نمیخواہم کرد و ہمچنین از مولینائی خود ہم بار ہا دیدم کہ متعلق ہمین امر بود کہ در یک مجلس بعضی مستفیض میگردند و بعضی متروک و محروم میشوند و ایضًا مدت پنج سال شدہ باشد کہ منشی فخر الدین خان صاحب و خواجہ عبد الاحد صاحب و محمد صابر جو صاحب و بابو مقبول شاہ صاحب و شیخ شہاب الدین صاحب کہ اینہمہ اعیان کوہ شملہ اند با یک شخصی ملاقات شد کہ او ملازم یک انگریز بود در دفتر بارک ماستری شملہ شیخ عبد الستار نام داشت در مجلس بر سبیل تمثیل ذکر عرس خواجہ غریب نواز خواجہ معین الدین اجمیری قدس سرہ در میان آمد یکے گفت امسال من ہم بعرس میروم دیگرے ہمین نوع نیز ارادہ کرد و علیٰ ہذا القیاس ہمگی عازم شدند شیخ عبد الستار گفتند کہ شما گاہے بعرس رفتہ ہستی گفت ہمیشہ نوکری ہمان جا دارم گفتند در اجمیر بروز عرس من شما را کجا مے بینم گفت ہر جا کہ مرا می طلبیدی یا بید این سخن در فہم اینہا بعید آمد چون رفتند بجائے بر سر چالر شریف نشستہ بودند باہم گفتند کہ این وقت شیخ

عبدالستار کجا است گفتہ بود ہر کجا کہ مرا میخواہید ہمانجا مے یابید معًا ہمانجا پیدا شد و سلام کرد حیران شدند
و ہمگی حرکات و سکنات او مانند حکومت و تصرف اختیاری حالانکہ این ہمہ اشخاص مذکور اہل دنیا ہستند
با اینہمہ معترف ہستند کہ شیخ عبدالستار صاحب متصرف و اہل کرامت و ولایت بود غرض کہ تا قیام
قیامت ہمچنان موجود باشند کہ با مداد اینہا قیام لیل و نہار است نقل است روزے حضرت موسیٰ
علیہ السلام از درد دندان بر کوہ طور بجناب باری تعالیٰ مناجات میکرد از باریتعالیٰ اشارۃ گیاہے شد
و حضرت موسیٰ علیہ السلام استعمال آن گیاہ نمود معًا از درد فراغت یافت بعد مدتے باز درد دندان عود کرد
باز باستعمال گیاہ مشار الیہ اول توجہ نمود ہیچ فائدہ نداد بلکہ درد زیادہ شد مناجات کرد بخلاف اثر
گیاہ از باریتعالیٰ وحی نازل شد کہ اے موسیٰ بار اول توجہ بما بودی و گیاہ وسیلہ بود و این وقت
توجہ تو بوسیلہ است ما یتوسل الیہ فراموش کردی و آن نفع حقیقۃ بحکم باری تعالیٰ بود و این ضرر از عدم
وسالت پس معلوم شد کہ در ہر کار توجہ بجناب باری تعالیٰ حقیقۃ باید بود و مجازًا ہر چہ باشد وسیلہ است
و اہل اللہ کہ از عشق خدا مجبور باشند و توسل و ما یتوسل الیہ یکسان گردد حضرت شیخ رضی اللہ عنہ درین مقام
از سبقت خود ارشاد میفرمایند کہ داب سلاطین و امرا است کہ معاملات امور سلطنت و تدبر نظم و نسق
کارہائے مملکت صباحًا و مساءً سپرد عاملان و کارگذاران عالم میکنند و کار فرمایان ہر چہ کہ تغیر و تبدل
در امورات معمولات بظہور مے آرند آن ہمگی باذن من اللہ میباشد و این گفتہ نشود کہ از خود کنند
زیرا کہ از حضرت حق دور باشند و این حزب اعظم کہ اولیاء اللہ اند ہمہ بر امورات مذکورہ مطلع باشند و در
نظارہ آنہا ہمہ امورات عالم را جلوہ گری میکنند و من بکرم ایزد سبحان سر لشکر این جماعتم و قطب و غوث
این حزب اعظم ہستم و کار فرمائے آن ہمہ من ہستم نہ یک وقت بلکہ ہمیشہ زیرا کہ حضرت شیخ میفرمایند۔

بیت نہم

ما زلت ارتع فی میادین الرضی		حتی وھبت مکانۃ لا توھب

همیشه بودم و میچریدم در میادین و اوادی رضای حضرت حق جل سبحانه تا آنکه بخشیده شدم منزلتی و مرتبتی که بخشیده نشد دیگری را یعنی همیشه در هر مقام و منازل تصوف و در هر صورتی و بر هر هیئتی و هر جسمی و روحی که دران گذر کردیم و سیر نمودیم خواه در آسمان و خواه در زمین بهر گونه که گردیدیم و گشتیم همگی به مرضی مولی بود و من و در مرضی مولی چنان حل شدم که عین رضا شدم و چنان در آن مقامات مختلفه و اوقات متفرقه خوش و خورم هستم و چریدم که بی غم شدم و حضرت شیخ درین اشارة بمقام بروز میفرمایند که من در حالتی که بروز نمودم از رضا جدا نبودم . بیت

مقصود ما ز دنیا و عقبی رضای تست	دارند هر کس از تو مراد و مطلبی است

بروز مقامی است از مقامات ارباب معرفت و آن عبارت از ظاهر شدن و خود را بظهور آوردن خواه در جسم عنصری ف . و خواه در جسم صورة انسانی و خواه بدون آن و خواه قبل از پیدا شدن و خواه بعد از مردن و وفات یافتن باشد آنرا بروز میگویند در خلاصة المناقب آورده است که حقیقت بروزات کمال مشهور است درمیان طبقهٔ صوفیه قدست اسرارهم در حال حیات و ممات نقل است که بعضی از مشایخ فرموده اند که ما بکرات . . ومرات از آخرت بدنیا آمدیم و از دنیا بآخرت رفتیم و تحقیق مسئله بروز این است که در مقام خود شکل صورت جسد از روحانی میگذارند بواسطهٔ غلبه روحانیت و میروند بمقامی که تعلق خاطر باشد ایشان را با اهل این مقام یا اهل آنمقام را بایشان نقل است که مولانای روم جلال الدین بهفده مقام طلب نمودند و مولانا اجابت هم نمودند خادم متحیر شد در یکشب در یک وقت بهفده مقام چگونه میسر گردد و چون حضرت مولینا روم بنور ولایت دریافت که خادم در تشویش است بخانه درآمدند و خادم را فرمودند که در خانه را از بیرون زنجیر کن که همه جا بروم و از خانه بیرون نیایم چون بامداد شد از ان هفده جای هفده غزل نوشته آوردند و شکرانه قبول نیز آوردند و هر یک از اهل آن مقام تقریر کرد که امشب تا وقت صبح در خدمت شریف مولانا بودیم و حال آنکه مولانا از خانه بیرون نیامده بودند و در شریعت هم همچنین راسنده

ف بروز مقامی است از مقامات ارواح اولیا

باشد وآن سنایست که علماء دیندار وفقہائے نامدار در کتب تصوف وغیرہ ذکر کردہ اند که روا باشد
که ہزار نایم در یکوقت حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب بصور مختلفہ بینند ودر آخرت نیز اگر جمیع اہل
جنت را آرزوئے صحبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یک وقت ہر آئینہ آن ہمہ را صحبت میسر شود کنند
از غلبہ روحانیت وغلبہ روحانیت از عالم قدسیت باشد واللہ علی کل شئ قدیر ولیکن بدلا را علم باشد
بآن صورت که بدل گذاشتہ باشد واولیائے دیگر را اگرچہ آن عوض مثلی باشد اما اطلاع نباشد
بر گذاشتن آن مثل زیرا که مکمل اولیا را اگرچہ اطلاع دارند بجمیع مراتب وجودیہ اما نہ بدفعۃً واحدۃً بل بدفعات
فلاجرم بعضی اشیا بر مکمل اولیا نیز مخفی باشند بسبب عدم التفات واستغراق در صفات وذات
الٰہی انتہی کلامہ وہمین بدن بروز را بدن مکتسبیہ نیز گویند ودر نفحات الانس شیخ محی الدین قدس اللہ سرہٗ
میگوید ودر بعضی رسایل ہم آوردہ که از ین طایفہ ما بعضی را دیدیم که صورت روحانیت ایشان متجدد ومتمثل
میشود بصورۃ جسمانیہ ایشان بر آن صورت متجددہ ومتجددہ افعال واحوال میگذرانند حاضران مجلس
می بینند ومی پندارند که صورۃ جسمانیہ ایشان میگذرد ومیگویند که فلان کس را دیدم که چنین وچنان میکرد
وحال آنکہ آنکس را ازین فعل جدا نست وما این را بارہا از بسیاری این طایفہ مشاہدہ کردیم ومعائنہ
دیدہ ایم وچنین بود حال عبد اللہ موصلی که معروف است بقضیب البان وباید که بر این انکاری نیاری که
اسرار خدا تعالیٰ در افراد عالم بزرگ وکاملین بسیار است وبقوت عقل وادراک غور آن نتوان کرد
شیخ عبد اللہ یافعی رحمۃ اللہ علیہ گفت که یک بچہ از اہل علم را خبر داد که یکے از فقرا رائی دیدند که نماز
میگذارد روزی اقامت نماز کردند وا نشستہ بود فقیہی از سر انکار او را گفت برخیز ونماز بجماعت
بگذار برخاست وبا ایشان تکبیر نماز بست چون رکعت اول گذارد فقیہ نظر کرد کسے دیگر را دید بجائے
وے غیر وے که نماز میگذارد ودر رکعت دوم دو کس غیر او دید ودر رکعت سیوم سہ کس را غیر او بجائی
دو کسان اول دید ودر رکعت چہارم دیگری غیر اینہا دید چون سلام دادند دید که ہمان کس اول است بر جائے

نشسته واز ان چهارکس اثرے ندید وآن فقیر بوی نظر کرد گفت کدام یک ازان چهارکس بشما
نماز گذارد و شیخ عبد اللہ یافعی گوید که مثل فقیر شنیدم که صادر شد از قضیب البان با بعضے از فقها چنانکه
قاضی موصلی را نسبت بوی انکار تمام بود روزے دید که در یکے از کوچہ ہائے موصل از مقابل وی
مے آید با خود گفت که وے را باید گرفت و قضیه وی را پیش حاکم مرافعه باید نمود تا وی را سیاستی رساند
ناگاه دید که بصورت کردی برآمد چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمد و چون نزدیک تر شد بصورت
یکے از فقها ظاہر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم بری و سیاست
میکنی قاضی از انکار خود توبه کرد و مرید شد پیش شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گفتند که قضیب البان
نماز نمیگذارد گفت مگوئید چنین بلکه ہمیشه سر وے بر در کعبه در سجود است و محققان تحقیق کرده اند که از
مقامات اولیاء الله را یک مقامی است که دران مقام اجساد ایشان حکم ارواح دارد و ارواح ایشان
حکم اجساد میگیرند و میفرمایند ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا کار اجساد را بارواح میکنند
و کار ارواح باجساد و درین مقام که مقام بروزست و درین مقام ارواح ایشان بهر صورت و شکل که میخواہند
متشکل شده بروز میکنند و مقید و محصور بصورت انسانی نیست بلکه عام است ور شواکل انسان یا حیوان
او غیرہما چنانچه در خزینة الاصفیا آورده ست که شیخ شرف الدین بو علی قلندر رحمة الله علیه ہمعصر و ہم عہد شیخ
شمس الدین ترک پانی پتی است و چون حضرت شیخ شمس الدین از کلیر بحکم پیر خود در پانی پت تشریف برد
و در شہر سابق ازین مقام شیخ بو علی قلندر ہم در شہر بود چون چند روز در گذشتند روزے خادم
شیخ شمس الدین بطرف مسکن شیخ بو علی قلندر گذر کرد که شیخ بشکل شیر متمثل شده نشسته دید بترسید زود
از انجا بخدمت شیخ شمس الدین حاضر شد و قوع حال عرض کما کان بیان کرد شیخ او را فرمود که باز پس برو
اگر شیخ بو علی حالا ہم بہمان شکل متمثل باشد او را بگو که شیر را بیشه باید در آبادانی امصار و بلاد جای شیر مناسب نیست
پس خادم شیخ باز در انجا رسید و شیخ بو علی را باز بہمان شکل متمثل دید گفت پیر من میفرماید که جائے شیر در آبادانی

نیست۔ شیر را در بیشہ ماندن مناسبت است فی الحال شیخ بشکل شیر از جائے خود برخاست وبہمان شکل
حیوان مفترس کہ شیر است بیرون شہر رفت و بجائے دورتر از شہر مقام کرد الحال آن مقام بنام
باگھولی از شہر بجانب شرق مشہور است و باگھ در زبان ہندی شیر را گویند و باگھولی بمعنی مقام شیر است
وآن مقام تاحال زیارت گاہ خلق اللہ است و شیخ بوعلی قلندر چند سال در ہمان بیشہ بر آنجا نشستہ بود
ماندبا زبموضع بڈھا کھیڑ کہ نام قریہ از مضافات شہر کرنال است تشریف برد و سکونت اختیار نمود تا کہ وصال
یافت انتہیٰ خزینۃ الاصفیا مطبوعہ لاہوری۔ و در احوال شیخ بایزید شبک زی چشتی قدس سرہ نوشتہ است
واہلیہ شیخ بایزید میفرمود کہ چون شیخ را بعد نماز بامداد بر مصلای می بینم گاہ بصورت پیر معمر وگاہ بصورت جوانی
جمیل وگاہے بصورت کودکی وگاہ بصورت شیری بار دلیرے بینم و بمرتبۂ اول کہ شیخ بصورت شیر و یدم ترسیدم
چون خوف وہراس مرا احساس کرد فی الحال بصورت اصلی خود معاودت کرد و مرا فرمودند کہ مترس کہ در خانۂ
شیران حقانی شیر سبعانی نمی درآید بانشند خزینۃ الاصفیای المذکور فی الصدر۔ وصل وبعد از تنزل بمرتبۂ
ارواح تنزلیست بمرتبۂ مثال کہ واسطہ است میان عالم ارواح و عالم اجساد وجماعتے از علما حکمت آنرا
عالم مثال خوانند وبلسان شرع آنرا عالم برزخ گویند وآنرا پیش محققان تفصیلی است بعضی ازان تفصیل آنست
کہ قوی دماغی در ادراک آن شرط است وآنرا خیال متصل میخوانند واحوال منامات وعجائب آن درین عالم است
وبعضی را قوی دماغی در ادراک آن شرط نیست وآنرا خیال منفصل خوانند وتجسد ارواح وتروح اجساد وتشخص
اخلاق واعمال وظہور معانی بصورت مناسبہ ومشاہدۂ ذوات مجردات در صور اشباح جسمانی ہم درین عالم است
وحضرت احمد مجتبی محمد مصطفی علیہ الصلوۃ والسلام جبرائیل علیہ السلام را بصورۃ دحیہ کلبی درین عالم دیدندی
وارواح گذشتگان از انبیا واولیا علیہم السلام را کہ مشایخ عظام در صور اشباح اجسام مشاہدہ میکنند درین
عالم است وحضرت خضر علیہ الصلوۃ والسلام درین عالم مے بینند وصوریکہ در آئینہ ہا وچیزہائے صافی
می بینند درین عالم است وہر موجودے را کائناً ما کان صورتے درین عالم مناسب این عالم ہست وحکم او

شامل ہست جملۂ مراتب افلاک وغیرہ را والنفوس الانسانیۃ الکاملۃ ایضاً یتشکلون فی ہذا العالم باشکال غیر
اشکالہم المحسوسۃ وہم فی الدار الدنیا ویظہرون بہا علی من یریدون الظہور علیہ لقوۃ انسلاخہم من ابدانہم
وبعد انتقالہم الی الدار الآخرۃ ایضاً لازدیاد القوۃ بارتفاع الموانع البدنی وہولاء یسمون البدلاء ۔ فقد شرح
نصوص للعلامۃ العارف الجامی علیہ الرحمۃ وایضاً فیہ لعبد السطور سعدیہ وخاصیۃ تجسد الارواح فی مظاہرہا
المثالیۃ المشار الیہا بقولہ تعالی فتمثل لہا بشرا سویا والی عالم المثال یترقی المتعرجون فی معارجہم الروحانیۃ الخاصۃ
بالانسلاخ من ہذہ الصور الطبیعیۃ العنصریۃ واکتساء ارواحہم بالمظاہر الروحانیۃ ۔ وقد کان قضیب البان
الموصلی یتطور فیما شاء من الصور فی اماکن مختلفۃ متعددۃ بکل صورۃ خوطب فیہا ان اللہ علی کل شئی قدیر ۔
یواقیت الجواہر فی عقاید الاکابر للشیخ عبد الوہاب الشعرانی وکما حکی عن قضیب البان الموصلی بالشام ان
شخصاً من القضاۃ کان ینکر علیہ فی ترک الصلوٰۃ والتلطخ بالبول فی شہود العین فدعاہ الشیخ یوماً الی مکانہ
وتصور لہ فی صورۃ جندی ثم فلاح ثم قاض ثم ثور ثم عجل ثم سبع ثم عاد فی الصورۃ الاصلیۃ المعتادۃ ثم
قال تحکم یا قاضی علی ای صورۃ تحکم من ہولاء الصور بترک الصلوٰۃ فتاب القاضی واوصی ان یدفن تحت
رجل الشیخ انتہی بحر الورود فی المواثیق والعہود ۔ نقل است کہ عارف باللہ الاعلی واقف الاسرار العظمی ابو الجناب
شیخ نجم الدین کبری رحمۃ اللہ علیہ در مکہ معظمہ زادہا اللہ شرفاً وتعظیماً بطواف کعبۃ اللہ مشغول بودند ومریدان
ہم ہمراہ داشت اتفاقاً پائے یک مرید بر سگے ... . افتاد سگ آواز
کرد جناب شیخ پس پشت خود نظر کرد فرمود کہ کیست این سگ را لگدکوب کرد خلیفہ از خلفای شان
بود از وے این غفلت بظہور آمدہ بود عرض کرد حضرت از من این قصور واقع شد در پے خبر پای من
بر سگ افتاد حضرت شیخ فرمودند نمیدانی کہ کیست این سگ بچندین مدت بر مسند قطبیت بود حالا
درین صورت بروز کردہ آمدہ است انتہی وتفصیل مقام بروز اینست کہ ارواح کل عباد را اسمہ تصرف است
یکے بجسد عنصریہ واین عام است ویکے قبل از تجسد عنصریہ ناسوتیہ چنانکہ حضرت علی مرتضی کرم اللہ تعالی وجہہ

بیان بروز

باسلمان فارسی معاملہ نمودو آن اینست کہ روزے جناب امیر المؤمنین مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ از سلمان رض
فارسی پرسید کہ اے سلمان رض فارسی من کلانم یا تو سلمان رض تبسم کردہ عرض نمود یا علی یا مولائی تو کلان
ہستی کہ داماد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم شوہر فاطمہ زہرا رض در دنیا و عقبیٰ و تو باب مدینۃ العلم و ترا صفت کرد پیغمبر خدا
صلے اللہ علیہ وسلم باقضی چون اصدقہم ابوبکر رض و اعدلہم عمر رض و احیاہم عثمان رض و اقضاہم علی رض مرا با تو چہ نسبت
مثل مشہور مصرع۔ چہ نسبت خاک را با عالم پاک۔ و این بر تقدیریکہ از کلانیت مراد افضلیت گرفتہ
شود و اگر از کلانیت مراد کلانیت عمر گرفتہ شود من بسیار کلان ترم از تو کہ تو طفل شیر خوارہ دیروزہ ہستی
جناب امیر صاحب امیر المؤمنین فرمودند اے سلمان رض فارسی باعتبار عمر و سنین ہم من کلان ترم زیرا کہ
یاد کن فلان تاریخ در فلان روز در فلان بیشہ از قافلہ جدا ماندہ بودی و شیرے پیش روئے شما ایستادہ
از زندگانی خود مایوس شدہ بودی سوارے پیدا شد کہ جوان بود و ہیئت شجاعت و قوۃ و ہیبت خود را
در مقابل شیر ردی نمود دانہ تو بر گردانید و ترا خلاص کرد فکر کن کہ آن جوان کہ بود بنظر تامل سوئے من بنگر کہ
او من بودم امیر صاحب در ہمان وقت در ہمان صورت جوان بر آمد و نمود تا اینکہ تصدیق کرد سلمان رض فارسی
و گفت فدا شوم بیشک در مراتب و منزلت بہتر بودی و در عمر ہم شما کلان تر ہستی و مرا با تو ہرگز برابری نیست
انتہی و در تفریح الخواطر در مناقب شیخ سید عبد القادر آوردہ انہ ان یوم یوم رمضان دعاہ سبعون رجلا
فردًا فردًا الغیر علم احدہم بالاخر للافطار فی بیتھم لحصول البرکۃ بحضورہ فاجاب
لکل واحد منہم فحضر فی بیتہم و افطر معہم فی اٰن واحد و افطر ایضًا فی ذلک الیوم
فی التکیۃ العلیۃ و شاع ھذ الخبر فی بغداد فخطر فی قلب خادم من الخدامین ان الغوث
رضی اللہ عنہ ما خرج من التکیہ فکیف یتصور رواحہ الی بیوتہم و اکل معہم طعامہم فی اٰنٍ
واحدٍ فتوجہ الغوث الیہ وقال ھم صادقون فی قولہم و انی اجبت کل واحد منہم
و حضرت و اکلت طعامہم فی بیوتہم فردًا فردًا انتہی و انطار کردن شیر یزدانی مقبول سبحانی

محبوب ربانی بانی مبانی میر سید علی ہمدانی قدس اللہ اسرارہم افطار کردن در چہل خانہ کہ مدعو شدہ
بودند بہر خانہ رفتند افطار کردند و ہر یک مرید راکہ داعی بودند یک یک غزل دادند ہر یک غزل یک یک
مخزن اسراری است ازین سبب آن چہل غزل بچہل اسرار مشہور است بروقت صبح کہ ہمگی حاضر شدند
و ہر یکے مدعی بود کہ حضرت میر سید علی ہمدانی در خانہ من شب افطار کردند و یک غزل نوشتہ دادند
حال آنکہ جناب میر سید علی ہمدانی از خانہ بیرون نرفتند و ہمچنین میر بابا حیدر تبلہ مولفہ علیہ الرحمۃ بارادت
طلب بخدمت جناب والا خطاب شیخ العلاسمی سید الشہداء ممدوح و مرشد الانس و جان شیخ حمزہ
سلطان علیہ الرحمہ رفتہ بود زیراکہ میر بابا حیدر را بدیشان حکم ارادت در واقعہ و استخارہ شدہ بود و چون
در موضع تجر رسید پرسید کہ شیخ حمزہ سلطان کیست مگر ہیچ نشانی نیافت آخر در مسجد رینہ چند مدت قرار
گرفت شنید کہ در خانہ رینہ فرزندے تولد شد حمزہ ویرا نام کردند التجا کرد کہ من ویرا و بدیشان میخواہم و الد
جناب محبوب العالم چونکہ مسکین نواز و غمخوار ہر کہ و مہ بود و با میر صاحب اختلاط و تعارف پیشتر بر وزہ شدہ ہم
بود رنجیدگی میر صاحب مرغوب نکرد و فرزند دلبند از خانہ کشیدہ میر صاحب را زیارت کنانیدند بودی
رشادت و ہدایت بدماغ ارادت رسید فرحتی رو نماد بابا عثمان رینہ را کہ والد محبوب العالم بود عرض کرد
کہ گردانیدن این فرزند بہواخوری و نمایش سبزہ و گلزار و آبشار برائے این فرزند بمن تفویض شود لیکن آن
کما ینبغی بتعلق من باشد فرمودند بہتر پس گاہ بیگاہ میر حیدر ویرا در کنار خود گرفتہ بسیر صحرا و باغ و بہار
می برد و خاطر میر صاحب مطمئن بود کہ روزے این فرزند پیر من خواہد بود اما باعتبار اینکہ تو پیر بود و مخدوم
صاحب شیرخوارہ بود و لبعد زمان بنظر مے آمد درین متردد بود در ہمین تفکر مخدوم صاحب را بر زمین نہادہ
و گردش تکیہ وغیرہ تا نیفتد مستحکم کرد و خود بنوع مسترشد کہ پیش روی مرشد باشد مطلوب نشستہ سر فرو
برد مخدوم صاحب از سن صغیر در سن کبیر بروز نمود و میر صاحب را توجہ داد و میر صاحب سر بر آورد دید کہ
بجائے بچہ شیرخوارہ شیخی معمر مبارک پیشانی نشستہ است و میر حیدر را فرمود کہ بنشین ہمچنین متادب

متوجه پیش من پس جناب مخدوم صاحب میر حیدر را تلقین و توجه و شغل ذکر و فکر که مناسب حال وے بود
تلقین نمود بعد ازان تا وقتی که جناب مخدوم صاحب کلان شد و بر مسند خلافت رسید میر حیدر را در
جسم بروزی توجه میدادند و تمام ارباب کمال را درین مقام همین معامله است و از جناب محبوب سبحانی
قطب ربانی درین مقام بروز مریدین و معتقدین را امداد دادن و استغاثت نمودن خواه قبل از وجود عنصری
خواه بعد از وصال چه عجب است اما خارجیان این زمان را کسے باور شود باین کمالات - بیت

کی بو جهل سید دل معجزه باور شده است	منکرا ار باور ندارد این کرامت دور نیست

نقل است. روزی شخصی ابو المعالی نام در مجلس جناب شیخ سید عبد القادر رضی حاضر بود در اثنائے مجلس
وی را تقاضائے عظیم گرفت چنانچه وی را مجال حرکت نماند و بیطاقت شد بطریق استغاثه بجانب شیخ نظر
کرد شیخ یک پایه از منبر فرود آمد بر پایه اول سرے همچو سر آدمی پیدا شد و پایه دیگر فرود آمد بآن سر دوش
و سینه ظاهر شد و همچنین پایه پایه فرود آمد و آن صورت زیادت میشد تا صورتی شد بعینه مثل صورت شیخ
و سخن میگفت باوازے مثل آواز شیخ و کلامی مثل کلام شیخ و این را بجز آن شخص و من شاء الله کسی نمی دید
و شیخ آمد و بر بالائے سر وی بایستاد و آستین خود یا مندیل خود بر سر آن شخص پوشید آن شخص خود را
در صحرائے یافت کشاده و در آنجا جوئے آب و بر کنار جوئے درختی با خود دسته کلیدے همراه داشت
از آن درخت بیاویخت و بتقضائے حاجت مشغول شد بعد ازان وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد
و سلام داد شیخ آستین یا مندیل از سر وی برداشت خود را در مجلس حاضر دید و اعضائے وی از آب وضو
تر و تقاضائے حاجت مدفوع شده و شیخ بر بالائے منبر سخن گویان که گویا هرگز از منبر فرود نیامده بود آن
شخص خاموش بود و با هیچکس سخن نگفت و دسته کلید را طلب کرد و با خود نیافت بعد از مدتے وی را
بجانب بلاد عجم عزیمت سفر شد چهارده روز از بغداد راه رفتند بصحرائے فرود آمدند آنجا جوئے آب
روان بود برخاست تا وضو کند دید آن صحرا آن صحرا می ماند که آن روز وضو ساخته بود و آن درخت را در یافت

ودستهٔ کلید که آنجا آویخته بود نیز یافت وچون ببغداد بازگشت پیش شیخ رفت تا آن قصه را باز گوید
شیخ گوش او گرفت وگفت یا اباالمعالی تا که زنده هستیم این قصه را باکسی مگوی۔ نفحات صفحه ۴۳۰ مطبوعه
بمبئی وبعد مفارقت روح از جسم نیز همین حکم دارد چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در معراج ارواح
انبیا را دیدند که در آسمان نماز میگذارند وایستاده۔ تصرف دوم مروح وجسم است که جسد عنصری را
روحانی صفت گردانند اگر خواهند آن بروح دائم باشد ودروح بعینه درجسمانیت جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بود ازین سبب جسم پاک را سایه نبود وبروح وجسد عنصری حضرت بلال حبشی وجسد وروح حضرت
اویس قرنی رضی الله عنهما در منتخب کنز الاعمال از ابو هریره نقل کرده است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ای بلال بگو با من که امیدوارم که میگوئی وخبر دهی از آن عمل که میکنی در اعمال اسلام که عمل نافع است
به تحقیق من شنیدم در شب که گذشت صدای نعلین تو پیش روی من در جنت یعنی ترا شب در جنت
دیدم وآواز نعلین تو بگوش من رسید این عمل تو کدام است که از آن این رتبه بلند ترا حاصل شد عرض کرد
هیچ عملی نکردم اما امیدوارم که بتحقیق طهارت میکنم وآنچه نوشته شده است برای من اینکه تحیت الوضو
خواندم والیضاً از جابر رضی الله عنه مروی است که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در آمدم در جنت
پس شنیدم آواز خشخشه آواز خواب کردن پس گفتم وسالت نمودم که چنین جای ادب این بی ادبی چیست
واین بی ادب کیست ندا رسید که این اویس قرنی است حضرت صلی الله علیه وسلم التماس کرد بحضرت
قدس مرا شوق تمام است که او را ببینم ودریابم که وی بسی خیر خواه امت منست از حضرت سبحان فرمان آمد
که بعد از هفتاد سال اند کی استراحت نموده است وبدرگاه ما عهد کرده است که مرا در هر دو جهان پوشیده
داری هیچکس را با من آشنا نگردانی ومرا نیز با او عهد کرده ایم که ترا و امثال ترا با هیچکس آشنا وشناسا نگردانیم
تصرف سیوم تلطیف اشیا است یعنی ارواح کامله مکمله چنانچه لطیف بالذات اند ولطیف بالاتر اند
که اشیا را مثل خود لطیف سازند واین تصرف در ملائکه واجنه هم هست ماذون بودن احضار آن شرط است

بیان [illegible]

چنانچہ گفتن عفریت در احضار تخت بلقیس انا اٰتیک بہٖ قبل ان تقوم من مقامک وگفتن آصف

برخیا انا اٰتیک بہٖ قبل ان یرتد الیک طرفک ملائکہ آن تخت را حاضر کردند بحکم آصف برخیا تلطیف

آن سر بود و اولیا را کہ خداوند تعالیٰ طاقت وقدرت دادہ باشد چنانچہ طے مسافت بعید را بخفیف

وشی ثقیل را بخفیف سازند وتقلیب اعیان ہمین معنی دارد وحضرت شیخ سید عبد القادر جیلانی رض سرور اولیا

وقطب الاصفیا ہستند چنانچہ در کتاب لطائف الاولیا نوشتہ است وآن کتاب لطائف تصنیف

عمدۃ الخلفاء الغیاثیہ شاہیہ خواجہ کمال الدین بن شیخ المشائخ خواجہ عبد اللطیف البغدادی الشاہی الغیاثی

رحمۃ اللہ علیہ آوردہ اند کہ مرویست از حضرت غوث اعظم رضی اللہ عنہ بغلبہ شوق ومشاہدہ جمال حضرت سید عالم

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از مقام خویش کہ مقام منتہائے مقامات اولیاء اللہ است بجسم لطیف بملازمت

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروقت سوار شدن نبی صلی اللہ علیہ وسلم بسواری رفرف حاضر شدہ شانہ

دادہ وقدمین شریفین سید الکونین بردوش گرفتہ آنسرور بر رفرف سوار شدند از حضرت رب العزت

ندا آمد کہ ای حبیب من میدانی کہ این شانہ دادن چیست واین کس کیست ونامش چیست آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم بدرگاہ باری تعالیٰ عرض کرد کہ یارب العالمین این روح را باوجود اختلاط جزئیت بکمال

عشق ومحبت میبایم ونامش تو نیکو میدانی ندا آمد یا محمد این فرزند تست از نسل حسن بن علی رضی اللہ عنہم

ونامش عبد القادر رض است در مقام ولایت ورتبہ محبوبیت ازلی ومعشوق لم یزلی بطفیل تست پس آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم شکر وثنا ایزدی بجا آوردہ حضرت غوث پاک را بفیوض باطنی مخصوص وممتاز ساختہ

فرمودند یا ولدی قد طاب قلبی برؤیتک وطاب خاطرک برؤیتی وانت محبوبی ومحبوب اللہ

ومریدی وخلیفتی وقدمی ھذہ علی رقبتک وقدمک علی رقاب اولیاء امتی۔ آوردند

کہ چون غوث پاک درین عالم دنیا بجسد عنصری ظہور فرمودند اثر قدم مبارک آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم بر رقبہ

ایشان نمایان بود مانند اثر مہر نبوت کہ بر کتف مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمایان بود۔ بیت

توچرا پا ننہی بر سر ارباب ولا	مصطفٰی پای مبارک بنہد بر دوشت

ایضًا در حرز العاشقین فرید عصر و وحید دہر شیخ رشید بن محمد الجنیدی رضی اللہ عنہ آوردہ است کہ شب معراج حضرت جبرائیل علیہ السلام نزد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم از جنت براقے آورد برق رفتار ہلال نعل انجم مسمار صاحب معراج صلی اللہ علیہ وسلم خواست تا بران سوار شود براق کہ از برق تیز تر درزود رو بود قرار نمیگرفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای براق تو نمی آسائی وسخت من تیزی سکینی عرض کرد یا رسول اللہ جان من فدائے خاک نعلین تو باد آرزو دارم کہ بمن عہد کنی کہ چون روز قیامت داخل بہشت شوی برمن سوار شوی فرمود نعم باز براق سوال کرد گفت یا رسول اللہ روز قیامت درپیش تو براقہا آرند کہ ہر یکے خوب تر و بہتر از من باشند مرا آنوقت چگونہ شناسائی خواہیم کرد یعنے نشانہ دار بدست مبارک خود برگردن من زنی تا نشان دار تو باشم بداغ بندگی خود مرا اشرف کنی۔ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود برگردن وی زد پس براق از شادی درپوستین خود نگنجید و چنان برخود ببالید کہ چہل ذراع کلان شد شہسوار میدان نبوت و رسالت کہ عرش برین کمتر پایہ کرسی منزلت اوست باقتضائی مصلحت وحکمت ازلی پارہ درنگ فرمود درین اثنا روح پرفتوح حضرت غوث الثقلین یعنی رضی اللہ عنہ حاضر شد عرض کرد یا سیدی ضع قدمک علی رقبتی وارکب۔ شعر

چشم بد دور کہ امشب شب معراج من است	سر بزیر قدمت می نہم و می نازم

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قدم مبارک خود برگردن جناب غوث الثقلین نہاد و سوار شد و فرمود قدمی ھٰذہ علی رقبتک وقد مک علی رقبۃ کل اولیاء اللہ وعبادی الصّٰلحین انتہی۔ وایضًا۔

فما سوابہ فی سرّی و اعلانی	من کلامہ علی الاولیاء القیتہ سرّی وبرھانی
سکاری وحیاری من شھودی وعرفانی	فاسکرھم کاسی فباقوا بجمرۃ
یطوف لی الافلاک والصب سجانی	انا کنت قبل القبل قطبًا مبجلا

دقد کشفت الاستار بنور وجهه ۔۔ ومن خمرة التوحید بالکاس سقانی

انا درة البیضاء وانا سدرة الوحی ۔۔ ونادانی ربی حقیقتا وناجانی

وصلت الی العرش المجید بحضرة ۔۔ فلاحت لی الانوار والحق اعطانی

نظرت لعرش الله واللوح نظرة ۔۔ فلاحت لی الاملاک والله سبحانی

وتوجنی قال الوصال بنظرة ۔۔ ومن خلعة التشریف والقرب کسانی

فلو اننی القیت سری لدجلة ۔ ۔۔ غارت وغیض الماء فی سر اعلانی

ولو اننی القیت سری علی نار ۔۔ لخمدت النار من عزم سلطانی

ولو اننی القیت سری علی میت ۔۔ لقام باذن الله حیا وناداني

وقفت علی الانجیل حتی سرحته ۔۔ فسرت التوریة والسطر عبرانی

کذا سبعة الالواح جمعها فهمتها ۔۔ فسرت زبورا کاملا ثم فرقانی

وخضت بحار العلم من قبل نشأتی ۔۔ اخی ورفیقی کان موسی بن عمرانی

فمن فی رجال الله نال مکانتی ۔۔ وجدی رسول الله فی الاصل ربانی

انا قادر الوقت عبد القادر ۔۔ سمی محیی الدین والاصل جیلانی انتهی۔

وہمچنین در اولیاء اللہ ہم نیز موجود است وہمیشہ خواہد بود ومرتبہ سوم کہ بروز بعد مفارقت جسم عنصری است در حضرت شیخ رضی اللہ عنہ از ہمہ اولیاء اللہ این مرتبہ در ترقی است وتا قیامت خواہد بود واز این مقام حضرت مصنف رضی اللہ عنہ خبر میدہد کہ ہمیشہ بودم در وادیہ مرضیہ رب المعبود در مرتبہ عبودیت موجود وسیر پدیم دران ہامون میمون کہ عبارت از سیر مقامات قرب ومعرفت وعشق بازیدن است ومرتبہ عشق پسندیدہ طرفین اما از جانب حقیقۃ واز جانب معشوق مجازا زیرا کہ منزہ است وتعالی از ہمچو عوارضات وہرچہ کہ از زبان عاشق بر آید از خود حقیقۃ میگوید واز محبوب معشوق مجازا

کہ متجلی است در عاشق ازین جہت در قصیدہ شریفہ روحیہ حضرت شیخ میفرماید۔ ابیات۔

وما قلت ھٰذ القول فخراً وانّما	الیّ الاذن حتی یعرفون حقیقتی
وما قلت حتی قیل لی قل ولاتخف	فانت ولی فی مقام الولایۃ
انا الذاکر المذکور ذکر الذاکر	انا الشاکر المشکور شکراً بنعمۃ
انا العاشق المعشوق فی کل مضمر	انا السامع المسموع فی کل نغمۃ
انا الواحد الفرد الکبیر بذاتہ	انا الواصف الموصوف علم الطریقۃ
ملکت بلاد اللہ شرقاً وغرباً	وان شئت افنیت الانام بلحظتی
وقالوا فانت القطب قلت مشاھداً	وقال کتاب اللہ فی کل ساعۃ
وناظر ما فی اللوح من کل اٰیۃ	وما قد رایت من شھود بمقلتی

چونکہ این مرتبہ علیا و مدارج قصوی کسبی نیستند بلکہ وھبی ہستند ومن شاکرم و مشکورم کہ آن مراتب و مدارج بلند مرا اعطا فرمودند کہ دیگری را اعطا نشدہ باشد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء وذلک الفضل من اللہ وکفی باللہ علیما۔ نہ این بس۔ بلکہ۔ بیت دھم

اضحی الزّمان کحلہ مرقومۃ	۰	تزھوا ونحن لھا الطراز المذھب

گشت زمان مانند جامۂ منقش کہ تفاخر میکنند و ما نقش طمغ و طراز آن جامہ ایم معمول و مقرر است کہ اشیاء متبرکات بباعث انکہ الیکہ موجب خیر و برکت باشند او اکردہ شوند در انمقام نیز جائے متبرکہ نام نہادہ شود و بدان نام متبرکہ مشہور گردد و خوشنودی و رضامندی معبود برحق دران است چنانچہ در حدیث آمدہ کہ یک کوہ بکوہ دیگر ندا میکند و آواز میدہد ہل مربک احد ذکر اللہ تعالے ای فلان کوہ رفت کسی بر شما کہ او ذکر خدا میکرد یعنی صاحب دلے بر شما گذر کرد و چون جواب میگوید نعم یعنی رفت بر من صاحب دلی پس آن کوہ باین کوہ مرور کردہ بران یکی از اہل

دل است وپس بشارت میدہد او را ومرحبا میگوید کہ تو مقبول ہستی کہ بر شما اہل دل گذر کرد ومثال
خانہ کعبہ کہ بیت اللہ است کہ مقام اعمال پسندیدہ حق است وخلق اللہ مامور اند بطواف آن
از راہ دور دور می آیند ودر عرفات حاضر میشوند کہ حج موقوف بر حاضر شدن در عرفات است وپس
ازان در مقام منا می آیند وپس ازان در مکہ وہمہ جا را مناسک حج کہ متعین ہستند در عمل آرند مثلاً ونصاب
جماعت سہ اند یعنی بسہ نفر جماعت منعقد گردد واین نصاب ابتداست وانتہا جماعت را حدی ندارد
کہ لک ہا میباشند ہر قدر کہ مردم در جماعت بکثرت میباشند ہمچنان ہمراہ آنہا ملایک ہم بکثرت
میباشند ثواب زیادہ شدہ میرود ونماز در ہر روز پنج وقت میباشد خواہ در مسجد خواہ در حضر خواہ در سفر
خواہ در سامعدار خواہ در ہموار خواہ در بحر وخواہ در بر باشد از پنج وقت زیادہ نیست وازان کم نیست
خواہ با تشار سفر از چہار رکعت با دو رکعت تخفیف یابد اما اوقات نماز پنج است وحج در تمام عمر یکبار است
از ہر طرف جوق جوق می آیند واحرام می بندند وبجای مخصوص بوقت مخصوص ہمہ لبیک زبان ایستادہ
میباشند وبراین امتثال بر حجاج رحمت خدا نازل میشود زیرا کہ ملکوت نزول سکینہ خواندن یک
کلمہ را ثواب یک لک میباشد وپس پابند پس ثابت شد کہ بعضے لزوم برکت مکانیہ باشد
چنانچہ عرفات وحرم محترم وکعبۃ اللہ وہمچنین بعضے لزوم برکت زمانیہ میباشد چنانچہ ماہ مبارک
رمضان وروز عاشورا وروز عید وروز عرفہ وروز جمعہ وشب برات وشب قدر واینہا را لزوم برکت
زمانیہ است وحضرت مصنف قصیدہ رضی اللہ عنہ مے فرمایند کہ وقت موجود من ہم موجب برکت ا
وروشن گشت روز زندگی من ووقت حیات من ومزین وزیبندہ گردید زمان من از عشق وعبادات
من ویاران من مانند طراز جامہ منقش وفخر میکند ومی نازد وقت موجود از موجودگی ارباب
معرفت کہ ہمگی یاران من اند عموماً وہمچو طراز جامہ وطمع سلاطین کہ بران جامہ فاخرہ می باشد از موجودگی
عشق باکمال با معشوق ومعبود لایزال کہ این طراز وتیجان برای خلعت شاہان زیادہ تر زینت

سید ہد مانند حلۂ مذہب و متجلی وازین مراد واشارۃ از انوار و برکت اولیاء اللہ کہ نجوم ولایت اند
چونکہ فراق محبان سخت ترین فراقہا است عاشق را دایم در فراق وطن است زیرا کہ وصال لایق
مرتبہ محبوبی است و فراق در حیز مرتبہ عاشقی واز انست کہ معشوق ہموارہ در مقام ناز است و عاشق
ہمیشہ در سوز و گداز است معشوق ہمیشہ در اوج تعزز و کبریا ہست و عاشق ہمیشہ بر خاک خاری بدرد و بلا ست
ولیکن اینجا سری است بغایت لطیف وآن آنست کہ گاہے میباشد کہ صفات عاشق در معشوق
فانی شود و محو گردد و باوصاف معشوق باقی شود اگر عاشقی را گاہے وصال جمال نماید در خیال تواند بود
حاصل کلام آنست مادام کہ عاشق است در بوتہ فراق است گدازش لازم حال عاشقی است چنانچہ
در مناقب غوثیہ منقول است کہ چون حضرت غوث پاک در ایامیکہ در وطن مالوف خود گیلان بودند
روزی در صحن دولتخانہ بودند و آواز ہاتف غیب در گوش حق نیوش آنجناب رسید کہ اے
سید عبد القادر از دو مقام کہ عاشقی و معشوقی ہست کدام را بخواہی تو در عطا نمایم دو نوبت این ندای غیب
و صدائے لاریب بگوش حق نیوش شنیدند بار دوم این واقعہ را بحضرت والدہ صاحبہ ماجدہ
مکرمہ ام الخیر فاطمہ را اظہار نمود والدہ صاحبہ ماجدہ در جواب فرمودند ای فرزند دلبند اکنون اگر بار دیگر
این ندا بشنوی عرض نمائی کہ مقام معشوقیت و محبوبیت مرحمت شود آنحضرت فرمودند اے مادر
صداقت اثر نجابت گہر مرا چہ اختیار است کہ بگویم چنین و چنان بجز رضا و تسلیم حضرت والدہ ماجدہ
ازین کلام خیلے خوش و خرم شدند و فرمودند قریب است کہ جناب تقدس و تعالی این ہر دو مقام
ترا عطا نماید ناگاہ از حضرت اللہ جل کبریا حکم شد یا عبد القادر ما این ہر دو مقام معشوقی و محبوبی
بتو دادیم مبارکباد یعنی عاشق و معشوق ما باد آخر الامر ہمچنان شد و خبر دادند مشایخ گفتند بود
تحیۃ الاولیاء و ابدال و اوتاد مر شیخ سید عبد القادر را وقتی کہ حاضر مے شدند نزد وی میگفتند
السلام علیک یا ملک الزمان ویا امام المکان ویا قائماً بامر اللہ ویا وارث کتاب اللہ

ویا نائب رسول اللہ یا من السماء والارض مائدتہ واھل وقتہ کلھم عائلتہ یا من
ینزل المطر بدعوتہ ویدر الضرع ببرکتہ رضی اللہ عنہ این کلمات اشارت است بمرتبۂ قطبیت
کبری وفردیت علیا وثابت شد کہ وقتی مبارک از عین وقتیت خود باشد و وقتی دیگر از غیر خود چنانچہ
اضافت غیر بالوقت کردہ آید اگر مبارک باشد مبارکتر گردد چنانچہ در حدیث صحیح آمدہ است از ابن
عباس رضی اللہ حین سئل ما خیر الایام وما خیر الشہور وما خیر الاعمال فقال رضی اللہ عنہ
خیر الایام یوم الجمعۃ وخیر الشہور شہر رمضان وخیر الاعمال الصلوٰۃ الخمس لوقتہا
فمضی علی ذٰلک ثلثۃ ایام فبلغ علیا رضی اللہ عنہ ان ابن عباس سئل عن ذٰلک فاجاب
بکذا فقال علی رضی اللہ عنہ لو سئل العلماء والحکماء والفقہاء من المشرق والی المغرب
لما اجابوا مثل ما اجاب بہ ابن عباس الا انی اقول ان خیر الاعمال ما یقبل اللہ تعالیٰ منک
وخیر الشہور ما تتوب فیہ الی اللہ تعالیٰ موئنا باللہ منہات ۔ وچنانچہ گاہے از وقت امید
گرفتہ میشود و آرزو کردہ آید واگر آن آرزو از عبادات باشد و بر عبادات دیگر اجر زیادہ مثبت است
واز ین آرزو ازدیاد اجر مرادات چون دعا بمحل اجابت ومقصود بمحل خصوب وتیر بر ہدف وقربت
از نزدیکی و دوری دوری از نزدیکی بیشتر گردد وحاصل آید چنانکہ آرزوئے خلیفہ اول ومقبول بارگاہ
ازل حضرت عتیق وجائے نشین سجادہ تحقیق جناب ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ است و بمحل
اجابت رسیدہ وحدیث برین دال است قال ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ حبب الی من
الدنیا ثلث النظر الی وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانفاق مالی علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وان یکون ابنتی تحت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منہات ۔
ودر حدیث صحیح دیگر جا آمدہ است قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم صدق المحبۃ فی ثلث
خصال الاول ان یختار کلام حبیبہ علی کلام غیرہ والثانی ان یختار رضی حبیبہ علی رضا

غایرہ والثالث یقدم امر حبیبہ علی امر غایرہ۔ انتہی۔ کیف لا شایان است بشان خلیفہ اول کہ این مامول در عین حصول درآمد و این دلیل و برہان است بر دعوے صدق شان محبت وعشق آن کہ بہ نسبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داشت محبت ہمین است و در تفسیر احسن القصص ملا معین ہروی میفرماید بدانکہ اہل حب را در محبت سخنان بسیار است ولطایف بیشمار و در تعریف محبت چنین گفتہ اند محبت آنست کہ ہر چہ بتو منسوب باشد از ظاہر و باطن وصورت ومعنی و دنیا و عقبی ہمہ را بمحبوب وانجیب مسلم داری وہیچ چیز از خود براے خود نگذاری شیخ ابوالخیر بنیانی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ حب دو حرف است حا و با حا تعلق بروح دارد و با بہ بدن یعنی ہر کہ دعوی محبت الٰہی کند مے باید کہ از روح بدن دست بشوید سخن از جان تن نگوید۔ فرد

این من نہ منم اگر منی تو لی	ور در بر من پیرہنی ہست تو لی
در راہ غمت مرا نہ تن ماند نہ جان	ور زانکہ مرا جان وتن است تو لی

وبعضی در تعریف محبت چنین گفتہ اند محبت آنست کہ تمام بذات وصفات خود محو شوی تا محبوب بذات خود قایم مقام تو باشد تا ہر گاہ کہ از خود نصیب جوئی او را یابی واز خود اثر نہ بینی شیخ منصور حلاج گفتہ حقیقت محبت آنست کہ تمامی از صفات خود فانی شوی ومتصف باوصاف محبوب خود باقی عارفی گفت حقیقت محبت وقتی دست دہد کہ دل از جمیع کدورات نفسانی پاک گردد وچون سلطان محبت الٰہی در دل بندہ نزول کند محبت غیر را در ان دل جا نماند زیرا کہ محبت آتشی است سوزندہ در صمیم کانون دل بندہ فروزندہ چون شعلات غیرت برافروزد ہر چہ جز خبر دوست یابد ہمہ را بسوزد۔ بیت

عشق تو آتش است جان میسوزد	ور جان کہ بہ پرداخت جہان میسوزد
این طرفہ نگر کہ چون بگویم نامت	از ہیبت آن کام وزبان میسوزد

نقل است که موسی علیه السلام بمناجات میرفت مردی را بر سر راه نشسته بود چون موسی علیه السلام را دید تحیت بجا آورد گفت ای موسی میدانم که بمناجات میروی حاجتی از ملک تعالی برای من درخواست نمائی گفت نعم گفت حاجت چیست گفت آنکه از محبت خود یک ذره در کار من کند و قطره از ان شراب در کام جانم چکاند بعد از آنکه موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد درویش را فراموش کرده بود حق تعالی فرمود حاجت آن درویش را چرا عرض نکردی گفت خداوندا تو عالم تری فرمود یا موسی همان ساعت که او ترا گفت حاجتش را روا کردیم موسی علیه السلام بازگشت چون بمنزل آن درویش رسید او را آنجا ندید گفت الهی آن درویش کجا رفت فرمود از تو بگریخت گفت الهی با خلق الفت نیامیزد گفت کسیکه با خالق بیامیزد حاجت خلق چیست گفت الهی آرزوی دیدار وی دارم او را بمن نمائی تا ببینم فرمود بر سر آن کوه بر وی موسی علیه السلام بر آن کوه برآمد دید که آن بیچاره خود را از کوه انداخت و بر هر سنگی پاره ازو آویخته و از هر پاره کلمه الله الله بر می آید موسی علیه السلام گفت الهی با دوستان خود چنین معامله میکنی تا با دشمنان چه کنی خطاب آمد که یا موسی اگر از محبت خود ذره چنانچه در کام جانش انداختم بر کوه های عالم نهم همه کوه ها را پاره پاره میشوند و طاقت نیاورند از مولینا روم

ای زیک تابش تو کوه احد پاره شود	چه عجب هست گلی عاشق بیچاره شود
عزم سفر دارد دو جان می نهیش بندگران	بگسلد بند ترا عاقبت آواره شود
چون بجهی از عقبش دامن جهلش بکشی	آتش سوزنده ترا لطف و کرم پاره شود

انگاه خطاب آمد یا موسی اگرچه در دنیا باوی این کردم اما نظر کن تا در منزل بهشت مشاهده نمائی موسی علیه السلام نظر کرد قبه دید از یک دانه مروارید فرمود منزل وی این است و من نیز بذات او را هم بیت

اگرم هیچ نباشد نه بدنیا و نه عقبی	چو منت دارم همه دارم و گرم هیچ ندارم

مسئله همه ارباب شریعت و طریقت که محبت در همه اشیا عزیز است و قاعده کلیه است عزیز بما در دل عزیز

جاے دہد چنانچہ سابقہ ذکر آن گذشت در تفسیر آیہ الکرسی مثواه عموما و دوستان خداے عزوجل را نام خداے عزوجل از ہمہ اعز است بدو محبت میگیرند و آنرا در دل خود جاے میدہند کہ وسیع ست کہ وسعت دل را بیان نتوانم کرد کہ خالق دل وسعت آن پیدا ندشمہ ازان ذیست - کہ ملا معین در تفسیر احسن القصص در ذیل آیہ کریمہ قولہ تعالیٰ قد شغفها حبا می آرد - بدانکہ در شغاف بزرگان را اختلاف است نزد اہل کمال و ارباب عرفان شغاف یک طور است از اطوار دل و دل را براے او ہفت طور اثبات کردہ اند زیرا کہ دل بر مثال آسمان است و تن بر مثال زمین کہ آفتاب روح از آسمان دل بر زمین قالب می تابد و آن را بنور حیات منور میدارد و ہمچنان کہ زمین را ہفت اقلیم ست و آسمان را ہفت طبقہ قالب را نیز ہفت عضو ست چون ہفت اقلیم زمین دل را نیز ہفت طور ست مناسب ہفت طبقہ آسمان و چنانکہ بہ ہفت اقلیم زمین ہر اقلیمی را خاصیتی علیحدہ دارد و نوعی از اجناس پیدا شود کہ در دیگر اقلیم ہمچنان نباشد از ان ہر عضو علیحدہ کاری آید کہ از عضو دیگر نیاید و ہمچنانکہ ہر طبقہ از آسمان محل کوکبی است سیارہ و ہمچنین ہر طور از اطوار دل معدن گوہر دیگر ست الناس معادن کمعادن الذہب والفضہ - طور اول را صدر گویند و آن معدن گوہر اسلام ست کہ افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فہو علی نور من ربہ - و اگر عیاذا باللہ تہی از نور اسلام در گذرد معدن ظلم و ستم گردد و من شرح بالکفر صدرا و محل وساوس شیطانی صدر ست و صدر بر مثال پوست است مر دل را و در درون دل وساوس را راہ نیست زیرا کہ دل حریم حق است جل و علا ہیچکس را در حریم قدس راہ ندہد - رباعی

مرا در دل بغیر از دوست چیزی در نمیگنجد	سخندان تنها سلطان کسی دیگر نمیگنجد
درون قصر دل دارم یکی شاہی گہ گاہی	ز دل بیرون زنند خیمہ بہ حجرہ دیگر نمیگنجد

وحفظناها من کل شیطان رجیم آسمان کہ حریم الٰہی است شیطان را در وے راہ نیست

بیان اطوار دل

دل خاصہ حرم ایزدی است حق سبحانہ وتعالیٰ شیطان لعین را چگونہ ورودی راہ دہد ان عبادی لیس
لک علیہم سلطان۔ در نفحات الانس کہ حضرت غوث رضی اللہ عنہ در بدایت حال سیاحت
میکردند شخصی پیش ایشان آمد او را ہرگز نمی شناختند بحضرت غوث گفتہ کہ صحبت میداری گفتند البتہ
گفت بشرط آنکہ مخالفت نکنی گفتند انشاء اللہ نکنم گفت اینجا باش تا من بیایم پس رفت تا یک سال
نیامد بعد یک سال آمدہ ساعتی بنشست گفت ازینجا نروی تا من بیایم یک سال دیگر نیامد تا سہ
سال ہمچنین ساخت پس باز آمد با خود نان و شیر آورد گفت من خضرم مرا فرمودند کہ با تو طعام خورم
باہم دیگر طعام خوردند و در بغداد در آمدند یکے از ایشان رضی اللہ عنہ پرسید کہ درین مدت سہ سال
از کجا میخوردید و قوت خود میکردید در جواب گفتند کہ ازان چیزہا کہ انداختہ شدہ است بزمین میخوردم
و نفس من ظاہر شد بصورتی و تضرع میکرد بسوی من در آنچہ میخواست و گاہے جنگ میکرد و حق سبحانہٗ
تعالیٰ مرا ناصر میشد و بعد ازان می آمد نزد من شیاطین بصور مختلفہ و صفہا می بستند پیادہ و سوار و
بانواع سلاح کارزار میکردند بشہب نار و بعد ازان در خاطر من تسکینی و ثباتے پیدا میشد و آوازی
می شنیدم کہ بایست یا عبد القادر ترا تائید کردم بنصرت خود پس آن ہمہ می گریختند یمین و یسار
غائب میشدند و گاہے می آمد یکی از ایشان تنہا مرا مے ترسانید و میگفت ازینجا برو و الا ترا چنین
و چنان خواہم کرد و من طپانچہ میزدم بر روئے وے و لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم
میخواندم و بعد ازان میگریخت و میسوخت و شیطان را دور از خود نشستہ دیدم کہ گریہ میکرد
و خاک بر سر خود میریخت۔ رباعی

تا شدی از شاہ گیلان بخوبی آیتی	خطبۂ احسنت ملک ہر روز در بر میکنند
ور زدی آتش بکفر و کافری و معصیت	ہر دم از دست تو شیطان خاک بر سر میکنند

و شیطان آوازہا و داویلا میکرد و میگفت بتحقیق نومید شدم از تو یا عبد القادر پس باز گفتم

ای لعین برومی ترسم از تو گفت این جواب تو از ہمہ سختی سخت تراست بر من پس دامہائی بسیار و تخیلات بیشمار ظاہر میشدند و کشف می شد جہتہ من اشیار کثیر کہ متصل بود بعد ازان تا یک سال در امور او متوجہ میشدم و آن ہمہ از من منقطع شد و تا یک سال دیگر متوجہ شدم خواہشہا و اختیارات و ہر چہ بود نیز جدا شد و تا یک سال دیگر دردہا و ہوای نفس دور نمودم و نفس را کشتم و شیطان مخذول و مایوس شد و گریخت و من تنہا ماندم و وجود من باقی ماند پس در آمدم بسوئے باب شکر و بعد ازان بسوئے باب تسلیم و بعد ازان بسوئے باب فنا و بعد ازان بسوئے باب قرب و بعد ازان بسوئے مشاہدہ پس در وے مزاحمت یافتم بعد ازان مرا بسوئے باب فقر کشیدند و آن حالی بود چون در آمدم ہر چہ ترک کردہ بودم ہمگی دران موجود بود و یافتم و بعد ازان برائے من گنج اکبر کشادند و بشوکت و عظمت نواختند و خلعتی کہ طرازش از دربار عزت بود بر من آراستند و تاجی از کمال و رفعت بر فرق من نہادند متضمناً اشارۃ میفرمایند۔ بیت

کسانی خلعۃ بطراز عزٍّ		وتوجنی بتیجان الکمال

والحمد للہ علی ذٰلک۔ ای درویش زلیخا یوسف علیہ السلام را دوست داشت سی صد و شصت ۳۶۰ خلعت ہر روز بخلعتی زینتش زیب بالش کردے و حق تعالیٰ ہمچنین بندہ کامل و مکمل را دوست داشت ہر روزی سیصد و شصت ۳۶۰ نظر عنایتش کردی زیور و زینت دادہ بہر جلوہ خلعت نظرے بعشق و محبت کردے و ہمچنین وی را خاص نظارہ قرار داد۔ رباعی

نا رسیدہ نظرے از تو بسوئے دل من		صد در فیض کشادہ ست بسوئی دل من
دل بریان بسر کوئیتو آیم کہ مگر		سگ کوئیتو کند میل بسوی دل من
گرچہ یکبار بخت زدام تو دلے باز آید		بشکنج سر زلف تو بموئی دل من

طور دوم را طور قلب خوانند و آن معدن ایمانست اولئک کتب فی قلوبھم الایمان

ومحل نور عقل است لہم قلوب لایفقہون بہا۔ طور سیوم را طور شغاف است وآن
معدن محبت وشفقت است بر خلق ومحبت خلق از شغاف درنگذرد وقد شغفہا حبا۔
طور چہارم را طور فواد گویند کہ معدن مشاہدہ ومحل رویت است ما کذب الفواد ما رای
طور پنجم را طور حبة القلب گویند کہ معدن محبت حضرت الوہیت است واین دل خاصان است
کہ محبت ہیچ مخلوقی را در وی گنجایش نیست طور ششم را طور سویدا گویند کہ معدن مکاشفات
غیبی وعلوم لدنی است چنانچہ امام لخمی در بہجة الاسرار آوردہ است وقد اخبرنا الفقیہ الاصیل
عبد الاحد ابن الشیخ العارف ابی المجد عبد الصمد عن عبد الکریم بن حسن بن محمد
القریشی التیمی البغدادی الازجی الشافعی القاہری بہا سنة احدی وسبعین وستمائة
قال اخبرنا قاضی القضاة ابو صالح نصر بن الامام عبد الرزاق والشیخ ابو الحسن علی بن
سلیمان الخباز البغدادی سنة ثلاثین وستمائة قال ابی اخبرنا الشیخ الحافظ تاج الدین
ابو بکر عبد الرزاق ابن شیخ الاسلام محی الدین عبد القادر الجیلانی ببغداد بمدرستہ
بباب الازج سنة ستمائة والشیخ الامام ابو البقاء عبد اللہ بن الحسین العسکری
الفقیہ النحوی الضریر ببغداد سنة ثلاث وستمائة وقال ابو صالح اخبرنا ابی عبد
الرزاق وعمای عبد الوہاب وابراہیم ببغداد سنة ثمان وثمانین وخمسمائة
وقال ابو الحسن العمران الکیانی والبزار ببغداد سنة احدی وتسعین وخمسمائة قالوا
حضرنا عند الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ بمنزلہ بمدرستہ باب
الازج سنة سبع وخمسین وخمسمائة وہو یاکل تینا فترک الاکل وسہا سہوة
طویلة ثم قال قد فتح اللہ لقلبی الآن سبعون بابا من العلم اللدنی سعة کل واحد
منہا کسعة ما بین السماء والارض ثم تکلم فی معارف اہل الخصوص کلاما طویلا

اندھش لہ الحاضرون وقلنا ما نظن ان احد یتکلم بمثل ھذا الکلام من بعد الشیخ
رضی اللہ عنہ ۔ وفیہ ایضًا قال الشیخ القدوۃ ابو الحسن علی بن الہیتی ما رایت
احدًا من اھل زمانی اکثر کرامات من الشیخ محی الدین وکان لا یشاء احد ان یری منہ
کرامۃ فی ای وقت شاء الا اراھا وکانت الخارقۃ تظھر احیانا منہ واحیانا فیہ ۱۲۔
وطور سویدا نیز منبع حکمت ست وگنجینۂ اسرار الٰہی ومحل علم اسما بقولہ تعالیٰ وعلم آدم الاسماء کلھا
آنست کہ انواع علوم از وی کشف شوند کہ ملائکہ ازان محروم شدند طور ہفتم طور بہجۃ القلوب گویند
وآن معدن ظہور تجلیات ست و صفات الوہیت تمام در وے تجلی کند از آفات مرض فی قلوبھم
مرض نگاہدارد ونشان صحت دل آنست کہ ہر یک ازین اطوار حق عبودیت بجا آرد وبخاصیت معانی کہ
در ایشان موعود است مخصوص کردند یعنی روے از ہمہ مخلوقات بگردانند واز تمتعات دنیویہ وتوسلات
اخرویہ اعراض کردہ بہمگی وجوہ توجہ کلی بجناب قدس خداوندی نمایند جل جلالہ وعم نوالہ ودرین بیت
اضحی الزمان کحلۃ الی آخرہ حضرت شیخ از زیور وطراز حلہ کہ از معالی مقامات ومراتب علویہ
مجیدیہ قادریہ خود خبر میدہند وآن خبر متضمن شکر است بحق سبحانہ وتعالیٰ کہ جلوۂ زمان ورونق بدران
جہان در روشنی وجودت گردش گردون جہان از دوستان خدہست کہ دل آنہا بنور خورشید
ہدایت ومعرفت وذائقۂ عشق ومحبت منقش متجلی است مثل جامۂ پارچہ ابریشم منقش مطلا رشید
ومن بران پارچہ مثل طراز مذہب ہستم وجملہ اولیاء اللہ ہمیشہ خواستگار عشق ومحبت میباشند وایزد
منان مرا بلطف وعنایت خود محبوب قرار داد ومرا بکرات ومرات جام وصال بنوشانید کہ از بیت
مطلع قصیدۂ خمریہ ظاہر است سقانی الحب الخ ومن برعطیہ الٰہیہ این نعمتہا شکورم ذٰلک فضل اللہ یؤتیہ
من یشاء میفرمایند بیت یازدہم

افلت شموس الاولین وشمسنا	ابدًا علی افق العلی لا تغرب

یعنی غروب شدند آفتاب ہائی ولایت متقدمین و آفتاب ولایت و نبوت ما ہمیشہ بر کنارہ آسمان علو طالع است کہ غروب نکند۔ و ظاہر است کہ از وقت وجود ابو البشر آدم صفی اللہ علیٰ نبینا وعلیہ السلام آفتاب توحید وہدایت و ماہتاب نبوت و رسالت روشن شدہ تا شیث پیغمبر علیٰ نبینا وعلیہ السلام و از آنوقت تا وقت شعیب علیٰ نبینا وعلیہ السلام و از آنوقت تا وقت نوح علیہ السلام و از انوقت تا حضرت ابراہیم خلیل الرحمٰن علیٰ نبینا وعلیہ السلام و از انوقت تا وقت موسیٰ کلیم اللہ علیٰ نبینا وعلیہ السلام و از انوقت تا وقت عیسیٰ روح اللہ علیٰ نبینا وعلیہ السلام از بعد وفات آدم علیہ السلام تا وقت عیسیٰ علیہ السلام برابر از یک نبی تا زمان رسول دیگر ہدایت و توحید موجود ماند بلکہ بعد ہر یکے ازین انبیا علیہم السلام مدتے قلیل دور اسلام و روشنی توحید و رسالت بماند بعد ازان بتراکم ضلالت جہالت نور اسلام منطفی گردید نام و نشان نمی ماند علی الخصوص بعد مرافعت عیسیٰ علیہ السلام بر آسمان ظلمت جہالت مطلق رسید او گویا آفتاب ہدایت غروب شد اما چون زمان فیض نشان وجود باجود سید المرسلین بعثت امام المتقین خاتم النبیین در آمد و آفتاب اسلام طلوع کرد و متجلی گردید و اسلام باطراف و اکناف امصار و بلاد در بحر و بر و سہل و سخت منتشر شد و آن زمان کہ نبوت سابقین و آفتاب رسالت غروب کرد و زوال پذیرفتہ ظلمت و ضلالت و جہالت عالمگیر شدہ بود منقلب بکلی گردید و تمام عالم بوجود ظہور سردار عالم منور گردید و در مرتبہ محبوبیت بہ بہا۔ و لوی۔ و شرف۔ و قوت۔ و شجاعت و وقار و ہیبت۔ و عزت۔ و ہمت۔ و زہد۔ و عبادت۔ و حوض و کوثر۔ و شفاعت کبریٰ۔ و مسالہ۔ و اجابت۔ و قبول۔ و دعوت۔ و قرآن۔ و قبلہ۔ و امامت۔ و دیانت۔ و ریاست۔ و ایمان۔ و فضل۔ و لطف۔ و احسان۔ و ناقہ۔ و تاج۔ و سیف۔ و قضیب۔ و فرس و نجیب۔ و رضا۔ و صبر۔ و شکر۔ و قناعت۔ و صمد۔ و ذکر۔ و جزای اوفیٰ۔ و کاس اروی و لوائے حمد۔ و حوض مورود۔ و مقام محمود۔ و محضر مشہود۔ و دار السلام۔ و قباب۔ و خیام۔

وازواج کرام۔ وولدان وخدام۔ ورفعت تام۔ ونسب شریف۔ وحسب منیف۔ وثمرۂ مبارک۔
وشجرۂ راسخہ۔ وعلو درجات۔ وزبان فصیح۔ وکلام صحیح۔ وحسن وخلق منیف۔ وعادات ملیح۔ وقلب
حضور۔ وتن صبور۔ وکریم ظاہر۔ وشریف فاخر۔ وکف بذل وجود۔ ووصف رکوع وسجود۔ واقام شریعت
واعلام طریقت۔ واحکام حقیقت۔ وبلد محترم۔ ومسجد معظم۔ وحج۔ واحرام۔ وزمزم۔ ومقام۔
ونماز مکتوبہ۔ وزکوۃ مفروضہ۔ وروزہ ماہ رمضان۔ وخواندن قرآن۔ وجمعہ۔ وجماعات۔
وسمع۔ وطاعات۔ وامر معروف۔ ونہی منکر۔ وتہلیل وتسبیح۔ وتکبیر۔ وتحمید۔ وتمجید۔ وعلم وقا
وشفاعت۔ واستغفار۔ وبزرگی۔ ومہتری۔ ومہر انگشترین۔ وسروری برہمہ انبیاء واز صد ہزار
چندین نعمتہاے گوناگون مسرور ومخصوص گردانید۔ وقتی حضرت سید المرسلین خاتم النبیین
درنابود شدن ومعدوم گردیدن ادیان سابقہ از اسلام انبیاء ومرسلین وغروب شدن شموس اولین بخاطر
مبارک تفکر می نمود ودانہ ہائے مروارید اشک از نرگس شہلائے مجید میچکید اگر خدا نخواستہ بنا
اسلام وایمان وعمارت توحید وتوصیف مثل ادیان اولین نابود خواہد شد ونشان اہل اسلام وایمان
برزمین نماند چہ باشد باز بنوع امم سابقین زمان کفر وجہالت وآوان ظلمت عداوت وشرک وکفر
عالم رامیگیرد چہ کنم واین غم واندوہ گران تر از ثقل کوہ درنظر آمد حبیب غمگینی محبوب خود نہ پسند جبرائیل
امین از حضرت رب العلمین نزول فرمود تسلی داد بقولہ لاتقنطوا من رحمۃ اللہ وبشارت داد بحیا نکہ
آدم صفی اللہ علی نبینا وعلیہ السلام دربرداشتن امانت ملول شد وطاقت وقوت خود بدید حکم شد ای آدم
کوتاہی مکن وخود را عاجز وکم طاقت تصور نباید کرد وفرمود ای ادم الحمل منك والقوۃ منی۔ انا نحن نزلنا
الذکر وانا لہ لحافظون وبقولہ تعالیٰ یا ایہا النبی حسبك اللہ ومن اتبعك من المؤمنین
ای محبوب حق کلھم یطلبون رضائی وانا اطلب رضائك۔ بیت

جملہ عالم رضائے حق جوید	حق رضائے تو یا رسول اللہ

ولیکن غمگینی و محزونی از بہر حیثیت خوف میکنی کہ ہمچو ملل و ادیان سابقہ اسلام و شریعت تو برہم خوردہ
و محو معدوم گردد و ظلمت ضلالت کفر و شرک باز محیط عالم شود و انبیاء و مرسلین ماضیہ چون وصال
یافتند در پس شان ہیچ مجددی نبود تا تعاید اسلام و احکام شریعت آنہا میکرد ہمین وجہ بود کہ نام و نشان
شریعت شان باقی نماند مثل آفتاب غروب شد و با تو و با امت تو این معاملہ کہ با انبیاء و امم شان
واقع شد در دور تو بوجود نخواہد آمد چون تو سرور انبیاء و محبوب خدا ہستی و امت تو خیر امم است
و نیز البشارت داد ہم از آیہ بلند پایہ انا نحن نزلنا الذکر و انا لہ لحافظون ما فرود آوردیم ذکر را کہ مراد
از قرآن مجید و فرقان حمید است و ما حافظ و نگہدارندہ او باشیم و چون ذکر حفظ فرمود کہ ما حافظ ذکر باشیم
معلوم شد کہ حافظ ذاکرین و شاغلین و عالمین و عاملین نیز ہمون حضرت حق است تا قیام قیامت علماء
و فضلاء و عارفین و کاملین کہ قلوب آنہا بعلوم ظاہری و باطنی و صوری و معنوی منور باشد در محافظت
دین متین بامتثال اوامر و نواہی خدا و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم غمخوار دل و کار خواہند بود و شب و روز
کار شان در حمایت شریعت اسلام خواہد بود و سعی وافر در باب دین و اسلام بکار برند ہم از جہاد صغری و
ہم از جہاد کبری اوقات خود را بسر برند و یاری باریتعالی مدام شامل حال شان خواہد بود و نصرت غیبی
و تائید لاریبی از سعی آنہا منقطع نخواہد شد یا ایہا النبی حسبک اللہ و من اتبعک من المؤمنین۔
و آنچہ کہ تدبیر عالم اسباب میبایست کرد برائے تو مہیا کردم اولاً از من اتبعک من المؤمنین خلفاء
راشدین و اصحاب مستوقرین و تابعین متمکنین خیلے شفیق و جان نثار بودند در اشاعت دین اسلام و بسے
شہید شدند و بعد ذلک در زمان تابعین چہا چہا اجتہاد نمودند و تدوین کتب و تصحیح روایات احادیث
نیز جان نثار بودند ہمگی مضمون احادیث نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در فقہ آوردند تا انسداد راہ خیانت
خائنین و گنجائش فساد مفسدین بالکل مسدود ساختند و الآن تقلید در ائمہ اربعہ از مدت یک ہزار
و صد سال متعین و مستحکم گردید و چہار مصلی بگرد کعبۃ اللہ گسترده ہستند و این وقت علم حدیث خواندن

فضیلت است ازان ضرورت نیست ونماند کسی را طاقت نیست کہ حکم از احادیث استنباط کند
یا حکم از قرآن شریف برآرد حاشا وکلا وانچنین کردن کہ قرآن شریف را از دل خود تفسیر کردن در وعید
من فسر القرآن برأیہ فلیتبوأ مقعدہ من النار داخل شدن است واین چنین کار لاغیر مذہبان
ووہابیان کہ خارجی وفاسق القلوب ہستند حالا زمان اجتہاد نیست بلکہ زمان تقلید ست واجتہاد
ختم شد بر ائمہ اربعہ وچار مذہب مستحکم ومستقر شدند بعد الیوم زمان اجتہاد دیگر . . . .
نماند والا شروط اجتہاد در خود پیدا کند علم وتقوی وورع وعلم رجال وصلاحیت ماضی وحال وصداقت
وسماعت وحفاظت در کدام کس باشد تا در اجتہاد دم زند حاشا وکلا این زمان زمانِ تقلید شد وزمانِ
اجتہاد واستنباط ختم شد۔ قال الطحاوی فی حاشیۃ در المختار فی کتاب الذبائح فعلیکم
یا معشر المؤمنین اتباع الفرقۃ الناجیۃ المسماۃ باہل السنۃ والجماعۃ فان نصرۃ اللہ تعالٰی
وحفظہ وتوفیقہ فی موافقتہم وخذلانہ وسخطہ ومقتہ فی مخالفتہم وہذا الطائفۃ
قد اجتمعت الیوم فی المذاہب الاربعۃ وہم الحنفیون والمالکیون والشافعیون والحنبلیون
ومن کان خارجا من ہذہ المذاہب الاربعۃ فی ذلک الزمان فہو من اہل البدعۃ
الشنیعۃ الضالۃ والنار انتہی وقال فی تفسیر الاحمدی قد وقع الاجماع علی ان الاتباع
انما یجوز للائمۃ الاربعۃ انتہی وقال فی الاشباہ والنظائر تحت القاعدۃ الاولی ما خالف
للائمۃ الاربعۃ فہو مخالف للاجماع وان کان فیہ خلاف غیرہم فقد صرح فی التحریر
ان الاجماع قد انعقد علی عدم العمل بمذہب مخالف للائمۃ الاربعۃ انتہی۔ قال الفاضل
الجلیل الفقیہ المحدث الدہلوی شاہ ولی اللہ فی عقد الجید اعلم ان الاخذ بہذہ المذاہب
الاربعۃ مصلحۃ عظیمۃ وفی الاعراض عنہا کلہا مفسدۃ کبیرۃ۔ انتہی۔ وتفسیر
کسی یارا ندارد کہ از دل خود چیزی رائی زند آنچہ کہ مفسرین متقدمین نوشتہ آمدہ معتبر است

پس خلافت نبوی ہمگی تا سی سال بود از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ شروع شدہ تا حضرت علی المرتضیٰ
خاتم الخلفا ختم شد و از انوقت خلافت صغریٰ بخلافت کبریٰ بدل شد کہ جہاد اکبر است ہمچنانکہ
جناب علی المرتضیٰ خاتم الخلفا است و در طریقت و ولایت نیز خلیفہ اولیٰ است و پس ازان جناب
شیخ حسن بصری رضی اللہ عنہم خلافت یافت و این خلافت سینہ بسینہ جاری است و این فیض کہ خدا است
در سینہ ذاکرین محفوظ است و ہمچون ذکر و مذکور برائے ذاکر حافظ است تا قیام قیامت از تقلب
معاندین محفوظ ماند الدنیا و ما فیہا اسم قاتل الا اسم اللہ و ثم فیتم سینہ بسینہ در طبقات حضرات صوفیہ علیہم الرحمۃ
والتحیۃ جاری است و دروازدہ خانوادہ و چہاردہ سلسلہ کہ این مشارب ارباب معرفت اند حضرات
قطب و غوث و ابدال و نقبا و رقبا و اوتاد و رجال الغیب وغیرہ کہ در اول این رسالہ مذکور شدند و حفاظ و قرا
و فقہا و مفسرین و محدثین با برہان و دلایل برائے محافظت شریعت و طریقت ظاہری و باطنی خون جگر
خوردہ سعی بلیغ بکار بردہ اشاعت اسلام بجہاد اکبر نمودہ اند در ہر زمانے وقرنے غوثے شے برآید کہ مجدد
باشد و در افاضہ افادہ مسترشدین کما حقہ سعی نماید و بعضی از بعضے کامل و کامل تر چنانکہ جناب شیخ سید
محی الدین عبد القادر کہ دیگران مجدد دین بودند و ایشان محی الدین شدند نقل است از شیخ عمر کیانی
و شیخ عمر براز رحمۃ اللہ علیہم کہ پرسیدند از حضرت شیخ محی الدین رحمہ سبب تلقب آنحضرت بمحی الدین چہ بود
فرمود یکبار از سیاحت و سفر باز گشتہ آمدہ بودم در و بجانب بغداد داشتم ناگاہ در راہ شخصے را دیدم
چون مریض تباہ حال و مرتاض جانکاہ باروی بزنگ کاہ رہ ئی بمن آورد دیدم کہ چون نہال خشک سال
پژمردہ پیش من در افتاد و گفت مرا بدست مرحمت بنشان و ازین چشمہ حیوان برمن رشحہ بیفشان پس
من او را بنشاندم و بر وی نفسی براندم و در ہمان دم چون شاخ نورستہ گل گل بشگفت و گفت مرا
می شناسی گفتم نی گفت من دین جد تو ام کہ بدین حد رسیدہ بودم حق سبحانہ وتعالیٰ مرا بتو زندہ گردانید
و ترا بمرتبہ ولایت رسانید انت محی الدین من اللہ فرد۔

عیسٰی از مردہ تنے زندہ بدم میکردی | زندہ شد از تو دل و دین کجا تا بکجا است

اور اہما سنجا گذاشتم روئے بجانب مسجد بغداد آوردم پا برہنہ لو دم مردے نعلین پیش من آورد و گفت یا سیدی انت محی الدین من اللہ بعد از ان در مسجد در آمدم دوگانہ نماز بہ نیاز گذاردم چون سلام دادم مردم بمن ہجوم کردہ گرد آمدند۔ فرد۔

چون رسد فتح خداوندی ز اوج | خلق مے آید ز ہر سو فوج فوج

وہمگی مردم بہمین لقب مرا خواندند حال آنکہ پیش ازین کسے مرا ازین لقب نخواندہ بود ابیات

اے از تو حیات دین احمد | ہر چار طرق بتو مؤید
ہر لحظہ کنی بیک عنایت | واصل بخدا بدان ہدایت
الحق کہ ترا است حکم از غیب | از ذات خدائے حق و لا ریب
در عالم مطلق و مقید | داری قدمی درست چون جد
در راہ وصول استقامت | با فیض وصد و صد کرامت

وایضاً نقل است از شیخ عمر کرمانی کہ مجلس حضرت شیخ محی الدین رضی اللہ عنہ خالی نمی بود از مردم یہود و نصاریٰ و نشد مجلسی کہ اسلام نیاوردند و از قطاع الطریق کہ توبہ نکردند و از روافض کہ از عقیدہ باطل باز نمی آمدند وقتی سیزدہ نفر از طائفہ نصارٰے در خاطر خود قصد اسلام کردند و در مجلس وعظ حاضر شدہ اسلام آوردند و بایمان مشرف شدند و گفتند ما از بلاد مغربیم خواستیم کہ اسلام آریم ہاتفے آواز داد اما اورا ندیدم صرف آوازے شنیدیم کہ میگفت ای طایفہ اہل فلاح در بغداد روید پیش شیخ محی الدین سید عبد القادر اسلام آرید از برکت او اسلام در دلہائے شما چنان محکم میشود کہ باز تردد و وسواس پیدا نشود کہ او محی الدین است و بقولہ انا الجیلی محی الدین اسمی و سید الاولیا گردید و غوث محی الدین و سید محی الدین وغیرہ ہمہ اسمار متبرکہ شان در افادہ مریدین و مجاہدین و ہمچنین خلفائے شان و خلفای خلفائے شان و ارباب دیگر خاندان و خلفائے شان ثم و ثم

تا قیام قیامت مجاہدین و مبارز علم یقین خواہند بود و این اسباب جملگی برائے اشاعت اسلام
تا ظاہر و باطن آراستہ شود و دلہائے ہمہ اہل اسلام منور خواہد شد پس ترا ای محبوب من کہ دین
شما تا قیام قیامت در امن و امان سلامت خواہد بود ہمین است حسبك الله ومن اتبعك
من المؤمنين و این آفتاب ہدایت غروب نخواہد شد ہمیشہ ترقی یافتہ بلند تر میگردد شیخ عبد الرحمن
طفسونجی میفرماید کہ چون شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ در ایام جوانی نزد شیخ ما تاج العارفین ابو الوفا
می آمد و جناب شیخ عبد الرحمن برمیخواست برائے تعظیم وی و شیخ ابو الوفا میگفت ہر کہ حاضر مجلس بود
برخیزید برائے تعظیم ولی خدا و گفت روزی ای عبد القادر ہر گاہ بیاید ترا حکومت و سلطنت قطبیت
موعودہ یاد کن این پیر ضعیف را و حضرت شیخ دست حق پرست خود بریش مبارک خود برد و گرفت
و فرمود از یادت نخواہیم رفت و وی در جواب گفت ای عبد القادر ہر خروسے کہ بانگ میکند بعد
ازان ساکت میشود الا خروس تو کہ او مدام در آواز است سکوت لاحق او نیست و ازین اشارت است
بفیض و کرامت جناب غوث پاک رضی اللہ عنہ و جناب شیخ احمد سرہندی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ
علیہ در مکتوبات خود مینویسند دو راہ است کہ بجناب الٰہی موصول اند راہی است بقرب نبوت تعلق
دارد و واصلان این راہ بالاصالہ انبیا اند و صحابہ ایشان درین راہ توسط و حیلولہ نیست و راہی است
کہ بقرب ولایت تعلق دارد و اقطاب و اوتاد و بدلا و سائر اولیا بہمین راہ واصلند و راہ سلوک عبارت
ازین راہ است بلکہ جذبہ متعارفہ نیز داخل بہمین راہ است و در اینجا ہست توسط و حیلولت پیشوائے
این گروہ حضرت امیر المؤمنین علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہ اند و این مصنف قصیدہ برگزیدہ با ایشان تعلق
دارد و درین مقام گویا ہر دو قدم قدم مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر فرق مبارک او است و حضرت
فاطمہ و امامین رضی اللہ عنہم درین مقام شریک اند ہر فیضیکہ میرسد بتوسط ایشان میرسد زیرا کہ ایشان
بر نقطہ منتہای این راہ ہند چون دورہ ایشان تمام شد اول بحضرت امیر المؤمنین امام الحسن بعد ازان

بحضرت امام حسین رضی اللہ عنہما تفویض یافت بہمین ترتیب تا ائمہ اثنا عشریہ و بعد ارتحال این بزرگواران
ہر کرا فیضے میرسید بتوسط ایشان رسید قطبا کان ۹ وغیرہ ثم وثم تا زمان برکت نشان جناب
محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضا رسید این منصب بر ایشان مسلم و مستحکم
گشت و ما بین ائمہ مذکورین و حضرت شیخ ہیچکس را براین مرکز مشہود نیست و ازینجا فرمودند افلت شموس
الاولین الخ مراد از شمس آفتاب ہدایت و ارشاد است - ایضاً جناب شیخ احمد سرہندی نقشبندی مجددی
در مکتوبات خود فرمودہ کہ تا قیام قیامت جملہ اقطاب نواب در زیر قدم مبارک حضرت شیخ سید عبد القادر
جیلانی اند و باشند - ایضاً صاحب موصوف مجدد نقشبندی در دیگر مکتوب مینویسند کہ محبوب
سبحانی قدس سرہٗ فرمودہ اند تا قیام قیامت آفتاب ولایت بر نام من دایم و قایم است و ہمہ اقطاب
زیر قدم مبارک او یند و باشند مثل نواب و نائب شان خواہند بود و این منصب قطبیت بر نام جناب
شیخ مختوم است اصالۃً و موجود است نیابۃً ہر یکے را کہ بر مسند قطبیت مشرف و ممتاز گردد از حضرت
محبوب سبحانی سربلندی این منصب مے یابد ہمچنین تا قیام قیامت منصب ولایت و قطبیت
براجازت شان محصور و نصب و عزل بدلشان مستحکم و موفور است انتہیٰ نقل است کہ روزے
حضرت ولی بزرگتر محمد عمر حکمنی قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ فرمود در مجلس خود کہ ہمہ طرق اہل اللہ چہاردہ پیر رحمۃ اللہ
علیہم بے آمیزش فیض جناب محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ ہمچو طعام بے نمک اندے
و فیض آنحضرت در آنہا ہمچو نمک در طعام نمکین و ہمچو شہد و نبات در طعام شیرین است یعنی ہمہ را
کمال و جمال بفیض اوست - و نقل کردہ شدہ است از شیخ قدوہ کردی ماجدی رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت
شیخ عبد القادر جیلانی امام اہل طریقت است و شیخ شیوخ امام ماست درین عصر و بنور وے طلب
روشنی میکنند اہل قلوب در احوال خود و بہجۃ و سریرت وی واسع مے شود اسرار حقایق و معارف
ایشان و نور وی روشن است از نور نبوی و بآن قوت وی است و بہجۃ مستمد ہست از اصل نبوی

ولہذی قیام اوست دربودی اعتماد آورد والحمد للہ اولا و آخرا تشبیہ تحقیق ظاہر شد آنچہ نقل کردیم
ما از اخبار و آثار مشائخین علیہم الرحمۃ کہ اللہ تعالیٰ در شان اولیاء اللہ لفظ تنبیہ آورد فرمود الا ان اولیاء
اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون واز انبیاء و اولیاء عموماً و از حضرت جناب محمد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم خصوصاً توسل و استغاثت و استمداد جائز است کما ثبت بالنص در سورہ یوسف
اذکرنی عند ربک استمداد کرد یوسف صدیق علی نبینا و علیہ السلام از جلیس محبوس خود وقولہ تعالیٰ
من قول لوط لو ان لی بکم قوۃ او آوی الی رکن شدید - ای کاش مرا قوۃ و طاقت بمقابل این قوم
می بود مقاتلہ میکردم یا رکن شدیدی می بود کہ بوی پناہ می بردم و وما از مغز اینہا می برآردم وقولہ تعالیٰ
من ذی القرنین اعینونی بقوۃ وقصہ اصحاب رقیم کہ عملہائے خود وسیلہ آوردہ از غار خلاص
شدند در مشکوۃ در باب استسقا در فصل ثالث انس و عمر رضی اللہ عنہما عن انس ان عمر بن الخطاب
کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب فقال اللہم انا کنا نتوسل الیک
بنبینا فتسقینا و انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا فیسقون رواہ البخاری - روایت
کرد انس بن مالک رضی اللہ عنہ تحقیق عمر بن الخطاب را عادت بود چنین کہ چون خشک سالی و قحط می شد
طلب باران بوسالت عباس بن عبد المطلب میکرد پس میگفت بار خدایا ما توسل کردیم بسوی تو از پیغمبر
خود پس ما را سیراب و تر و تازہ میکردی و ما این وقت توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی خود صلی اللہ
علیہ وسلم پس ما را سیراب کن پس سیراب و تر و تازہ کردہ میشدند این قدر باران می بارید روایت کرد یعنی
سند کرد بخاری کہ خوب سیراب شدند و در تفسیر عرائس البیان زیر آیت ان فی ذلک لآیت لقوم یتفکرون -
قال بعضہم ہو الذی بسط الارض وجعل فیہا اوتادا من اولیائہ وسادۃ من
عبیدہ فالیہم الملجآء وبہم الغیاث فمن ضرب فی الارض یقصدہم فاز ونجا ومن
کان سعیہ لغیرہم خسر وخاب - گفت بعضی از محققان آنخدائی کہ کشادہ کرد زمین و پیدا کرد

برآن او تا در زمین یعنی میخ ہائی برائے درستی زمین از دوستان خود و سرداران و بزرگان از بندگان خود پس بسوئے اینہا است جای پناہ و باینہاست فریادرسی بحصول مطالب پس ہر کسی کہ رفت بر زمین و قصد کرد برفتن زیارت اینہا پس فائز شد بحصول مقاصد و نجات یافت از ہم و غم و کسیکہ بود سعی او برائے غیر دوستان خداست خار و خجل گشت انتہی و در تفسیر فتح العزیز زیر آیت و ایاک نستعین نوشتہ است کہ درینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد و استقلال آن غیر باشد و او را مظہر عون الٰہی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکے از مظاہر عون الٰہی دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالیٰ در ان نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ استعانت بحضرت حق است لا غیر انتہی و ایضًا در تفسیر فتح العزیز زیر آیت والقمر اذا اتسق مینویسند و بعضی از خواص اولیاء اللہ را کہ آلہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت ہم تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا مے نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات از انہا میطلبند و مے یابند و زبان حال آنہا دران وقت مترنم باین مقالات است مصرع من آیم بجان گر تو آئی بتن۔ انتہی۔ شاید کہ وہابیہ خیال میدانند کہ اطلاق غوث سوائے اللہ تعالیٰ بر کسے غیر خدا جایز و صحیح نباشد نسبت استغاثہ بسوئی غیر خدا اگرچہ مجازًا باشد بنا بر علیہ این را شرک و کفر میدانستہ باشند این ظن ظن باطل پیش فاضل است نمی بینند بسوئے حدیث ابن عمر بروایۃ البخاری سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ان الشمس لتدنو حتے یبلغ العرق نصف الاذن فبینما کذلک فاستغاثوا بآدم علیہ السلام یعنی روایت میکند ابن عمر کہ شنیدم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ

بتحقیق آفتاب نزدیک باشد تا اینکہ میرسد عرق مردم بنصف گوش پس درہمین حالت سختی و
تکالیف وخوف پس استغاثہ کنند وفریاد بر آرند بسوے آدم علیہ السلام کہ ابوالبشر است انتہٰی
ونمی بینید بسوے حدیث زید بن اسلم عند الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول قال ان
الاشعریین ابا موسی وابن عامر وابا مالک فی نفر لہا ھاجروا وقدموا علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وقد ارملوا من الزاد فارسلوا صاحبہم الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم یسئلہ فلما انتہی الیہ سمعہ یقرء وما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا فقال
الرجل ما الاشعریون باھون علی اللہ من الدواب فرجع ولم یدخل علی النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فاتی اصحابہ وقال لہم ابشروا فقد جاءکم الغوث فظنوا انہ قد علم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فبینما ھم کذلک اذا اتاھم رجلان معہما قصعۃ مملوۃ
خبزًا ولحمًا فاکلوا ما شاء اللہ ثم قال بعضہم لبعض ردوا البقیۃ ھذا الطعام علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فردوہ ثم انہم اتوہ فقالوا یا رسول اللہ لم نر طعامًا اکثر ولا
اطیب من طعام ارسلتہ الینا فقال صلی اللہ علیہ وسلم ما ارسلت الیکم شیئًا فاخبروہ
انہ ارسلوا صاحبہم الیہ فسألہ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ بما صنع فقال صلی اللہ
علیہ وسلم ذلکم شیء رزقکموہ اللہ تعالٰی انتہٰی والحاصل انہ لا کراھۃ فی اطلاق ھذہ
الالفاظ ولا ابتداع ولا اشراک ولا اختراع ومن ادعی ذلک فلیأت بحجۃ قاطعۃ وبینۃ
ساطعۃ کذا حققہ فی تقصار جیود الاحرار من تذکرۃ جیود الابرار علامۃ الکھنوی علیہ
الرحمۃ۔ ترجمہ گفت زید بن اسلم از حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفت اشعریین یعنی ابا موسی اشعری وابن
عامر اشعری وابا مالک اشعری رضی اللہ عنہم در جماعتی کہ با ہمدیگر مجتمع بودند وقتی کہ ہجرت کردند از مکہ معظمہ
بسوے مدینہ منورہ وپیش قدمی کردند قدری راہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وپس محتاج شدند

از روئے زاد راہ کہ تمام شدہ بود پس فرستادند قاصد خود بسوئی نبی صلی اللہ علیہ وسلم میخواند آنوقت
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وما من دابۃ الخ نیست از ہیچ یک حرکت کنندہ در زمین مگر رزق او بر خدا ست
یعنی خداوند تعالیٰ برزق رسانیدن ہر مخلوق را ضامن است پس گفت آن قاصد در دل خود چیست
این اشعریان از کردہ و واپس ہم بے توکل بر خداست واپس آمد و داخل نشد در مجلس پیغمبر خدا صلی
اللہ علیہ وسلم پس رسید باصحاب خود را و گفت یاران را بشارت باد بر شما کہ تحقیق آمد بشما فریادرس کہ
بفریاد شما میرسد پس آنہا گمان کردند کہ تحقیق خبر کردہ باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را پس باہمدیگر درین
حالت بودند کہ آمدند دو مردان کہ ہمراہ یکے پیالہ کلان پر از نان ہائے تازہ و ہمراہ دیگرے کاسہ از لحم
پختہ پر است پس خوردند آن قدر کہ خدا تعالیٰ خواست بعد ازان گفتند بعضی از آنہا بعض دیگر را این ما بقی
نان و لحم واپس کنند پیش حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس واپس کردند بعد ازان چون آمدند در خدمت رسول
صلی اللہ علیہ وسلم گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ندیدیم طعامی بسیار و ندیدیم لذیذ تر از طعام فرستادہ
شما بما فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من نفرستادم بشما چیزے طعام پس خبر کردند و قصہ تمام بیان
کردند کہ ما قاصد فرستادیم بطرف رسول صلی اللہ علیہ وسلم و خبر کردند از انچہ کہ قاصد بعمل آورد پس فرمود حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم آنچہ کہ بشما رسید چیزے بود کہ نصیب شما کرد واللہ تعالیٰ انتہیٰ۔ وحاصل کلام آنکہ نیست
این الفاظ مکروہ باطلاق غوث و نہ بدعت و نہ شرک و نہ اختراع کسیکہ دعوے کند باید کہ بیارد و بیاید
بحجت قاطعہ و گواہ روشن ہمچنین تحقیق کردہ علامہ لکھنوی فاضل فہیم عبدالحی بن عبدالحلیم رحمہم اللہ و در سر الشہادتین
چون در پیش امیر المؤمنین امام حسین رضی اللہ عنہ در میدان کربلا زیادہ از پنجاہ شہید شدند فعند ذلک
صاح الحسین علیہ السلام اما من مغیث یغیثنا لوجہ اللہ اما من ذاب یذوب عن حرم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا بالحر بن یزید الریاح انتہیٰ پس آنوقت نعرہ زد امیر صاحب
کیست فریادرسندہ بفریاد ما برسد و مارا مدد کند از برائے خدا آیا کیست کہ دور کند و باز دارد دشمنان دیدہ

ازین کلفت حرم محترم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگہان حر بن یزید برآمد چنان فریاد رسی
کرد کہ جان خود را مع اتباع خود فدا کرد انتہی۔ و در اشعۃ اللمعات شرح مشکوٰۃ در باب زیارت القبور
شیخ عبد الحق دہلوی مینویسند زیارت قبور مستحب است بالاتفاق زیرا کہ سبب رقت قلب و تذکر موت و بوسیدگی
استخوان و فنائے دنیا ست و جز آن از فواید عمدہ در ان دعا مر اموات را و استغفار برائی ایشان آمدست
در این وارد شدہ است سنت و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بمزار بقیع میرفت و سلام میداد بر اہل
آن و استغفار میکرد برائے ایشان و اما استمداد باہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکر شدہ اند
آنرا بسیارے از فقہا و میگویند نیست زیارت مگر برائے دعائے موتی و استغفار برائی ایشان
و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کردہ آنرا مشایخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم
و بعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم و این امرے محقق و مقرر است نزد اہل کشف و کمال از ایشان تا آنکہ بسیارے
را فیوض و فتوح از ارواح رسیدہ و این طائفہ را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی رح
گفتہ است قبر موسی کاظم علیہ السلام تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و مولینا حجۃ الاسلام ابو حامد
امام محمد غزالی رحمۃ اللہ گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوی در حیات وے استمداد کردہ شود بوے
بعد از وفات وے و یکے از مشایخ عظام گفتہ است دیدم چہار کس را از مشایخ کہ تصرف میکنند در قبور
خود مانند تصرفہائے ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ سید عبد القادر جیلانی
و دو کس دیگر از اولیا شمردہ اند و مقصود حصر نیست آنچہ خود دیدہ و یافتہ است گفتہ و سیدے احمد
بن زروق کہ از اعاظم فقہا و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت کہ روزے شیخ ابو العباس حضرمی
از من پرسید کہ امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند کہ امداد حی قوی
تر است و من میگویم کہ امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا کہ وے در بساط حق
است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفہ بیشتر ازان است کہ حصر و احصا کردہ شود

ویافتہ نمے شود در کتاب وسنت واقوال سلف صالح کہ منافی ومخالف این باشد ورد کند این را
وبتحقیق ثابت شدہ است بآیات واحادیث کہ روح باقی است واورا علم وشعور بزائرین واحوال ایشان
ثابت است وارواح کاملان را قرب ومکانتی در جناب حق ثابت است چنانکہ درحیات بود بلکہ
بیشتر ازان واولیاء اللہ را کرامات وتصرف درا کوان حاصل است انتہی ودر حصن حصین واذا انفلتت
دابتہ فلینادا عینوا یا عباد اللہ ز۔ ای رواہ البزار عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما۔ و
روی ابن السنی عن ابن مسعود مرفوعًا اذا انفلت دابۃ احدکم بارض فلاۃ فلیناد
یا عباد اللہ احبسوا فان للہ تعالی عبادًا فی الارض تحبسہ قلت حکی لی احد شیوخنا
الکبار فی العلم اذا انفلت لہ دابۃ اظنہا البغلۃ وکان یعرف ھذا الحدیث فقال لہ فحبسہا
اللہ فی الحال بغیر سبب سوی ھذا الکلام ذکرہ النووی فی الاذکار ۱۲ حرز وان اراد عونا فلیقل
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط ای رواہ الطبرانی عن زید
بن علی عن عتبۃ بن غزوان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا ضل احدکم شیئًا
او اراد عونا وھو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی ثلاثًا فان للہ عبادًا
لا نریھم ۱۲ حرز یعنی وقتی مے گریزد ویا بفرار میرود مرکب او پس ندا کند وگوید اے بندگان خدا
روایت کرد این حدیث را بزار از ابن عباس رضی اللہ عنہ وروایت کرد ابن السنی از ابن مسعود بحدیث مرفوع
وچون فرار کند مرکب یکے از شما بزمین صحرا پس باید کہ ندا کند ونعرہ زند ای بندگان خدا حبس
کنید پس بیشک برائے حضرت اللہ بندگان است در زمین بند میکنند آن مرکب را۔ ملا علی قاری
میگوید کہ حکایت کرد برائے من یکی شیخی از شیوخ ما در علم وقتی کہ فرار کرد ویگریخت مرکب او گمان میکنم
کہ آن مرکب استر بود وبود آن شیخ کہ شناختہ بود این حدیث را پس گفت آنرا پس بند کرد اللہ تعالی
آن استر را ہمان وقت سوائے سببی دیگر بجز خواندن این حدیث ذکر کرد امام نووی از برای حدیث

ودر اذکار (۲) حرز ثمین ملا علی قاری ۱۲ ۔ اگر اراده مدد و استعانت کند باید که بگوید ای بندگان خدا مدد کنید ۔ سه بار گوید روایت کرد طبرانی از زید بن علی از عقبة بن غزوان از نبی صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود که چون گم شود یکی را از شما چیزے و اراده استعانت کند و باشد او در زمینی که نباشد کسے مونس و رفیق در انجا پس باید که بگوید ای بندگان خدا مدد کنید مرا پس بتحقیق برائے خداوند تعالی بندگان اند که نمی بینیم ایشان را ۱۲ حرز ثمین ملا علی قاری انتهی ۔ والیضا در تفسیر ملا حسین کاشفی آورده است که در روایت صحیح ودر او بود که ایشان را در فن سحر مهارتے تمام داشت چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر بر مادر شان همچنان کرد و ایشان بر قبر پدر خود رسیده آواز داده پدر جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بے لشکر و سپاه و سلاح و کار بر ایشان تنگ کرده و ایشان را عصائے است که چون می افگند اژدها مے شود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه میفرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب مے شوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادو نیست چه سحر هائے ساحر وقتی که در خواب باشد اثر ندارد و چون حال بدین منوال باشد شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود انتهی ۔ ساحران از مردگان حقیقی که کفراست امداد خواستند عجب است که وهابیان از تصرف اولیاء الله منکر ند حال آنکه المؤمنون لا یموتون ۱۲ ۔ ودر شرح فقه اکبر ۔ واعلم انه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله تعالی ثم قرأ قوله تعالی ان فی ذلک لآیات للمتوسمین ای المتفرسین رواه الترمذی من روایة ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه ومما ینبغی التنبیه علیه هذا ان الفراسة ثلثة انواع فراسة ایمانیة وسببها نور یقذفه الله تعالی فی قلب عبده وحقیقتها انها خاطر ...

[illegible]

على القلب ويثبت عليه كوثوب الاسد على الفريسة ومنها اشتقاقها وهذه الفراسة
على حسب قوة الايمان فمن كان اقوى ايمانا فهو احد فراسة قال ابو سليمان الدارانى
رضى الله عنه الفراسة مكاشفة النفس ومعاينة الغيب وهى من مقامات الايمان۔ انتہی
ترجمہ تحقیق فرمود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بپرہیزید و ہوشدار یداز فراست مومن بیشک او مومن
می بیند بنور حضرت اللہ ہمہ چیز او را در نظرے آید بعد ازان خواند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این آیت
را۔ ان فی ذلک الخ۔ تحقیق در ہلاکت قوم لوط وغیرہ آیات و معجزات اند برائے متوسمین یعنی متفرسین
کہ صاحبان فراست اند روایت کرد امام ترمذی از روایۃ ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ ولایق دانستہ
کہ این فراست بسہ نوع باشد قسم اولی و اعلی فراست ایمانی است وسبب آن نور است کہ روشن
شود در دل بندۂ خدا وحقیقت آن نور تصور خاطر کہ ہجوم کند بران دل بندہ وجست کند بر آن
مانند جستن شیر بر فرس و ازان فراست اشتقاق آن نور است و این فراست برحسب قوۃ
و طاقت ایمان پس ہر کرا ایمان قوی است پس او را تیز باشد فراست و گفت ابوسلیمان دارانی
رضی اللہ عنہ فراست مکاشفۂ نفس و معاینۂ غیب و این فراست از مقالات و مقامات ایمان ست۔ انتہی
شرح فقہ اکبر زیر جملہ کرامات الاولیاء حق۔ مر خداوندان فراست را بزیرکی و زنگرند و حقیقت آنچہ ہا را
بسہا آن بشناسند و این صفت مومنان است۔ آوردہ کہ خواجہ بزرگ قطب الاخیار خواجہ عبدالخالق
عجدوانی قدس سرہ روزی در معرفت سخن میگفت ناگاہ جوانے در آمد بصورت زاہدان خرقہ
در بر و سجادہ بر کتف در گوشۂ نشست و بعد از زمانے برخاست و گفت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اتقوا فراسۃ المؤمن فانہ ینظر بنور اللہ۔ سر این حدیث چیست خواجہ قدس اللہ
سرہ فرمودند کہ سر این حدیث آنست کہ زنار ببری و ایمان آری گفت نعوذ باللہ منہا کہ مرا زنار باشد
خواجہ اشارت فرمود و خادم برخاست خرقہ از سر جوان بر کشید زناری پدید آمد جوان فے الحال زنار ببرید

وایمان آورد خواجہ فرمود کہ ای یاران بیائید تا بموافقت این عہد کہ زنار ظاہر ببرید ما نیز زنار باطن را ببریم وقطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد ودر قدم خواجہ افتادند وتجدید توبہ کردند **مثنوی**

توبہ چہ باشد پشیمان آمدن	بر در حق نو مسلمان آمدن
عام را توبہ ز کار بد بود	خاص را توبہ ز دید خود بود

انتہی تفسیر حسینی۔ ودر تفسیر عرائس البیان اتقوا من فراسۃ المومن فانہ ینظر بنور اللہ فاذا وجب الخوف من فراسۃ من یری بنور اللہ فکیف لا یجب الخوف من فراسۃ من یری بالحق لا بالغیر انتہی زیر تفسیر آیت مذکوران فی ذلک لایات للمتوسمین۔ ترجمہ یعنی بپرہیزید وخوف کنید از فراست مومن کہ او بنور خدا می بیند پس چون واجب شد کہ خوف کند از کسی کہ می بیند بنور خدا پس چرا واجب نیست کہ خوف نکند از کسی کہ می بیند بذات مقدس خدا انتہی ما فی العرائس خلص کلام وسلالہ مرام آنکہ جناب محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی قدس سرہ عالم ربانی بودند ودر علوم شان برکتی بود کہ درحالت دراست نوبت بقطبیت رسید ودر قصیدہ میفرمایند لقولہ

درست العلم حتی صرت قطبا	ونلت السعد من مولی الموالی۔

وبودن ہمہ اولیاء اللہ در زیر تبعیت شان وبودن ہمہ ایشان فرمان بردار وے وبودن ایشان مقتبس از انوار وے قاطبۃ ومستفیض از آثار وے کافۃ وبودن آنحضرت سلطان وقت وقطب آفاق وغوث زمان ومہیمن اسرار اولیاء ومسیطر مراتب اصفیاء وحاکم خافقین مرجع ثقلین نبود حکم در وقت وے مگر حکم وے ونہ تصرف در عصر وے مگر تصرف وے مراد ازاست حکم تمام وتصرف عام احیاءً واموتاً ونصب وعزل وقبول وخزل وسید اولیاء وسند اتقیاء وسلطان مملکت ولایت وداخل اصول مراتب بدایت ونہایت وکمالات ایشان ظاہراً وباطناً وصورۃً وسیرۃً درکتب متداولہ مرقوم است وایشان در اہل مجالس واشہر محافل زبان مرافشان

خود فرمودہ اند۔ چنانچہ قال العلامہ والحبر الفہامہ المولینا علی القاری الحنفی رحمۃ اللہ الباری فی نزھۃ الخاطر صفحہ ۱۰۲ عن الشیخ ابی الحسن علی الخباز قدس سرہ قال سمعت الشیخ ابا القاسم عمر البزار یقول سمعت سید السید الشیخ محی الدین عبد القادر رضی اللہ عنہ یقول من استغاث بی فی کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل بی الی اللہ فی حاجۃ قضیت حاجتہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احدی عشرۃ مرۃ ویذکرہ ثم یخطو الی جہۃ العراق احدی عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجتہ فانہا تقضی باذن اللہ تعالی۔ انتہی

ترجمہ گفت علامہ فہامہ مولینا ملا علی قاری الحنفی رحمہ اللہ الباری در رسالہ مصنفہ مولفہ خود نزہۃ الخاطر الفاتر از شیخ ابی الحسن علی الخباز قدس سرہ گفت شنیدم شیخ ابو القاسم عمر البزار میگفت شنیدم سردار سرداران من شیخ محی الدین السید عبد القادر رضی اللہ عنہ میگفت ہر کہ استغاثہ کند در وقت سختی دور کردہ شود آن سختی از و وہر کہ ندا کند بنام من در شدت وکلفت دور کردہ شود از و وہر کہ وسیلہ کند بمن بطرف خدا تعالے در حاجتی قضائے حاجت کردہ شود وہر کہ بخواند دو رکعت وے خواند در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص یازدہ مرتبہ پس از ان درود بفرستد بر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسلام نیز بعد فراغت نماز یازدہ بار رود قدم بردارد و جہت عراق یازدہ قدم ویاد کند نام من ویاد کند حاجت خود پس بیشک حاجتہ روا گردد باذن اللہ تعالی۔ وقال الشیخ العالم المحدث الشیخ عبد الحق الدہلوی الحنفی رحمۃ اللہ علیہ در زبدۃ الاسرار والآثار صفحہ ۱۰۱۔ قال الشیخ رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی شدۃ وکربۃ کشفت عنہ ومن نادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل بی الی اللہ عز وجل فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احدی عشرۃ ۔ ثم یصلی ویسلم علی رسولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بعد السّلام ویذکرہ ثم یخطو الی جہۃ العراق احدی عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجتہ فانہا تقضی بفضل اللہ وکرمہ۔ انتہی۔ وترجمہ در روایت اول کردہ شد۔

وقال الشیخ عبد القادر ابن محی الدین الاربلی فی رسالتہ تفریح الخاطر صفحہ ۷۰ ذکر فی بہجۃ الاسرار وتکملۃ الامام الیافعی قال رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی شدۃ او کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی باسمی فرجت عنہ ومن توسّل بی فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احدی عشرۃ مرۃ ثم یصلی ویسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم بعد السّلام یخطو الی جہۃ العراق احدی عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجتہ فانہا تقضی۔ انتہی۔ ودر غوثیہ نوشتہ اند کہ این نماز را صلوۃ الاسرار خوانند واز ملفوظات غیاثی نقل کردہ کہ این نماز مسمّی است بصلوۃ الحاجۃ

وقال الشیخ محمد الصادق الشہابی السعدی القادری فی مناقب الغوثیہ صفحہ ۳۳ فی کیفیۃ اداء الصّلوۃ الاسرار در ملفوظ غیاثی آوردہ است کہ اکثر بزرگان دین ومشائخ عین الیقین فضائل دوگانہ یازدہ گامی کہ مسمّی بصلوۃ الحاجت است وصلوۃ الہدیہ الی حضرۃ القادریہ نیز گویند ومابین العشائیین می گذارند واز جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استفادہ نمودہ اند وباداء آن دوگانہ مامور شدہ اند چنانکہ حضرت شیخ یوسف سجاوندی قدس سرہ میفرمایند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدم وپرسیدم کہ اگر شخصی را اجل رسیدہ باشد اورا علاجی ہست کہ نمیرد فرمودند اگر دوگانہ دلدی سید عبد القادر رضی اللہ عنہ باعتقاد راسخ ادا نماید عمر وے مزید گردد واز طرف غوث اعظم رضی اللہ عنہ در فضائل صلوۃ الحاجۃ در بہجۃ الاسرار ودر تکملہ یافعیہ نقل میکنند کہ فرمودہ من استغاث بی فی کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل بی الی اللہ عزوجلّ فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص

احدے عشرۃ مرۃ ثم یصلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدے عشرۃ مرۃ ثم یخطو
الی جہۃ العراق احدے عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجتہ فانہا تقضی بہا انتہی
و شیخ الہند شیخ عبد الحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در ترجمہ کتاب منہج المسالک الی اشرف المسالک در آداب
ذکرے فرماید چہارم مدد جستن بل نزد شروع در ذکر بہمت شیخ کہ ذکر از وی دارد و اگر بزبان نیز
نداکرد شیخ را و فریاد خواہد از وی نیز روا ست اگر حاجت بدان افتد انتہی از رسالہ ثبوت شفاعت
و در نفحات الانس مصنفہ عبد الرحمن جامی علیہ الرحمۃ مرقوم است کہ حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بہاء الحق
بلاگردان نقشبندی بخاری علیہ الرحمۃ وصیت فرمودند کہ در پیش جنازۂ ما این را بخوانند رباعی

مفلسانیم آمدہ در کوی تو	شیئاً للہ از جمال روی تو
دست بکشا جانب زنبیل ما	آفرین بر دست و بر بازوی تو

و در سیر اولیاء اللہ ازین نوع بسیار یافتہ میشود از انبیاء و اولیاء استمداد و استعانت جایز است
در جذب القلوب الی دیار المحبوب نوشتہ است بروایت ابن ابی شیبہ بسند صحیح آوردہ است
کہ در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قحطی افتاد شخصی از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بسر قبر شریف نبوی آمد فریاد و زاری کرد و گفت یا رسول اللہ استسق لامتک فانہم
قد ہلکوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را در خواب آمد فرمود برو عمر را بشارت دہ کہ باران خواہد شد
ہمچنان شد و ہم درین است کہ ابن الجلاء میگوید کہ بمدینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در آمدم و یک دو
فاقہ بر من گذشت بقبر شریف ایستادم و گفتم انا ضیفک یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غنودگی مرا
گرفت بخواب رفتم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم رغیفی بدست من داد نصفی را در خواب
خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من موجود باقی بود صاحب مواہب اللدنیہ مینویسد کہ
در مکہ معظمہ بیمار شدم بمرضی لا علاج کہ اطبا از علاجم عاجز آمدند و من از حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

استغاثت کردم آرام شد. و نیز میدیدیم که از آنجا آمده در شهر مصر خادمه من با سبب تصرف
جن مضطرب شده بود استشفاع بجناب رسول صلی اللہ علیه وسلم کردم آرام شد غرض مفهوم
کلی اولیاء اللہ که هست دوست مالک و متصرف العطاء الصمد کرمیه یحبهم و یحبونه مظهر این معنی است
و این ناقل و نثل خوان کم عقل و نادان اگرچه مذنب و گنهگار و بے عمل و بے کار با اینهمه به نام حضرات
اولیاء اللہ عاشق زار. و ذکر خیر ایشان شب و روز کار. و در تعظیم و تکریم و توقیر شان بیدار و هوشیار.
در رد و هابیان و غیر مقلدان و مرزائیان نیچریان و زندیقان و بدعتیان از دل و جان بیزار. بگذار
بگذار لان لهم سوء الدار. وکفی علیهم النار. همه آبا و اجداد این مسکین اهل اللہ و عاشق اولیاء اللہ سگی بودند
در باین حزب اللہ خیلے اخلاص و حسن اعتقاد داشتند و جد امجد این بدنام کننده نیکو نامے چند از اولاد
صلحائے الفضا رعرب بودند بہاء الدین نام داشت جذبه عشق الٰهی بر دل آمده بطلب پیر کامل سفر اختیار
کرد و برادر خود شرف الدین نام همراه گرفته از عرب بلاد و امصار وادی پیما گردید رفته رفته سر در هند
و پنجاب برآورد و در کشتوار که از مضافات کشمیر است قرار گرفت و معتکف شدند و استعانت و استمداد
از دربار نبوی طلب کرد. و در واقعه بشارت آمد که بروید بکشمیر که حصه امانت فقر شما نزد شیخ بابا نصیب الدین
غازی است و از بزرگان سلف بگوش رسیده از شیخ عبدالوهاب نوری و در بعض تاریخ از شیخ امین الدین وانی
بر فتن و ارادت نمودن مامور شدند واللہ اعلم و علمه اتم. چون بامتثال امر نبی و تبعیت لهم لا ریبی
برآمده راه کشمیر پیش گرفت در چند روز رسیده بخدمت بابرکت شیخ خود علی الاختلاف رسیده مطمئن
شده بعد چند روز و برادر در سلسله سهروردیه داخل کردند و آنچه که مناسب حال شان بود تلقین نموده
و اذکار و اشغال معمول سلسله سهروردیه است بدی مقرر کردند و چند روز در پیش خود گرفته بتوجهات
ظاهری و باطنی سرشار و سیراب گردانیده هر دو برادر را بترک و عزلت فرمودند و در کوهے که هارشم نام
دارد در پرگنه و هو قریب قریه زیون و پانته چهک واقع است در آنجا رفته هر دو برادر بعبادات

ومجاہدات مشغول شدند وہمہ لذات را ترک کردند و غاری کندانیدہ جناب بہاؤالدین صاحب در غار
عبادت مے کرد. و شرف الدین بیرون غار مسجدے بنا کردہ دران مسجد عبادت میکرد. جناب
حضرت شیخ ومرشد کامل شرف الدین را فرمود کہ بہاؤالدین را خدمت کردہ میباشی و تابعداری فرمان
شان کردہ واین پیر شما است چونکہ دران روزہا کہ بہار شم رفتند و ترک لذات کردند از زبان شیخ
برآمد کہ اے بہاؤالدین تو بہار دین است و ایام بہار را در زبان کشمیری سونت میگویند ومردم اورا
باعتبار ترک لذات ریشی قرار دادند وچونکہ ایام سونت بود سونتہ ریشی بنام مشہور گردید. وسالہا درانجا
بعبادت مصروف بودند وحضرت شیخ وصال یافتند وبعد چندے جناب سونتہ ریشی صاحب ہم
وصال یافتند از کوہ بنشیب آوردہ شدند اندرون قریہ پانتہ چھک مدفون کردند ومزار شریف فراخ
ساختند ومحمد شرف الدین از برادر موصوف خود خرقہ خلافت یافتہ بر سجادہ نشست. اہل حاجات و
طالبان حق را دستگیر شدہ وضع مشایخی را رونق داد یک ملاحی را دختر او در زاد مجنون بود بدعا
ریشی صاحب بہ شدہ بود آن ملاح با جملہ قبیلہ خود از جناب شرف الدین صاحب مرید شدند وجملہ تعمیر
مقبرہ ریشی صاحب و خانقاہ فراخ بنا کردند وجناب شرف الدین بامر باطنی بتاہل گرفتن مامور شدہ
فے الفور متاہل شدہ اللہ تعالے فرزندے سعادتمند عطا فرمود محمد یعقوب نام کردند وا و
بروطیرہ والد ماجد خود زندگانی نمود. در خورد سالی آثار بزرگی بر ناصیہ او درخشان بود بریاضت و عبادت
ومجاہدات جوانی خود را صرف نمودہ بدرجہ کمال رسید از والد خود خرقہ خلافت یافت و والد او وصیت
نمود وگفت اے فرزند از اولاد شما خیلے نور و برکت بنظر مے آید باید کہ در اندک روز نکاح کنی۔
منظور خدا بود نکاح کردند وجناب شرف الدین صاحب براہ وصال رخت بست ومحمد یعقوب بر سجادہ نشست
ومردمان طالبان را رہبری کردن گرفت بسے واصل شدند واز حضرت ایزدی جناب محمد یعقوب را
سہ فرزند سعادتمند ویک دختر نیک اختر عطا شد. محمد مسعود ومحمد خلیل ومحمد قاسم حکمت الٰہی چنان شد

شخصے مریض مزمن از ہندوستان خاص از عظیم آباد برائے تبدیل آب و ہوا و تمنائے صحتوری
بکشمیر آمد و کمال تسخیر خلایق و شہرت محمد یعقوب استماع نمود و استجابت دعا مشہور بود این
شخص بطلب دعا برائے حصول صحت خود بخدمت حاضر شد پرسیدند چہ نام داری گفت محمد عبد اللہ
بکرامت ایشان را معلوم شد کہ ذی علم است گفتند درین شہر برائے کدام ضرورت آمدی
گفت مریض مزمن شدہ ام صحت و تندرستی طلب دارم فرمودند اللہ تعالے بطفیل بزرگان صحت بخشد
خاطر جمع دار ہفت روز پیش ما آمدہ در توجہ حاضر مے باشی ہمچنان کرد روز ہفتم خود را صحیح و سالم دید
قدمبوس کردہ التجا کرد کہ مرا مرید خود کنند تا در زمرہ مریدان شما باشم اجابت نمودند و مرید ساختند
و آنچہ مناسب حال او بود تلقین فرمودند و بر استقامت ترغیب دادند و فرمودند کہ مرا اللہ تعالے سہ فرزند
عطا کردہ است اینہا را تعلیم علوم دین و ترتیب تہذیب این ہا باید کرد و اوقات بسری عمر بقیہ خود
بہمین جا گذار برائے شما و برائے ما بہتر میشود منظور کرد پس بتدریس علوم اشتغال گرفت
متصل خانقاہ مدرسہ علیحدہ بنا کردند و اطفال قریہ پانتہ چہک و از دور دور قریہ ہا در طالبان علم
آمدن گرفتند و این ہر سہ برادر در تعلیم علوم خوب چند سال سعی بکار بردہ تعلیم یافتند و محمد خلیل
و محمد قاسم در خورد سالی قضا کردند و ہمشیرہ اینہا در نکاح مولوی محمد عبد اللہ بحکم و اجازت
محمد یعقوب آمد و جناب محمد یعقوب محمد سعید را در تربیت علم و اشتغال مشائخانہ مبالغہ
نمود بسوئے او توجہ بسیار داشت در حیات خود تزویج او را انجام داد و بجائے خود او را نائب و
خلیفہ کرد و بخرقۂ خلافت سرفراز فرمود و خود رحلت فرمائے دار آخرت شدند و بعد چند سال ہمشیرہ
محمد سعید زوجہ مولوی محمد عبد اللہ نیز قضا کرد و اولاد چیزے نماند لبدہ محمد سعید را مولوی محمد عبد اللہ
نگذاشت و باوے بسیار زحمت کرد و بدرجہ تحصیل علوم منقول و معقول رسانیدہ و در پیش خود بتدریس
طلبا مقرر کرد تا علوم در دل او استحکام گیرد و چون دستار فضیلت بر سر محمد سعید بستہ کرد و ہمہ علماء

شهر را ضیافت نموده و محمد سعید را سند داده و خود بحیله رفتن حج وداع گردید و رفت و در مدینه
منوره مدفن یافت و محمد سعید خوب در علم ترقی نموده عمر خود درین اشتغال بسر کرد و در تمام عمر همگی
یک فرزند سعادتمند بوجود آمد و وی را در علم دین و در درستی اعمال و احوال نیک سیرتی مستفیض
گردانید. محمد عبد السلام نام داشت و مولوی محمد سعید نیز راه پیماے وطن اصلی شده قضا کردند و
محمد عبد السلام نیز طابق النعل بالنعل موافقت و متابعت اسلاف خود نموده باحسن وجه رونق علم و
عمل و تربیت مریدان و معتقدان خیلے ملحوظ داشت و در زمان محمد یعقوب قریه پانته چهک بنام
شان براے خرچ لنگر آستانه ریشی صاحب و خرچ مدرسه جاگیر متعین شده بود و همگی خرچ اخراجات
از آمدنی اجناس وغیره مے شد و محمد عبد السلام در هر نوع روزگار خود در بهترین احوال دینی و دنیوی
بسر برده اوقات خود باتجام رسانید و از ایشان چهار فرزند نیک پیوند ماندند. بهاء الدین
و عبد الصمد و عبد الواحد و محمد یحیی و دو دختران نیک اختر و این هر چهار فرزند بظاهر و باطن
آراسته بورع و تقوے پیراسته بودند و ایشان نیز بطریق آبائے خود علم و عمل ظهور
گرفت و تعلیم و تعلم و رونق مدرسه بدستور قایم داشتند اما برادر بزرگ بهاء الدین بعد
حصول علم تجرید اختیار کردند در مقام عارشهم بمقام جناب ریشی صاحب در غار نشسته بعبادات
و مجاهدات و ریاضات مصروف شد تا تمام ایام شباب در یاد حضرت رب الارباب منقضی
کرد و روزے در واقعه دید که جناب محبوب العالم شیخ حمزه مخدوم قدس سره بوے میفرمودند فرزند
حالا وقت راهبری خلق است از غار برآ بخیر در شهر خاص کشمیر در محله احمد اکدل سکونت پذیر
باش و همانجا دستگیری مردمان و طالبان کرده باشی و تزویج شما در همانجا سرانجام خواهد شد
و زنے زاهده عارفه صادقه را یک دختر دار و از ما فرزندے نیک خواهد و من شما را باد دادم. پس
از بیداری بعد نماز صبح بمزار ریشی صاحب آمده سر بمراقبه کرده باین اراده که از ریشی صاحب مشورت

وصلاح در باب فرمودہ مخدوم صاحب میکنم مقصود وی این بود کہ ریشی صاحب سفارشی کردہ
رفتن بشہر و گرفتن عیال معاف کنانند و بنا بر ان ریشی صاحب بوی ترغیب دادند و عتاب کردند
کہ تو بفرمودہ محبوب عالم توقف میکنی فردا روانہ شہر باید شد پس جناب بہاء الدین صاحب از
غار برآمدہ یک شب در نزد والد بزرگوار خود گذرانیدند و ایشان را نیز حکم شدہ بود باید کہ بہاء الدین
بشہر جائے گیر شود توقف نکند لہذا ترغیب دادند کہ فرمودہ جناب محبوب عالم الطیب بال منظور
کردہ بالرأس والعین تعمیل کردہ باید رفت روز جمعہ بخیر روانہ شہر شدند و رسان کردہ محلہ احمد اکدل
رسیدند و بی بی صاحبہ موصوفہ در انتظار وے بود و ایشان بوقت نماز در مسجد برائے نماز
رفتند بی بی صاحبہ وے را دیدہ و شناخت بعد نماز در خانہ خود طلبید و امام مسجد و چندکسان را
مدعو کردہ نکاح دختر خود ہمراہ بہاء الدین صاحب منعقد ساختہ و درا ندک روز بی بی صاحبہ
فوت کرد خانہ سکونتی داشت و زمین ساکرارو باغچہ زمین و املاک خانہ واثاث البیت ہرچہ
کہ داشت در زیر تصرف داماد در آورد و بہر حال بہاء الدین صاحب را در خانہ ہم تجرد حاصل شد
اکثر اوقات خود در ضبط اوقات و وظائف مصروف میکرد و زبان بہاء الدین صاحب سیف
قاطع بود ہر چہ کہ بزبان میفرمود نا تیر بہدف مے شد اہل حاجات و طالبان خدا بدرش
ازدحام گرفت روز مرہ مردم مرید مے شدند و معتقد منقاد میگردند چنانچہ حبیب اللہ صاحب
بچہ و آیۃ اللہ صاحب بچہ با حسن اخلاق با وی الفت گرفتند و بہر ہفتہ بنزد وے می آمدند
و مجلس مے کردند و باغ بہار کہ این وقت نام او بہار مشہور است در انجا یک چاہی است
از عہد امیران و سرداران چغتائیہ بود کہ خانہ ہائے کبوتران دران بسیار بودند بعد نماز صبح و بعد
نماز عصر بر آن چاہ مے نشستند و خیلے سرود و ذکر قمریان مے نوشیدند چنانچہ شیخ احمد
صاحب تارہ بلی ہم در زمان خود بر سر آن چاہ گاہ گاہ آمدہ مے نشستند غرض کہ بہاء الدین

صاحب را خیلے قبولیت رو داد و فتوحات بسیار از مریدان و معتقدان آمدن گرفت. و
جناب والد صاحب شان محمد عبد السلام نیز از قریہ پانتہ چہک آمدہ پیش بہاء الدین فرزند
کلان خود قرار گرفت و از دور دور شہرت برکت شان شنیدہ مردم مے آمدند و مرید شدند
گویا دریائے فیض و برکت از حضور اجرا یافت و جناب والد ماجد شان وصال یافت یعنے
محمد عبد السلام و در ہمانجا متصل مقبرۂ جناب شیخ اسمٰعیل بہائی صاحب مقبرہ ساختہ زمین ہر دو
مقبرہ باہم ملصق نمودند و از جناب بہاء الدین صاحب چار فرزند حق پسند پیدا شد حضور پیر و
احسن پیر و معین الدین و احد پیر و جناب بہاء الدین صاحب بعمر بارکت در احمد اکدل وصال
یافتہ نزدیک قبر والد ماجد خود مدفون ساختند حضور پیر اتباع اسلاف خود نمودہ رونق علم و عمل
برابر گرفت میشت خود منصّبِ مشایخی میگذرانید و افادہ و استفادہ از عبد اللہ صاحب مخدومی
نمود و احسن پیر در جوانی قضا کرد و در مزار امرت سر مشہور بمزار بولاقی است مدفون شد ہیچ
اولاد وے نماند و پیر معین صاحب ہمیشہ تجرید اختیار داشت زیراکہ اسفل بدن شان از خورد
سالی بیکارہ بود مدام با وظائف و اوراد و سلوک کار بند بودند در قریہ پانتہ چہک در مزار محمد یعقوب
صاحب مدفون شدند و از احد پیر یک فرزند ماند در جوانی فوت شد و یک دخترش تا حال
زندہ است و احد پیر ہم در احمد اکدل قضا کرد و در ہمان مقبرہ مذکور مدفون شدند و از جناب
حضور پیر صاحب مرحوم کہ والد ماجد این فقیر است چار فرزند بظہور آمدند ہر یکے باصلاح نیک
سیرتی متصف بودند یکے عبد القدوس کہ در جوانی فوت شد و دوم محمد یحییٰ کہ خیلے صالح و قاری
و حافظ قرآن بود عمر خوش گذرانی نمودہ قضا کردند در احمد اکدل در ہمان مقبرہ مدفون شدند و از وی
سہ پسر و دو دختر پیر حفیظ اللہ و پیر حبیب اللہ و پیر نور الدین ہر سہ زندہ ہستند حبیب اللہ
پیر و پیر نور الدین در احمد اکدل در جائے آبائے خود گذران خود میکنند و پیر حفیظ از بیست و پنج

سالہ برکوہ شملہ نزد این فقیر است ویک فرزند دارد محمد حسن نام۔ و پیر حبیب اللہ را دو دختر دارد
پیر نور الدین را یک فرزند عبد الغنی نام۔ اینہمہ الحمد للہ تا حین تحریر بخوشی زندہ ہستند ونیز از
پیر محمد یحیی دو دختر نیک اختر یکے در خانیار منکوحہ آخون عبد الصمد صاحب امام خانقاہ شریف خانیار
واز وے سہ فرزند دلبند۔ یکی حافظ عزیز الدین۔ دوم غلام محمد کہ او در جوانی قضا کرد۔ فرزند سیوم
حافظ عبد الغنی کہ برکوہ شملہ خانہ داماد این فقیر است ویکدختر ہمشیرہ ہم دارند واز دختر دوم پیر محمد یحیی
صاحب مرحوم ہمگی یک فرزند غلام محمد برکوہ شملہ نیز خانہ داماد این فقیر است۔ وفرزند سیوم حضور پیر
صاحب مرحوم پیر احمد نام بمدت سی سال بلکہ زیادہ در سیاحت ہندوستان وعربستان
وشام شریف وبغداد شریف وقسطنطنیہ وسہ بار حج ہم کردہ است بحاجی احمد پیر مشہور بخوشی حالا
در احمد اکدل زندہ وسلامت در جائے آبائے خود سکونت دارد۔ وفرزند چہارم حضور پیر صاحب
مرحوم این فقیر است بعمر بیست سالہ بارادہ متعلمی ومسترشدی از کشمیر برآمدہ چند سال در طلب
علم بہندوستان صرف کردہ حالا از مدت بیست وہفت سال برکوہ شملہ منصب بامامت وقاضی
گری است بجز دو دختر نیک اختر فرزندے نیست۔ یک فرزند دلبند غلام محمد نام پیدا شدہ بود بمجرد ظہور معاً
راہ عقبی گرفت واز فرزند دوم محمد عبد السلام عبد الصمد نام دو فرزند سعادت مند بوجود آمدہ بود یکی
وزیر بابا نام دارد۔ دوم امیر بابا نام۔ از وزیر بابا مرحوم سہ فرزند بوجود آمدہ اند یکے کبیر بابا دوم عزیز بابا
سیوم حمزہ بابا۔ از کبیر بابائے مرحوم ولی بابا وسلام بابا ودیگر برادران کہ نام شان بخاطرم محفوظ نیست
واز عزیز بابا ہمگی یک فرزند واز حمزہ بابا ہیچ اولادے نیست واز فرزند دوم صمد بابا امیر بابا نام دو
فرزند دلبند یکے جلال بابا۔ دوم علی بابا اینہا ہمہ بخوشی زندہ ہستند در قریہ پانتہ چہک سکونت
دارند وفرزند سیوم محمد عبد السلام صاحب عبد الواحد نام ہمگی از وے یک فرزند بود واز وے
ہم اولاد ماندند لیکن مفقود الخبر ہستند واز فرزند چہارم محمد عبد السلام محمد یحیی بابا نام بود بحوادث وانقلابات

زمانہ از کشمیر برآمدہ بجد گجرات پنجاب سکونت اختیار کردہ بود از وے یک پسر ماند قادر بخش
نام۔ واز قادر بخش شش پسر بوجود آمدند۔ یکے فضل دین۔ دوم کرم دین۔ سیوم پولا دین
چہارم قطب الدین۔ پنجم سُیلا دین۔ ششم نور دین۔ و ہر یکے ازینہا پسران و دختران دارد
در ضلع گجرات پنجاب در قریہ ہائے مختلف و متفاوت سکونت دارند بجائے خود ہر یکے آباد است فقط
و ذکر خیر بزرگان سلف کہ آبا و اجداد این فقیر اند بغرض استعانت و استمداد از ایشان عموماً و از جناب
فیضمآب قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبد القادر جیلانی قدست اسرارہم خصوصاً درمیان
آمد کہ اللہ تعالیٰ بحجابات ظاہری و باطنی شان و طفیل اخلاص صوری و معنوی شان از شر وہابیان
و بد عقیدہ گان در حفظ و امان خود نگہدارد کہ ذکر خیر اولیاء اللہ نیز از جملہ طاعات است و محبت شان
و اتباع شان علامت کمال ایمان و موجب نزول برکات کہ معتقدین اولیاء اللہ بارک اللہ فی اعمارہم
و اولادہم و حسناتہم و اموالہم در مجالس و محافل بخواندن نعت و اوصاف سید البریہ علیہم الصلوٰۃ
والتحیۃ و مناقب و مدایح اولیاء اللہ چہ خوش وقتی میشاید امسال در لاہور در مجلس انجمن نعمانیہ حرزہ اللہ تعالیٰ
عن الاشرار والبلیۃ سہ چار روز از اول تا آخر حاضر بودم وعظ و نصایح علمائے ربانی و تقاریر
فضلائے یزدانی و دیگر تقریر و اشعار دل پسند و مضامین ارجمند منجملہ آن قصیدہ الغیاثیہ
مصنفہ جناب چشتی صاحب سلمہ ربہ خواندہ شد ہمہ اہل مجلس را ذوقے بلیغ حاصل شد و رحسین مجمع خلق
کثیر و علمائے نامدار کہ دار و مدار چندہ انجمن نعمانیہ غالباً بر ایشان انحصار یافت بتحسین مرحبا نعرہ
بر آوردند و مضمون قصیدہ این بود کہ اے خواجہ غریب نواز مردم بد عقیدت را ہدایت کن
کہ نار شر و فساد شرک و کفر و کذب و ضلالت در ہند و پنجاب افروختند و را طفا آن تو وسیلہ
ما ہستی و پشت پناہ ما۔ فقط۔ چہ خوب گفتہ است مولانا جامی علیہ الرحمۃ۔ ؎

ثبت باشد در شہود سر غیب اسرار شان	حبذا قومی کہ دید حق بود دیدار شان

جمله در کتف فنا از هستی خود خفته اند	لیک بیدار اند خواب آلودگان بیدار شان
ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت	شسته نقش حرف غیر از صفحهٔ پندار شان
هر یکی را با خود از سودای دل نازها ست	ز آتش عشق و محبت گرمی بازار شان
یکدم از طوف در و دیوار شان تسکین کجاست	صد کشایش از در و صد بستگی از دیوار شان
کار شان جز نفی و ذات وصف فعل خویش نیست	ای خدا چه بود که جامی را کنی در کار شان
این تقیه علیه السلام از راه حسن اعتقاد	باد زنده دل ز عشق ذکر شان اسرار شان

الله تعالی مر آن صاحب سجاده را که باعث این جمع و تالیف افتاد و معاونان و مریدان و معتقدان این خاندان را عموماً و سید قاسم شاه صاحب را خصوصاً مدام در حسن اعتقاد و تسلیم انقیاد و محفوظ از جملهٔ آفات و بلیات دینی و دنیوی دارد بالنبی و آله الامجاد اختتام این مسک ختام که درین ذکر خیر اولیای کرام است بروز عرس پیر سید غلام الدین آزاد علیه الرحمة بقلم حافظ عزیز الدین امام اتمام یافت تیرہویں ماه جمید الثانی سنه ۱۳۲۰ھ والحمد لله والمنة۔

اللهم انی اسئلك باصحاب الكهف والرقيم واصحاب البدر ان تجود علی بعفوك الشامل لكل جان وعقوقٍ و ذنبٍ وغفلةٍ وخطيئة واسئلك برك المتناول لكل برٍ وفاجرٍ والاحق عليك لمخلوقٍ وان تغنيني بفضلك عن من سواك وتمد عيشتي مدًا وتمهد لی فی قلوب المؤمنين ودًا وان تقضي عني الحقوق والدين ولا تكلني الى نفسي طرفة عينٍ و اسئلك اللهم بسرك الذی بينك وبين حبيبك ان تجعلنی دائمًا محبا لاوليائك واحشرني بهم واغفر لی ذنوبي ولوالدي ولمشائخي ولاقربائي كلها آمين، وصلی الله علی حبيبه و آله واصحابه اجمعين۔

فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مَا فِي الصَّبَابَةِ مَنْهَلٌ مُسْتَعْذَبٌ   إِلَّا وَلِي فِيهَا الْأَلَذُّ الْأَطْيَبُ

أَوْ فِي الْوِصَالِ مَكَانَةٌ مَخْصُوصَةٌ   إِلَّا وَمَنْزِلَتِي أَعَزُّ وَأَقْرَبُ

وَهَبَتْ لِيَ الْأَيَّامُ رَوْنَقَ صَفْوِهَا   فَحَلَتْ مَنَاهِلُهَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ

وَغَدَوْتُ مَخْطُوبًا لِكُلِّ كَرِيمَةٍ   لَا يَهْتَدِي فِيهَا اللَّبِيبُ وَيَخْطُبُ

أَنَا مِنْ رِجَالٍ لَا يَخَافُ جَلِيسُهُمْ   رَيْبَ الزَّمَانِ وَلَا يَرَى مَا يَرْهَبُ

قَوْمٌ لَهُمْ فِي كُلِّ مَجْدٍ رُطْبَةٌ   عِلْوِيَّةٌ وَلِكُلِّ جَيْشٍ مَوْكِبُ

أَنَا بُلْبُلُ الْأَفْرَاحِ أَمْلَأُ دَوْحَهَا   طَرَبًا وَفِي الْعَلْيَا بَازٌ أَشْهَبُ

أَضْحَتْ جُيُوشُ الْحُبِّ تَحْتَ مَشِيئَتِي   طَوْعًا وَمَهْمَا رُمْتُهُ لَا يَعْزُبُ

أَصْبَحْتُ لَا أَمَلًا وَلَا أُمْنِيَّةً   أَرْجُو وَلَا مَوْعُودَةً أَتَرَقَّبُ

مَا زِلْتُ أَرْتَعُ فِي مَيَادِينِ الرِّضَا   حَتَّى وُهِبْتُ مَكَانَةً لَا تُوهَبُ

أَضْحَى الزَّمَانُ كَحُلَّةٍ مَرْقُومَةٍ   تَزْهُو وَنَحْنُ لَهَا الطِّرَازُ الْمُذْهَبُ

أَفَلَتْ شُمُوسُ الْأَوَّلِينَ وَشَمْسُنَا   أَبَدًا عَلَى أُفُقِ الْعُلَى لَا تَغْرُبُ

چونکہ بتواتر مشہور است کہ قصیدۂ قطبیہ یازدہ بیت اند مگر از نور الدین صاحب امرتسری
یک نسخۂ قلمی دیدیم ودران نسخہ دوازدہ بیت بود وآن بیت اصبحت لا املا. نہ معلوم
کہ این بیت اصل است یا ملحق وپس از طبع رسالہ یافتہ شد ازینجہت در آخر رسالہ گذاشتیم فقط

قطعہ تاریخ طبعزاد حکیم سید محمد علی صاحب جوش ساکن کوہ شملہ

پیر عبد السلام فرزانہ
صوفی و عالم و امام و خطیب

فیض شملہ کو ذات سے اوسکی
بے نصیبون کو اُس سے بہرہ نصیب

ہادی راہ مستقیم ہے وہ
اوس سے راضی خدا اور اسکا حبیب

اہل حق کے لیئے چراغ ہدایے
گمرہون کے لیئے ہے عمدہ ادیب

لکھی ہے وہ کتاب لاثانی
جس کی ثانی نہین بعید و قریب

جوش تاریخ بے عدیل اوسکی
لکھ بھی دو سے ہادی عجیب و غریب

۱۳۲۲ھ

تقریظات علمای کرام

تقریظ جناب قبلہ و کعبہ حقایق آگاہ پیر و مرشد عالم معقول و منقول حاوی فروع و اصول واقف حقایق شریعت و طریقت عارف نکات و منازل معرفت حقیقت حضرت مرشدی مولائی حافظ و قاری کلام الله الحق خلیفۃ الله مولوی عبد الحکیم صاحب سلمہ متوطن قصبہ چکی شیخ صاحب ضلع جہلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدہ و نصلی و نسلم وعلی حبیبہ محمد و آلہ وسلم

امابعد۔ آنچہ کہ مؤلف رسالہ از مناقب غوث پاک نوشتہ است حق است جزاہ الله خیر الجزا۔ البتہ رشحہ از بحار۔ ورقی از اوراق اشجار۔ مشتی نمونہ خروار۔ دانہ از دانہ ہاے انبار۔ ورقے از بیان اسرار بہجت الاسرار آوردہ است۔ والا مناقب و کرامات ایشان بیشمار است و تصرف جملہ اولیاء الله عموماً ثابت است و حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی

قدس سرہ خصوصاً ظاہر است کہ جناب رضی اللہ عنہ فرمودہ اند کہ در بلایکہ ہم شیخی باشد و در جنایت
ہم شیخی مے باشد و در جملہ مومنین در ہر ملک و بلاد شیخی مے باشد و من شیخ الکل ہستم پس
ہمچنین ازین قوم مبارک در حیات و ممات امداد و استمداد و استعانت جایز است و در پیش لطافت
روحانیت ایشان دور و غائب و سخت و مشکل نیست بلکہ ہمہ چیز حاضر و بہ ہر شئے قادر است
از آیہ بلند پایہ یحبہم و یحبونہ و حدیث ہم قوم لا یشقی جلیسہم مترشح میگردد چنانچہ علامہ عبد الرحمٰن جامی علیہ
الرحمہ در نفحات نوشتہ است و از خواجہ بلاگردان بہاء الدین نقشبند بخاری رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ است
کہ خواجہ عزیزان علیہ الرحمہ میفرمایند کہ زمین در نظر اولیاء اللہ چون سفرہ ایست و ما میگوئیم کہ ہمہ زمین چون روے
ناخنی است ہیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست فتامل والسلام خیر ختام۔ فقیر عبد الحکیم عفی عنہ۔

تقریظ مولوی مفتی غلام مصطفےٰ صاحب سلمہ امرتسری

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الذی یلہمنا الصدق والصواب والصلوۃ والسلام علی حبیبہ ورسولہ الذی الیہ المآب وعلی الآل
والاصحاب وعلی امام الائمہ ابی حنیفہ وسائر اولیاء اللہ الوہاب الی یوم الحساب۔

اما بعد۔ باید دانست کہ احقر بر بیہ مقامات عدیدہ رسالہ قطبیہ معہ شرحش کہ تالیف اخویم معظم مولوی
پیر عبد السلام الحنفی مذہباً والچشتی النظامی مشرباً والکشمیری الاحمد اکلی وطناً اصلیاً والشملوی اقامتہ سلمہ اللہ
السلام لیے یوم القیام وحفظہ عن شر کل غوی ولئام دیدم و از کلمات حسنہ و اسرار مطہرہ
حضرت غوث صمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ عنا
قلب بے ضیا رخود را ضیا دادم۔ کیف لا ہی کلمات تکلم بہا لسان الغیب من وقع فیہ وقع فی الضلالۃ
والریب وہو بحر المعارف والاسرار الالہیۃ التی ہی انور من الکواکب الدریہ وما ادراک ما الکواکب
الدریہ کواکب لا شرقیۃ ولا غربیۃ ہاہا۔ پس اے مشتاقان کلمات اولیاء و صلحاء بیائید و این سلک
مروارید علوم و اسرار را بگیرید۔ درین زمانہ مظہر فساد دین و دنیا کلمات ابرار خواندن ہمچو رسائل

وکتب زیر نظر درآوردن از بس فائده بخش مے افتد۔ ع من نصیحت کردمت باور توکن۔ سخنان و وساوس فرقہ مبتدعہ نجدیہ رابدل خود جائے مدہ این فرقہ بنیع تفرقہ بر عہدہائے اولیا در چہ غوثیت وچہ قطبیت اعتراضہا دارند۔ مرجع تمام آن خرافات ہمین ادعائی شرک است وران این بیچارگان آنچہ کنند وچہ گویند۔ این کلمہ شرک وفتوے شرک براہل اسلام وراثۃً از روحانی جد بزرگوار خود بایشان رسیدہ است۔ العیاذ باللہ۔ نمیدانند کہ اطلاق ہمچو الفاظ بر غیر اللہ مجازاً بوقوع آمدہ و مے آید۔ الحمد للہ این فرقہ کہ خود را اہل حدیث واہل القرآن والحدیث وبعضے اہل القرآن مے نامند۔ از عقل ونقل بمراحل دور افتادہ ایشان را مے بائیست کہ خود را اہل حدیث نقل میخواندند لیکن از انجا کہ ہر یک غرور انیک مے پندارد کہ بدی او بنہایت رسیدہ باشد بر بدی خود واقف نشدہ دیگران را بغیر اہل حدیث وغیرہ یاد میکنند حاشا وکلا۔ اہل سنت وجماعت غیر اللہ را غوث حقیقی ویا مختار کارخانہ قدرت لم یزلی وسہیم کار ہرگز نمے انگارند۔ وخلاف نص قرآنی "تبارک الذی بیدہ الملک" خیال ندارند۔ فردے از افراد اگر کسے را با وسبحانہ در صفتی از صفات مختصہ او تعالیٰ مماثل ومشابہ دانستہ باشد وبال ونکال آن بر اوست نہ بر فرقہ اہل سنت۔ فرقہ اہل سنت متبع قرآن وحدیث است از عقاید شرکیہ وبدعیہ مبراست۔ این فرقہ ہوائیہ ناریہ نیست کہ در توحید شان رخنہ راہ یافتہ باشد۔ بلکہ این جماعت وحزب اللہ بیخ کن شرک وبدعت باقی ماند۔ استمداد واستعانت از غیر وآن سلفاً وخلفاً جایز است ومنکر آن تفسیر عزیزی در بیان وایاک نستعین بہ بیند کہ چگونہ تصریح کردہ اند وہمچنین قاضی ثناء اللہ وشاہ ولی اللہ وغیرہم علیہ الرحمۃ فاعتبروا یا اولی الابصار۔ فقط

حررہ الراجی الی رحمۃ الصمد الاحد ابو الحسن غلام المصطفے الحنفی القاسمی الامرتسری عفی عنہ

دیعن اسلام دلو رکب سفہ اخلافہ۔ ✢

تقریظ مولینا و اولینا شرافت پناه فضیلت دستگاه محمد احسن الدین ابو النصر المعروف بمولوی سید محمد اکبر علی الحسنی الجیلانی الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکبروی النقشبندی سلمہ ربہ ابن عالم الفاضل الکامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی سید قادر علی القادری الچشتی الدہلوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الاکبر العلی الولی الاعلی والصلوۃ والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محبوب رب العالمین امام الاولین والآخرین رحمۃ للعالمین احمد ن المجتبی محمد ن المصطفی وعلی آلہ واصحابہ البررۃ التقی النقی وعلی اولیاء امتہ وعلماء متبعی سنتہ الدین سلکوا مسلک شریعتہ بالارشاد والہدایہ وفازوا بمدارج العلیا ومراتب الاقصی - اما بعد میگوید فقیر حقیر اسیر نفس شریر خادم العلماء والفقراء مذنب المخطی الراجی الی رحمۃ ربہ القوی الاکبر علی الوفی الولی محمد احسن الدین ابو النصر المعروف بسید محمد اکبر علی الحسنی الجیلانی الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکبروی النقشبندی ابن عالم فاضل کامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی قادر علی القادری الچشتی الدہلوی غفر اللہ لہ ولآبائہ واسلافہ کہ کتاب مستطاب باصواب کوکب دریہ شرح قصیدہ قطبیہ حضرت غوث الثقلین امام الحرمین محبوب سبحانی قطب ربانی السید السند محی الدین ابی محمد سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ - و آن کوکب دریہ مؤلفہ جناب مولینا و بالفضل اولینا فاضل اجل واقف فروع و اصول حقایق معارف آگاہ مولوی محمد عبد السلام صاحب الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکاشمیری سلمہ ربہ و ایدہ اللہ تعالی باولیاء و محبتہ ابدًا دیدم کما ینبغی مطالعہ کردم حق است آنچہ کہ نوشتہ است والحق احق ان یتبع و اولیاء اللہ و محبین شان در دنیا و عقبی مسرور ند کما یتبادر من قولہ تعالی - الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون - و امداد و استمداد از اولیاء سلفا و خلفا جایز است و اینہا مظہر عون الٰہی ہستند و تصرف اینہا احیاءً و امواتًا باقی است و روحانیت شان چنان لطیف است کہ سخت و دور تکلیف

و مشقت و فرحت ہمگی یک سان و ہر مشکل از ایشان آسان و ہم متصرفون باللہ دکراماتہم و مدارجہم ثابت و موہوب عند اللہ و السلام علی من اتبع الہدیٰ۔ و انا الفقیر المحتاج الی رحمۃ ربہ القوی سید محمد اکبر علی الدہلوی عفی عنہ و عن والدیہ و لجمیع المؤمنین۔ آمین۔

تقریظ عالم معقول و منقول صاحب فضل و کمال موصوف باخلاق حمیدہ معروف بآثار گزیدہ جناب مولوی حاجی غلام محمد صاحب واعظ وکیل مجلس ندوۃ العلما سلمہ ربہ ایداللہ فی سعیہ ابداً آمین

حامداً للہ و مصلیاً و مسلماً علی رسول اللہ

اما بعد۔ رسالہ کوکب دریہ شرح قصیدہ قطبیہ مصنفہ جناب غوث یعنی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ مصنفہ مخدومی مفتی عبد السلام صاحب شملوی را دیدم سبحان اللہ شاید و باید و از کمالات حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی کتب ہائے کثیرہ عموماً پر است و از بہجت الاسرار فی مناقب الابرار خصوصاً و اوصاف و کرامات و کمالات ایشان شہرہ عالم است و از چنین مقربان بارگاہ ایزدی و مقبولان حضرت سرمدی استعانت و استمداد احیاء و امواتاً کہ در ان اتباع سلف صالحین و خلف کاملین ہست ثابت است و از انبیاء و اولیاء اینچنین استعانت کہ توجہ بحضرت حق باشد و ایشان را محض مظہر عون الٰہی دانستہ شود مشروع است لاریب فیہ کما صرح فی تفسیر عزیزی تحت آیہ ایاک نعبد و ایاک نستعین۔ و ثابت است بالقرآن و حدیث فتامل فقط

غلام محمد شملوی عفی عنہ

تقریظ جامع اوصاف حمیدہ مصدر اخلاق برگزیدہ ممدوح بعلم و فضل مصنف تاریخ کبیر کشمیر جناب حاجی محمد محی الدین ابن ملا محمد احمد ساکن بلدہ کشمیر صانہا اللہ تعالیٰ عن الآفات و التدمیر

محلہ سرائے بل ضلع امیر اکدل حال وارد کوہ شملہ بکمال حسن عقیدت وجانفشانی سلمہ بتحریر رسانیدند

الحمد لاہلہ والصلوٰۃ علےٰ اہلہا

اما بعد بر ارباب دانش وبینش بالخصوص محبان ومعتقدان ومریدان جناب محبوب سبحانی قطب ربانی الشیخ سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وعن معتقدیہم ومریدیہم اجمعین مژدہ فرحت افزا باد کہ الحمد للہ والمنہ درین ایام حمید بلطف کردگار مجید رسالہ کوکب دریہ فی شرح قصیدہ قطبیہ مؤلفہ جناب مولینا واولینا مولوی محمد عبد السلام امام ومفتی کوہ شملہ در نظر راقم ہذا السطور در سنہ ۱۳۲۲ھ بمقام کوہ شملہ کہ بحسن اتفاق رسیدہ بودم درآمد چند اوراق را بامید عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمۃ مطالعہ نمودم سبحان اللہ خزینہ اسرار نفیسہ ومعدن جواہر غریبہ است کیف لا کہ صاحب قصیدہ سید الاولیاء سند الاصفیاء قطب الاقطاب شیخ السموٰت والارضین شیخ سید محمد محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ باشد کہ شمس الاولیا است و در مناقب ایشان تصانیف بسیار پر است کہ کمل اولیاء نوشتہ اند ومؤلف رسالہ کوکب دریہ بکمال عرق ریزی نقول معتبرہ وروایات مستندہ جمع آوردہ است جزاہ اللہ خیر الجزاء وآنچہ کہ در آخر رسالہ چند صفحہ درباب جواز استمداد واستعانت مرقوم نمودہ است صحیح است۔ انبیاء واولیاء متصرف اند وسائل واستعانت از ایشان بثبوت رسیدہ است چنانچہ صاحب مشکوٰۃ درباب فضل الصدقہ در فصل ثالث بروایت جابر بن سلیم آوردہ است کہ بمدینہ رفتم و دیدم مردیرا دیدم کہ مردم اتباع او در ہمہ قول وفعل میکنند قلت انت رسول اللہ فقال انا رسول اللہ الذی ان اصابک ضر فدعوتہ کشفہ عنک وان اصابک عام سنۃ فدعوتہ انبتہا لک واذا کنت بارض قفر او فلاۃ فضلت راحلتک فدعوتہ ردہا علیک الخ گفتم من بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آیا تو رسول خدائی پس فرمود آنحضرت من رسول خدایم رسول آنخدائی کہ اگر برسد ترا زیانے پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زیان را وفتح وضمہ تاء دعوتہ ہر دو صحیح است واگر برسد ترا قحط سالے ودعا کنی تا برویاند برائے تو واگر باشی در بیابان

مہلکہ یا در وحشت۔ پس راہ گم کردہ شتر تو پس دعا کنی بازمے آرد وتعالی راحلہ را وطبرانی حدیث اعینونی

یا عباد اللہ ثلاثاً تا امداد کردہ و استعانت دادہ شود خواہ از ابدال یا رجال الغیب یا ملک انتہی والیضاً در مشکوٰۃ

در باب من لاتحل لہ المسئلۃ عن ابن الفراسی ان الفراسی قال قلت لرسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم اسأل یا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وان کنت لابد

فسئل الصالحین رواہ ابو داؤد والنسائی۔ فراسی خواست کہ از مردمان سوال کند حضرت صلی اللہ

علیہ وسلم منع فرمودند۔ بر تقدیر اگر باشد ضرورت پس از صالحین بخواہ کہ صاحب ہمت و کرم ہستند و قوت

شان حلال وطاہر میباشد۔ و در مشکوٰۃ در باب فضل الفقرا بروایت ابی ہریرہ رضی قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی اللہ لابرہ اللہ رواہ مسلم یعنی بسا

ژولیدہ موی گرد آلودہ راندہ شدہ از درہا از جہت غایت حقارت از در آمدن مدفوع و مطرود باشد

از حضور محافل و مجالس اگر سوگند خورد بر خدای ہر آئینہ راست گو میگرداند وی تعالی او را در سوگند حاجات شود

از انہا میطلبند و میپابند پس شیئاً للہ گفتن و امداد کن وخذ بیدی و استمداد و استعانت از ینہا صحیح جایز است

وہمین است اعتقاد ما و اسلاف ما و اساتذہ ما علیہم الرحمۃ آمین حررہ الراجی الی رحمت رب المبین مسکین حاجی

محمد محی الدین عفی عنہ

تقریظ جناب عالم باعمل فقیہ متورع و نیکو سیر و خلیق بخلق حسن مولینا مولوی احمد بخش صاحب سلمہ ربہ

باسمہ سبحانہ مسکین نے یہ رسالہ شرح قصیدہ قطبیہ کا ملاحظہ کیا اولاً و آخراً صحیح پایا عقیدہ اہل حق یہی ہی اور

جو لوگ اولیاء اللہ کو بعد انتقال کا لجماد جانتے ہین باطل اور محض افترا ہی کیا اونکی ولایت سلوب ہو جاتی ہے

العیاذ باللہ من مثل ہذا القول المنکر بلکہ اونکو بعد موت زیادہ قرب بذات پاک حق کے ساتھ پیدا ہوتا ہی اون سے

استعانت و استمداد جیسا کہ اونکی حیات مین ویسا ہی بعد ممات کے جیسا کہ تفسیر عزیزی و تفسیر قاضی ثناء اللہ علیہم الرحمہ سے

ثابت ہوتا ہی کوئی اگر اسکو بعداوت قلبی نہ سمجھے تو مضایقہ نہین وہم اغنیاء ون باللہ تعالی محمود و ان مقبولون

عنداللہ تعالےٰ اللہ بس باقی ہوس۔ راقم راجی رحمت رب العرش مسکین احمد بخش عفی عنہ مقام ڈوبیلیاں مرزیان تہاکلر تحصیل کہوٹہ ضلع راول پنڈی الحال امام باتری نمبر ۲ چھاونی جتوک ضلع سشملہ۔

۲۵ شعبان المعظم ۱۳۲۲ھ۔

تصحیحات علماے کرام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوال۔ چہ میفرمایند علماے دین ومفتیان شرع متین اندرین صورت کہ زید بلا اعتقاد فاعلیہ بالذات از حضرات صوفیہ ومشایخ استمداد واستعانت نماید مثلاً شیئاً للہ یا شیخ سید عبدالقادر جیلانی ویا خذ بیدی شیئاً للہ ویا امداد کن پس اینچنین اعتقاد در شریعت واستمداد از ممدوحین کثرہم اللہ تعالےٰ واطال اشجارہم ونفعنا من فیوضہم وبرکاتہم رواست یا نہ۔ بینوا الجواب توجروا الصواب۔

الجواب وہو الموفق للصدق والثواب

دستخط قاضی احمد علی صاحب بدایونی عفی عنہ

الحمد للہ عز شانہ۔ بروے شریعت اینچنین استمداد رواست وکبراے علماے وصلحاے استمداد ازین آیہ بلند پایہ تمسک فرمودہ اند ولو انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما۔ کما نقلہ العلامۃ السبکی فی کتابہ شفاء الاسقام واین حدیث ہم مستند نمودہ اند اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ کما رواہ العلامۃ محمد بن محمد بن محمد الجزری فی کتابہ

الحصن الحصین و حسنہ صاحب شارح الاذکار للنووی رح و اقوال و ارشاد و ملاحظہ حضرات صوفیہ و مشایخ طریقت و کبرئے حقیقت بسیار ہست۔ فقط قالہ بلسانہ و فمہ و رقمہ بیدہ و قلمہ عبدہ المذنب العاصی بانواع المعاصی القاضی ابوبکر علی احمد محمود اللہ شاہ الحنفی الچشتی القادری المذاقی البدایونی کان لما بانی الواعظ المدرس فی جامع البدایون سابقًا و مالک المدرسۃ العلومیۃ و مدرسہا حالاً المرقوم یوم الخمیس الحادی والعشرون خلون شہر الشوال سنۃ الف و ثلثمائۃ و اثنین و عشرین من ہجرۃ النبویہ علی صاحبہا الف الف صلوٰۃ و تحیۃ فی البلد الطاہور لاہور۔ +

دستخط مفتی فتح محمد صاحب

موافق اینچنین استمداد از نصوص مفہوم و در مسلمانان سلفًا و خلفًا متواتر است ممنوع نمی تواند شد و امثال آن مسایل بسیار ہست کہ بنوعی و اعتقادے جایز ہست و بدیگر صورت و اعتقاد حرام پس از چنین استمداد محروم ماندن بجز محرومی نیست۔ واللہ اعلم۔ کتبہ فتح محمد تائب لکھنوی عفی عنہ

دستخط مولوی احمد صاحب مدرس اول در مدرسہ نعمانیہ لاہور

مطلق استمداد ممنوع نیست۔ غلام محمد مدرس مدرسہ نعمانیہ لاہور

دستخط مولوی محمود صاحب

الجواب صحیح۔ محمود عفی عنہ ساکن گنجہ تحصیل کھاریان ضلع گجرات۔

دستخط مولوی عبداللہ صاحب

درست ہے۔ فقیر شیخ عبداللہ از چک عمر گجرات پنجاب بالقلم خود

دستخط مولوی محمد شریف صاحب

المجیب مصیب۔ ابو یوسف محمد شریف کوٹلی لوہاران ضلع سیالکوٹ۔

[illegible]

دستخط شمس العلماء ممدوح الفضلاء مفتی ولی محمد صاحب جالندہری عفی عنہ

استمداد و توسل بانبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام و اولیاء کرام جائز است و دلائل آن در رسالہ صولیہ حنفیہ مرقوم است۔ حررہ الفقیر المفتی ولی محمد جالندہری عفی عنہ ۱۲

دستخط مولوی غلام اللہ صاحب قصوری

اصاب من اجاب۔ راجی الی رحمۃ اللہ اضعف عباد اللہ غلام اللہ قصوری عفی عنہ

دستخط مولوی محمد حسین صاحب پسروری عفی عنہ

الجواب صحیح۔ محمد حسین پسروری عفی عنہ

دستخط محمد محی الدین قیمتی پشاوری عفی عنہ

الجواب مصیب و لمن الاحقہ نصیب ۱۲

محمد محی الدین عفی عنہ

دستخط ملا محمد عبد اللہ شاہ حکیم پشاوری

جواب مطابق احکام سلف صالحین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین حکیم محمد عبد اللہ پشاوری۔

دستخط مولوی محمد کریم الدین صاحب برادر محمد حسن صاحب مرحوم فیضی مقیم رتھین ضلع جہلم

اصاب من اجاب۔ محمد کریم الدین عفی عنہ رتھین ضلع جہلم

دستخط مولوی علاء الدین صاحب امرتسری

الجواب صحیح ۱۲

دستخط مولوی خیر الدین شاہ صاحب امرتسری

اعانت حقیقی عند اللہ و مجازی از اہل اللہ عقیدہ اہل ایمان است۔ احقر العباد خیر شاہ عفی عنہ

دستخط مولوی عبد الغفور صاحب راولپنڈی

اصاب من اجاب۔ عبد الغفور راولپنڈی عفی عنہ

دستخط مولوی عبد العزیز صاحب لاہوری

الجواب حق و الحق ان یتبع ۱۲

عبد العزیز عفی عنہ

دستخط مولوی سراج الحق صاحب گورداسپوری عفی عنہ

ہر چہ کہ مفتی فتح محمد صاحب نوشت مطابق آن صحیح است۔ سراج الحق عفی عنہ

دستخط مولوی فاضل محمد محی الدین الصدیقی عفی عنہ

ہر چند کہ مرضی اللہ کیا اعمال صالحہ اور اذکار اور اعیان صالحین وغیرہ مثل نگینے چاندی جسمین وال مبارک

نخر العالم صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے شرعاً درست ہے بلکہ امور ہے کیون نہ ہو کہ الحمد للہ رب العالمین
الآیہ ایاک نعبد وایاک نستعین تک باعث وصول اور حضور عبد فی حضور اللہ ہے یہان سے ہے
الحمد للہ وہ حالت غیبوبیۃ سے معرض حضور مین پہونچکر متوسل اوصاف پاس ایاک نعبد وایاک نستعین
مخاطب حضوری کرتا ہے۔ پس توسل بصالحات مخالف حصر استعانت من اللہ نہین ورنہ مضمون
آیۃ کریمہ بے ربط ہوگا۔ پس حضرت مجیب مصیب بالحق ہین فقط واللہ اعلم کتبہ الاحقر محمد محی الدین الصدیقی
الحنفی مدرس مدرسہ نعمانیہ امرتسر بقلم خود۔

دستخط مولوی محمد نسیم گل قندہاری عفی عنہ

اصاب من اجاب جزاہ اللہ خیراً۔ محمد نسیم گل قندہاری عفی عنہ

دستخط مولوی نور احمد صاحب پسروری حال امرتسری امام مسجد شیخ بدھا صاحب مرحوم۔

جواب صحیح است زیراکہ مولینا شاہ عبد العزیز در تفسیر خود تحت آیۃ وایاک نستعین فرمودہ اند لیکن درینجا باید فہمید
کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و اورا مظہر عون الٰہی نداند حرام است واگر التفات محض بجانب
حق است و اورا یکے از مظاہر عون الٰہی دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالیٰ نمودہ بغیر استعانت ظاہری
نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت
این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ عین استعانت بحق است لا غیر ۱۲ نور احمد عفی عنہ پسروری حال مقیم امرتسر امام مسجد شیخ
بدھا مرحوم ۱۲

قطعہ تاریخ طبع از مصنف رسالہ سلمہ

شکر للہ ختم شد شرح قصیدہ بی ریا	ملہم غیبی بشارت داد از اتمام الکتاب
از عنایتہا و از الطاف شیخ الاولیا	جائز الاستمداد عند الانبیا و الاتقیا
	۱۳۲۲

تمت تمام شد

باعث جمع و تالیف این رسالہ از حضرات سادات و شایخان با برکات و صالحان و عاشقان و
روشندلان و مریدان و معتقدان خاندان قادریہ علیہ عالیہ گاہ و حضرات خاندان چشتیہ نقشبندیہ باعتبار
اگرچہ این نعمت برائے ہمہ مردمان اہل نسبت مانند غذای ملیح است اما برای خاندان این سلسلہ
کثر اللہ اشجارہم لذیذ تر است حق ہمین است کہ بر اہل خوش عقیدہ ہمہ خاندان است از ہیچ جہت ف
نیست بلکہ تحفہ بکر است امید است کہ در مطالعہ این رسالہ مرید صادق و معتقد واثق را کہ
محبت جناب سرور اولیا محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی
عنہ و ارضاہ عنا فیضی چنان حاصل شود کہ اللہ تعالیٰ بآن فیض و برکت وافر در ہمہ احوال دنیوی و اخ
سرفراز و ممتاز خواہد فرمود و بد عقیدہ را چونکہ او خود دشمن جان و ایمان خود است فایدہ نمی دہد بنا
مستحق این رسالہ اہل خوش عقیدہ اند نہ اہل بد عقیدہ. و بفرستادن ٹکٹ یک آنہ بشرط تعریف جامع
و پتہ پورہ انشاء اللہ تعالیٰ فرستادہ آید و ہیچ یکے قصد طبع وے بے اجازت نفرماید ورنہ
نفع نقصان او خواہد شد۔ وما علینا الا البلاغ والحمد للہ اولا و آخرا وصلی اللہ علی حبیبہ و آلہ و صحابہ اجمعین
آمین۔ مؤرخہ بست و چہار ماہ مبارک و محترم ذوالقعدہ سنہ ۱۳۲۲ ہجری مقدس

الراقم
فقیر پیر عبد السلام عفی عنہ امام مسجد قطب واقعہ کوہ شملہ